

# اعتراض توده‌ای، حزب سیاسی و اتحادیه‌های کارگری<sup>۱</sup>

رزا لوکزامبورگ

ترجمه: ای. کهن<sup>۲</sup>

## فصل اول- انقلاب روسیه، آنارشیسم و اعتراض عمومی

تقریباً تمام آثار و اظهارات سوسيالیسم بین‌المللی راجع به اعتراض توده‌ای، به قبل از انقلاب [۱۹۰۵] روسیه - که اولین تجربه تاریخی این وسیله مبارزه، در یک مقیاس وسیع بود - تعلق دارند. از این‌رو واضح است که اغلب آنها تاریخ-گذشته هستند؛ این دیدگاه در اساس همانی است که انگلیس در نقد به کجری انقلابی باکوئینیست‌ها در اسپانیا (۱۸۷۳) نوشته:

«در برنامه باکوئینیست‌ها، اعتراض عمومی، اهرمی بحساب می‌آید که برای شروع انقلاب اجتماعی<sup>۳</sup> مورد استفاده قرار می‌گیرد. [گویا] در یک صبح زیبا، همه کارگران همه شاخه‌های صنعتی یک کشور، یا شاید همه کشورها، دست از کار خواهند کشید و به این ترتیب طبقه حاکم را مجبور خواهند کرد یا ظرف حدود چهار ماه تسليم شود یا به کارگران بورش ببرد؛ که در اینصورت کارگران حق خواهند داشت تا از خود دفاع کنند و شاید هم از این فرصت برای سرنگونی جامعه کهنه استفاده نمایند. البته این پیشنهاد بھیچ وجه تازه نیست. سوسيالیست‌های فرانسوی و بلژیکی، از سال ۱۸۴۸ تاکنون، دائم این پیشنهاد را تبلیغ کرده‌اند؛ اگرچه منشاء اصلی آن انگلیسی است. در طی دوره رشد سریع و قدرتمندانه چارتیسم<sup>۴</sup> در بین کارگران انگلیسی - که بدنبال بحران ۱۸۳۷ پیدا شد - مقوله ماه مقدس<sup>۵</sup> یا به تعیق درآوردن کار در سطح کشور، از همان اویل ۱۸۳۹

<sup>۱</sup> (1906) [Rosa Luxemburg, The Mass Strike, the Political Party and the Trade Unions](#) و لینک دسترسی به [کتاب گویا](#) (به انگلیسی)

<sup>۲</sup> ترجمه فارسی این اثر سالها پیش بصورت زیرزمینی و با کیفیت بسیار پایین - بدون اسم مترجم یا مترجمان - منتشر شد؛ [نسخه اسکن شده‌ای](#) از آن در دسترس است که برخی صفحات جاقداده و بختی قابل استفاده می‌باشد. سالها بعد سه فصل از این اثر هشت فصلی به همت حسن مرتضوی ترجمه شدند (لینک دسترسی به «[گزیده‌هایی از رزا لوکزامبورگ](#)»، به کوشش پیتر هودیس و کوین ب-آندرسن). <sup>۳</sup> فصل مربوط به جزو اعتراض عمومی را می‌توانید در صفحات ۲۳ تا ۲۷۵ بخوانید. اول قرار بود صرفاً ۵ فصل باقی در این ترجمه آورده شوند، اما در عمل بهتر بیدم که کل جزو بازترجمه گردد.

<sup>۴</sup> در ادبیات آنارشیستی و بویژه باکوئینیستی انقلاب اجتماعی (Social Revolution) معنای ویژه‌ای دارد. باکوئین معتقد بود برای خلاصی بشر از مشقات دنیای معاصر تنها سه راه وجود دارد: رفتن به میخانه، رفتن به کلیسا و انقلاب اجتماعی. اما این انقلاب اجتماعی از طریق تشكیل سازمانهای توده‌ای متحقق می‌شود که در آن اعتراض توده‌ای نقش محوری دارد. بعلاوه، این انقلاب از طریق طغیان و شورش و نه برنامه سیاسی به پیش برده می‌شود. برای آشنایی بیشتر با اندیشه‌های باکوئین به مقاله «[نقی در بنیان‌های نظری-سیاسی آنارکو-گلکتکتویسم \(باکوئینیسم\)](#)» مراجعه کنید.

<sup>۵</sup> چارتیسم (منشورگرایی) اولین جنبش صنفی-سیاسی کارگران انگلیس در اویل فرن ۱۹ بود. مارکس و انگلیس مقالات متعددی در رابطه با این جنبش و نقش و مطالباتش نوشته‌اند. مقاله کوتاه و تقریباً جامعی در باره این جنبش با نام [Remembering the Chartists](#) وجود دارد که علاقمندان می‌توانند به آن مراجعه کنند.

<sup>۶</sup> چارتیست‌ها از واژه "holiday" استفاده کرد چون معتقد بود در این روز کارگران همه چیزشان را برای نیل به آزادی و خوشختی قربانی می‌کنند، پس روز مقدسی است. در واقع تعطیلات آخر هفته یعنی holiday هم از همینجا می‌آید. بعدتر که قرار شد مدت اعتراض به یکماه تغییر کند از اصطلاح holy moon استفاده کردند. و این برای کارگران به معنی واقعی کلمه به معنای قربانی دادن و فدا کردن بود؛ چون جیاتشان به مزد روزانه وابسته بود و هر روز که مزد نداشتند می‌بایست گرسنگی می‌کشیدند. علیرغم اینها، دلیل اینکه آنها مدت اعتراض را به یک ماه افزایش دادند این بود که بنظر ویلیام بن‌باو اعتراض یکماهه به سقوط دولت و ورشکستگی سرمایه‌دارها و سرنگونی کاپیتالیسم منجر می‌شد. به این معنی ماه مقدس 'holy month' اشاره به همان ایده اعتراض عمومی است که در سال ۱۸۳۹ توسط چارتیست‌ها مطرح شد. نگاه کنید به کتاب انگلیس تحت عنوان «[شرایط طبقه کارگر در انگلستان](#)» یا The Condition of the Working Class in England, p. 236

موقعه می‌شد، و با چنان استقبال گرمی روپرور گردید که در ژوئیه ۱۸۴۲ کارگران صنعتی شمال انگلستان کوشیدند تا آنرا به اجرا درآورند. در کنگره انتلافیون<sup>۶</sup> در ژنو - که در اول سپتامبر ۱۸۷۳ برگزار گردید اعتراض عمومی جایگاه عمدہ‌ای داشت، اما همگان پذیرفتند که به اجراد را در آن درگرو داشتن سازمان بی‌عیب طبقه کارگر و یک خزانه جنگی پُر [از پول] است. و معضل اصلی همینجاست.

"از یک سو حکومتها - بویژه آن‌زمان که با امتناع کارگران از شرکت در فعالیت سیاسی دلگرم هستند - هرگز اجازه نخواهد داد تا صندوق‌های کارگری به اندازه کافی بزرگ شوند و از طرف دیگر، بسیار پیش‌تر از آنکه پرولتاریا فرصت تاسیس چنین سازمان ایده‌آل و چنان صندوق ذخیره عظیمی را پیدا کند، تحولات سیاسی و تجاوزات طبقه حاکم، به آزادی کارگران خواهد انجامید. در صورتی هم که کارگران آن سازمان و آن صندوق را پیش‌اپیش فراهم کرده باشند دیگر نیازی نخواهد بود که مسیر پریچ و خیم اعتراض عمومی را برابی نیل به مقاصدشان پیش بگیرند."<sup>۷</sup>

در اینجا با همان استدلالی روپرور ہستیم که وجه مشخصه موضع سوسیال دموکراسی بین‌المللی پیرامون اعتراض توده‌ای در دهه‌های بعدی است.<sup>۸</sup> این موضع بر تئوری آنارشیستی اعتراض عمومی استوار است - که اعتراض عمومی را بمثابه ابزارِ شروع انقلاب اجتماعی، در تقابل با مبارزه سیاسی روزمره طبقه کارگر می‌فهمد - و خود را با معضل ساده زیر خسته می‌کند: یا پرولتاریا بمثابه یک کل، هنوز سازمان قدرتمند و منابع مالی مورد نیازش را فراهم نکرده، که در این صورت قادر نیست اعتراض عمومی را به سرانجام برساند، یا به اندازه کافی و شایسته سازمانیافته است که در آنصورت نیازی به اعتراض عمومی ندارد. این استدلال [انگلیس] که همینقدر ساده - و در نظر اول همینقدر انکارناشدنی است - توانست بعنوان یک سلاح منطقی علیه سارب آنارشیسم و نیز بعنوان وسیله‌ای برای انتقال ایده مبارزه سیاسی به وسیع‌ترین محاذل کارگری، بمدت یکربع قرن، به نحو شایسته‌ای به جنبش کارگری مدرن خدمت کند. گامهای عظیمی که طبقه کارگر در طول ۲۵ سال گذشته در کلیه کشورهای کاپیتالیستی برداشته، گواه قانع‌کننده‌ای بر ارزش تاکتیک‌های مبارزه سیاسی است که مارکس و انگلیس در تقابل با باکونینیسم، بر آنها تاکید کردند، که سوسیال دموکراسی آلمان، در مقام پیشتاز کل جنبش کارگری بین‌المللی، در کمترین حالت، چیزی جز محصول مستقیم کاربرد استوار و فعلانه این تاکتیک‌ها نیست.

اینک انقلاب روسیه (۱۹۰۵) یک تجدیدنظر اساسی در استدلال فوق داده‌است؛ چون در تاریخ مبارزه طبقاتی این نخستین بار است که ایده اعتراض توده‌ای تحقیق شکوهمندانه یافته - و همانطور که بعدتر بحث خواهیم کرد. حتی به پخته‌ترشدن مفهوم اعتراض عمومی انجامیده، و نتیجتاً عصر جدیدی را در تکامل جنبش کارگری گشوده است. البته از این گفته این نتیجه عاید نمی‌شود که تاکتیک‌های مبارزه سیاسی مورد توصیه مارکس و انگلیس غلط بودند و یا نقدشان علیه کارکرد آنارشیسم نادرست بود. بر عکس [نتایج حاصل از انقلاب روسیه] توالی همان ایده‌ها، همان متدها، و تاکتیک‌های انگلیس- مارکسی هستند که شالوده عملی قبلی سوسیال دموکراسی آلمان را تشکیل می‌دادند و اکنون در

<sup>۶</sup> در سال ۱۸۶۸ در ژنو، باکونین تشکیلاتی را با نام "انقلاب (آلیانس) بین‌المللی دموکراسی سوسیالیستی" (International Alliance of Socialist Democracy) تأسیس کرد. در کنگره سپتامبر ۱۸۷۳ ضمن تاکید بر اهمیت اعتراض عمومی بمثابه آغازگر انقلاب خاطرنشان شد که برپایی اعتراض عمومی مشروط به داشتن سازمان قوی و صندوق مالی پُر پول است. پس از تشکیل انترناسیونال اول، باکونین بهمراه سازمان مریبوطه‌اش تقاضای عضویت در انترناسیونال را داد. شورای مرکزی انترناسیونال (برهبری مارکس) آنرا پذیرفت، با این شرط که آلیانس خود را منحل کند تا سازمان موازی در درون سازمان بین‌المللی کارگران ایجاد نشود. باکونین این شرط را ظاهرا پذیرفت ولی به آن عمل نکرد و فراکسیونی تشکیل داد که به قول مارکس، انترناسیونال دیگری در درون انترناسیونال اصلی بود! این مسایل به درگیریهای مارکس و باکونین انجامید. و از آنجا بود که طرفداران مارکس به مارکسیست و طرفداران باکونین به باکونینیست یا آلیانسیست (یا انقلابیون) معروف شدند.

<sup>7</sup> این نقل قول از مقاله «باکونینیسم در تکاپو» نوشته انگلیس است که ظاهرا به فارسی ترجمه نشده. Engels, [The Bakuninists](#).

at Work

<sup>8</sup> منظور همین استدلال است: "اعتراض عمومی درگرو داشتن سازمان بی‌عیب طبقه کارگر و یک خزانه جنگی پُر [از پول] است".

انقلاب روسیه در حال ایجاد عوامل و شرایط نوینی در مبارزه طبقاتی می‌باشد. انقلاب روسیه که نخستین تجربه تاریخی از الگوی اعتضاد طبقاتی بود، نه تنها بمنزله تاییدی بر آنارشیسم نبود بلکه درواقع به معنی نایابی تاریخی آنارشیسم بود. وضعیت اسفناکی که این گرایش فکری [آنارشیسم] در دهه‌های اخیر، در پرتو گسترش توانمندانه سوسيال دموکراسی در آلمان بدان محکوم شد، تا حدی با سلطه انحصاری و درازمدت دوره پارلمارنی قابل توضیح است. گرایشی که تماماً بر "ضربه اول"<sup>۹</sup> و "اقدام مستقیم" مبتنی است، گرایشی که به عریانترین و تندترین وجهی "انقلابی" است، صراحتاً بطور موقت می‌تواند در ایام آرام انتخابات ناپدید شود، و پس از بازگشت دوره مبارزه مساقیم و باز، مجدداً جان بگیرد و قدرت ذاتی اش را آشکار نماید.<sup>۱۰</sup>

ظاهراً روسیه بطور ویژه‌ای به صحنه آزمایش عملیات قهرمانانه آنارشیسم بدل شد. کشوری که در آن پرولتاریا از حقوق سیاسی مطلقاً بی‌بهره بود و سازمانهای فوق العاده ضعیفی داشت، و در درون گروههای مختلف جمعیت اش مجموعه‌ای از طیف‌های متنوع یافت می‌شدند، و بر منافع متضاد [طبقات] هرج و مر ج حاکم بود، و استاندارد تحصیل در میان توده مردم پایین بود، و رژیم حاکم بطور بیرحمانه‌ای از خشونت استفاده می‌کرد، شرایطی را فراهم کرده بودند تا آنارشیسم را به یک قدرت ناگهانی، هرچند کوتاه مدت، ارتقا دهنده؛ و خلاصه اینکه، روسیه زادگاه تاریخی آنارشیسم بود. اما همین سرزمین پدری باکوین، محل دفن آموزه‌هایش شد. آنارشیست‌های روسیه نه تنها در رأسِ جنبش اعتضاد توده‌ای قرار نداشته و ندارند، بلکه حتی بمثابة یک گرایش سیاسی جدی نیز در انقلاب روسیه وجود ندارند. کلیتِ رهبری سیاسی عملیات انقلابی و نیز اعتضاد توده‌ای در دست سازمانها و احزاب سوسيالیستی‌ای قرار دارند که کمیابیش تحت تاثیر سازمانهای سوسيال دموکرات هستند و یا کمیازیاد با آن نزدیکی دارند – از جمله حزب تورویستی "انقلابیون سوسيالیست"<sup>۱۱</sup> – که با برچسب "احزاب بورژوازی" مورد مخالفت شدید آنارشیست‌های روسیه هستند. فقط در یکی از شهرهای کوچک لیتوانی، در بیالیستوک (Bialystok)، با آن شرایط دشوارش – آمیختگی مغشوشهای مختلف در بین کارگران، و شرایط پراکندگی شدید درون صنایع کوچک، و یک پرولتاریای شدیداً تحت ستم – در میان ۷ یا ۸ گروه مختلف انقلابی، یک مشت جوجه "آنارشیست" نیز یافت می‌شود که تمام توانشان را صرف ترویج ابهام و اغتشاش در بین کارگران می‌کنند؛ و در نهایت، در مسکو و شاید دو سه شهر دیگر، مشتی از همین قماش یافت می‌شوند که سعی دارند تا توجه دیگران را بخود جلب کنند.

اما صرفنظر از این چند گروه "انقلابی"، نقش واقعی آنارشیسم در انقلاب روسیه چیست؟ آنارشیسم به نشانِ دزدی و غارت رایج بدل شده است، بخش بزرگی از دزدی‌های بیشمار و عملیات غارتگرانه افراد خصوصی تحت لواز "کمونیسم-آنارشیست" صورت می‌گیرد<sup>۱۲</sup>؛ عملیاتی که در هر دوره رکود اقتصادی و در دوره دفاع موقتی<sup>۱۳</sup>، مثل یک

<sup>9</sup> "first blow" به مفهوم offensive یعنی حمله و بورش هم هست.

<sup>10</sup> شاید این توضیح لازم باشد: اعتضاد توده‌ای نقش محوری در تئوری آنارشیستی دارد، اما از آنجا که این نگرش هیچ مرجع یا نهاد دولتی و پارلمانی را برسمیت نمی‌شناخت، بنابراین با هرگونه مبارزه سیاسی مخالفت می‌کرد آنهم به این بهانه که مبارزه برای حقوق سیاسی به معنی برسمیت شناختن دولت و کلیت دستگاه بورژوازی است. در دوره پارلمانی در آلمان، استقبال توده‌های کارگر از مبارزه سیاسی-پارلمانی حزب سوسيال دموکرات اوج گرفت که یکی از نتایجش منزوی شدن آنارشیسم بود؛ آنها در ایام انتخابات که در از مدت و در انحصار سوسيال دموکراتها بودند – ناپدید می‌شدند، و پس از سپری شدن این دوره مجدداً به میدان می‌آمدند.

<sup>11</sup> انقلابیون سوسيالیست (اس.ا.ه.) یک حزب خرد بورژوازی روسیه بود که در اوخر ۱۹۰۱ و اوایل ۱۹۰۲ در پی اتحاد گروهها و مخالف نارودنیک تأسیس شد. روزنامه "روسیه انقلابی" Revolutionsnaya Rossiya (1۹۰۱ تا ۱۹۰۵) و نشریه "نوید انقلاب روسیه" Vestnik Russkoi Revolutsii (1۹۰۱ تا ۱۹۰۵) ارگانهای رسمی آن بودند. لینین دیدگاههای اینان را وصله پینهای از "عقاید نارودنیکی" توأم با "تفک" اپرتوئیستی مُد روز از مارکسیسم" توصیف کرد. (نگاه کنید به مقاله "سوسيالیسم و دهقانان" نوشته لینین - ۱۹۰۵). اس.ا.ه. نمیتوانستند تمایزات طبقاتی بین پرولتاریا و دهقانان را بفهمند، تقاوتهای طبقاتی و تناقضات درون دهقانان را کنمان، و نقش رهبری کننده پرولتاریا در انقلاب را رد می‌کردند. از تاکتیک ترور اشخاص به عنوان یک روش پایه‌ای برای مبارزه علیه استبداد بهره می‌گرفتند.

<sup>12</sup> استدلال آنارشیست‌ها این بود که در کلیتالیسم، سرمایه‌دار از کارگر می‌زد، پس کارگران هم حق دارند با تصاحب دارایی‌های سرمایه‌داران حقشان را پس بگیرند. با این استدلال بود که آنها در دوره‌های بحران و شورش، دست به "دزدی" و "غارث"

موج طوفانی علیه انقلاب برمی‌خیزد. در انقلاب روسیه آنارشیسم نه به تئوری پرولتاریای مبارز بلکه به لوحهٔ ایدئولوژیک لومپن پرولتاریای ضدانقلابی‌ای بدل شده که همچون گروهی کوسه ماهی، در امواج ناشی از حرکتِ رزم‌ناوِ انقلاب شنا می‌کنند؛ به این معنی حیاتِ تاریخی آنارشیسم تقریباً به پایان رسیده است.

از طرف دیگر اعتراض توده‌ای در روسیه، نه بمثابه ابزار گریز از مبارزه سیاسی طبقه کارگر، و بویژه پارلمانتاریسم، و نه بعنوان ابزار پوش ناگهانی بدرون انقلاب اجتماعی از طریق یک کودتای نمایشی، بلکه در وهله اول در حکم ابزار پرولتاریا بمنظور فراهم‌ساختن شرایط مبارزه سیاسی روزمره، بویژه پارلمانتاریستی است.<sup>14</sup> در روسیه – که اعتراض توده‌ای مهمترین سلاح است – مبارزه اندلابی توسط کارگران و مهمتر از همه پرولتاریا بمنظور کسب آن حقوق سیاسی و شرایطی صورت می‌گیرد که مارکس و انگلس ضرورت و اهمیت آنها را در مبارزه رهایی بخش طبقه کارگر برای اولین بار متذکر شدند، و در «انترناسیونال»، با تمام توان شان بر سر آنها با آنارشیسم جنگیدند.

به این ترتیب دیالکتیک تاریخی، یعنی همان صخره‌ای که همه آموزه‌های مارکسی بر آن بنashده، آنارشیسم امروزی را که با ایدهٔ اعتراض توده‌ای پیوند جدایی‌ناپذیر دارد، به مخالف اعتراض توده‌ای بدل کرده است؛ همان اعتراض توده‌ای که به مثابه نقطهٔ مقابلِ فعالیت سیاسی پرولتاریا نفی می‌شد، امروز قدرتمندترین سلاح در مبارزه برای حقوق سیاسی است.<sup>15</sup>

از اینرو اگر انقلاب روسیه، تجدیدنظر اساسی‌ای را در دیدگاه قدیمی مارکسیسم پیرامون مسئله اعتراض توده‌ای الزامي می‌کند، باز مارکسیسم است که متدھای عام و نقطه‌نظراتش، در قالبی جدید، جایزه را نصیب خود می‌کند. "معشوق مور تنها در آغوش مور جان می‌سپارد".<sup>16</sup>

---

دارایی‌های سرمایه‌داران می‌زندن. مارکس در نقد اندیشه‌های پرودون این نگرش آنارشیستی را مورد نقد قرار داد. برای اطلاع بیشتر به [نقضی به بنیان‌های نظری-سیاسی آنارکو-گلکتیویسم \(باکونینیسم\)](#) مراجعه کنید.

<sup>13</sup> منظور این است که در روسیه، برخلاف تصور و عقیده آنارشیستها – اعتراض توده‌ای برای فرار از مبارزه سیاسی و پارلمانی نیست؛ شاهراه ورود به قلب انقلاب اجتماعی هم نیست، بلکه ابزاری است برای فراهم‌آوردن شرایط لازم و مناسب برای یک مبارزه سیاسی روزمره، از آن جمله فعالیت پارلمانی است.

<sup>14</sup> آنارشیسم به لحاظ نظری با اعتراض توده‌ای توافق دارد اما در عمل – بویژه آنزمان که سوسیال دموکراتها و پرولتاریا از این حربه برای دفاع از حقوق روزمره سیاسی، حق رای، انتخابات و غیره استفاده می‌کنند – مخالف است. آنهم به این بهانه که دولت و نهادهای بورژوازی را برسمیت نمی‌شناسد تا از آنها مطالبه‌ای داشته باشد! به این معنی آنها اعتراض توده‌ای را در تقابل با مبارزه سیاسی قرار می‌دهند. رزا در اینجا به مخالفین شعار اعتراض عمومی در سوسیال دموکراسی نیش و کنایه می‌زند چون آنها هم پیشتر اعتراض عمومی را در مقابل مبارزه سیاسی قرار می‌دادند اما امروزه که این ابزار به بهترین سلاح برای مبارزه سیاسی بدل شده، از آن طرفداری می‌کنند. بنظر رزا این درسی است که دیالکتیک تاریخی به اینان داده است.

<sup>15</sup> منظور رزا این است که اگر قرار است برداشت قبلى راجع به اعتراض عمومی تصحیح و ترمیم شود، اینکار نیز باید توسط خود مارکسیسم انجام گیرد.

## فصل دوم- اعتصاب توده‌ای، یک محصول تاریخی و نه ساختگی

نخستین تجدیدنظر بر مسئله اعتصاب توده‌ای که از تجربه روسیه ناشی می‌شود، به مفهوم عام مسئله ربط پیدا می‌کند. تاکنون طرفداران پرشور «تلاش برای بروپایی اعتصاب توده‌ای» در آلمان – که از قماش برنشتاین (Eisner)، بERNSTEIN) و غیره هستند و نیز مخالفین سرسخت این تلاش‌ها که در اتحادیه کارگری، توسط بومبلبرگ (Bombelburg) نمایندگی می‌شوند – همگی عاقبت به مفهوم واحدی تکیه می‌کنند که آنهم مفهوم آناრشیستی اعتصاب توده‌ای است. دو قطب ظاهرا مخالف، متقابلاً یکدیگر را حذف نمی‌کنند، اما همچون همیشه، بطور همزمان، یکدیگر را مشروط و تکمیل می‌کنند؛ چرا که شیوه آناრشیستی تفکر، بر گمانه‌زنی مستقیم حول "هیاهوی بزرگ"<sup>17</sup> ("great Kladderadatsch") و یا انقلاب اجتماعی، صرفاً بمثابة یک خصوصیت بیرونی و غیرضروری مطرح است. از نقطه‌نظر آناრشیسم، آنچه که ضرورت دارد، یک کلیت انتزاعی و یک نگرش غیرتاریخی راجع به اعتصاب توده‌ای و تمام شرایط مبارزه پرولتاریایی، بطورکلی است.<sup>18</sup>

برای یک آنارشیست فقط دو چیز بعنوان پیش فرض‌های مادی گمانهزنی‌های "انقلابی" اش وجود دارند: اول تصور و دوم تمایل و شجاعت برای نجات بشریت از دره اشک و آه کاپیتالیستی موجود. شصت سال پیش این شیوه از استدلال خیالپردازانه، این نتیجه را ببار آورد که اعتصاب توده‌ای کوتاه‌ترین، مطمئن‌ترین و ساده‌ترین وسیله پرش به آینده اجتماعی بهتر شناخته شد. همین شیوه استدلال اخیراً این نتیجه را بدست داد که مبارزه اتحادیه‌ای تنها راه واقعی برای "اقدام مستقیم توده‌ها" و همچنین یگانه مبارزه انقلابی واقعی است - و همانطور که بخوبی محرز است این جدیدترین نظریه "سنديکاليسټهای" فرانسوی و ایتالیایی است. مهلک‌ترین چیز برای آنارشیسم همیشه آن بوده که متدهای مبارزه پادرهوابی اش، نسبجیده و در عین حال کاملاً خیالپردازانه بوده‌اند. این روش‌ها در همان حالی که واقعیات لعنتی ببرونی را درنظر نمی‌گیرند، به نحو غیرمنتظره‌ای به خدمت ارتفاع، در همین واقعیات لعنتی درمی‌آیند، حال آنکه پیش‌تر عمدها گمانهزنی‌های انقلابی بودند.

<sup>17</sup> در آلمانی موقعی که چیز بزرگی می‌افتد و می‌شکند صدای شکستنش را Kladderadatsch می‌گویند. به این دلیل، در اینجا هم سروصدای بزرگ یا هیاهوی بزرگ انتخاب شده است. اما آنچه که در اینجا قرار است بشکند و «کلادرداش» آن در بیاید، کاپیتاالیسم است. به همین دلیل در انگلیسی معادل great collapse of the system یا سقوط و فروپاشی ضروری و اجتناب‌ناپذیر سیستم بوده ایم، نیز بکار رفته است (نگاه کنید به Forging Democracy: The History of the Left in Europe, 1850-2000).

(Geoff Eley, p. 87) بجزءی از کتاب *Forging Democracy: The History of the Left in Europe, 1850-2000* می‌باید بازخواست که "انقلاب اجتماعی" آثارشیست‌ها هم هست. مرسوم شدن Kladderadatsch در ادبیات سیاسی مدویان انتکار یک مجله فکاهی آلمانی بود که اولین شماره‌اش در ۷ مه ۱۸۴۸ منتشر شد (لینک دسترسی). گفته می‌شود Kladderadatsch great یکی از تکیه کلام‌های رایج رهبران حزب سوسیال دموکرات آلمان از جمله آگوست بیل بود. او بگونه‌ای از این واژه استفاده می‌کرد که گویا همین فردا قرار است سقوط و فروپاشی بزرگ اتفاق بیافتد! او در نامه‌ای به انگلس نوشت: «هر شب با این فکر می‌خوابم که بزودی آخرین ساعت حیات جامعه بورژوازی فرا خواهد رسید.» August Bebel to Friedrich Engels, 7 December 1885

در این ایام برنشتاین E. Bernstein (برای آشنایی بیشتر با برنشتاین به مقاله رزای سرخ (۲) مراجعه کنید) و ایزنر K. Eisner تقریباً جناح رفمیست حزب سوسیال دموکرات آلمان را نایاندگی می‌کردند. کورت ایزنر روزنامه‌نگار بود و از ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۵ سردبیری «نشریه به پیش» ارگان حزب سوسیال دموکرات آلمان را بعده داشت. بوملبرگ Bömelburg سخنگوی کارگران ساختمانی بود. او در پنجینه کنگره اتحادیه‌های کارگری که در ماه مه ۱۹۰۵ در کلن برگزار شد، قطعنامه‌ای را پیشنهاد داد تا هرگونه تبلیغ برای اعتضاب توده‌ای منوع شود. کنگره با ۲۰۰ رأی موافق و ۱۷ رأی مخالف، این قطعنامه را تصویب کرد که نه تنها تبلیغ بلکه هرگونه بحث راجع به اعتضاب توده‌ای منوع شود! اشاره رزا هم به این باصطلاح دفاعین و میاغین اعتضاب توده‌ای یا همان جناح رفمیست است که با مخالفین اعتضاب توده‌ای که رهبران و نایاندگان اتحادیه‌های کارگری هستند، تزیک شده و به یک مفهوم واحد تکیه کرده‌اند که آنهم آثارشیستی است. اما چطور ممکن است که موافق و مخالف، سیاه و سفید، قطب مثبت و قطب منفی و خلاصه ضداد- بر یک مفهوم استوار باشند؟ در اینجا رزا از دیالکتیک کمک می‌گیرد و خاطرنشان می‌کند که دو قطب ظاهراً مخالف، یکدیگر را حذف نمی‌کنند، بلکه همیشه یکدیگر را مشروط و تکمیل می‌کنند. و این آن چیزی است که در اینجا شاهدش هستیم. آنها ظاهراً بطور قطبی ضد هم هستند اما در عمل همدیگر را تکمیل می‌کنند، آنهم روی مفهوم آثارشیستی اعتضاب که آنهم بر گمانزمنی حول «هیاهوی بزرگ» یا انقلاب اجتماعی‌ای استوار است که با سروصدای و جنجال بزرگ همراه شود! نوعی تمرکز بر خصوصیت بیرونی اعتضاب، بر کلیت انتزاعی آن، بی توجه به هویت تاریخی، بدون انکا بر تحمل دیالکتیکی!

امروزه کسانی هستند که از همان زمینه انتزاعی و متدهای غیرتاریخی برای مشاهدات‌شان بهره می‌گیرند و مثل هیئت مدیره یک شرکت، روز معینی را برای اعتراض توده‌ای در آلمان تعیین و در تقویم‌شان می‌نویسند؛ و یا مثل شرکت‌کنندگان کنگره اتحادیه‌های کارگری در گلن، با منع کردن "تبليغات"، اساساً مسئله اعتراض توده‌ای را از صفحه روزگار محظوظ می‌کنند! نقطه عزیمت هر دو این گرایش‌ها، این فرض مشترک و کامل‌آنارشیستی است که اعتراض توده‌ای یک ابزارِ صرف‌تکنیکی مبارزه می‌باشد که به دلخواه و با مراجعته به وجودان می‌توان در باره‌اش "تصمیم" گرفت یا "قدغن‌اش" نمود؛ درست مثل چاقوی جیبی که می‌توان آنرا بحالت بسته ولی "آماده برای موقعیت اضطراری" در جیب داشت و بنا به تصمیم بازش کرد و مورد استفاده قرار داد. در مقابل با "زمانتیست‌های انقلابی" که در هپرولت سیاحت می‌کنند و توجهی به دشواری اوضاع، وجود یا عدم وجود امکانات ندارند، مخالفین اعتراض توده‌ای این شایستگی را بخود نسبت می‌دهند که آنها زمینهٔ تاریخی و شرایط مادی اوضاع کنونی آلمان را در نظر می‌گیرند. آنها همانند آقای گرادگریند (Mr. Gradgrind) در زمان «زمانهٔ دشوار» دیکنز فریاد می‌زنند: "واقعیت‌ها و ارقام؛ ارقام و واقعیت‌ها".

اما مخالفان اعتراض توده‌ای در اتحادیه‌های کارگری، فقط دو چیز را از "مبانی تاریخی" و "شرایط مادی" می‌فهمند: یکی ضعف پرولتاریا و دیگری قدرت میلیتاریسم پروس-آلمن. سازمانیابی ناکافی کارگران و ابهت سرنیزه پروسی آن واقعیات و ارقامی هستند که رهبران اتحادیه‌های کارگری بر اساس‌شان سیاست عملی خود را در رابطه با اعتراض توده‌ای تنظیم می‌کنند. حال آگرچه صحیح است که صندوق پول اتحادیه‌های کارگری و سرنیزه پروس واقعیات مادی هستند و پدیده‌های کامل‌تاریخی محسوب می‌شوند اما مفهوم منتج از این واقعیات، با ماتریالیسم تاریخی - در معنای مارکسی آن - سازگار نیست، بلکه یک ماتریالیسم پلیس‌مآب در معنای پوتکامری است.<sup>19</sup> نمایندگان دولتی پلیسی کاپیتالیستی شدیداً و در واقع منحصر، بر روی قدرت گاه به‌گاهی واقعی پرولتاریای متسلک و نیز قدرت مادی سرنیزه تاکید دارند. آنها از مقایسه این دو ردیف ارقام، غالباً به این نتیجهٔ تسلابخش می‌رسند که جنبش انقلابی کارگری توسط عوام‌فریبان و آذیت‌تورهای منفرد به پیش برده می‌شود؛ پس زندان و سرنیزه برای به تسلیم درآوردن این "پدیده‌های گذرایی" ناگوار کفايت می‌کند.

کارگران آلمانی دارای آگاهی طبقاتی، سرانجام طنز این تئوری پلیسی را که کل جنبش کارگری مدرن را ساختگی و محصول دلبخواهی مشتی "عوام‌فریب و آذیت‌تور" بی‌وجودان می‌داند دریافت‌هاند.

با این حال دقیقاً همان مفهوم پلیسی خودنمایی می‌کند، وقتی ۲-۳ رفیق بالارزش، داوطلبانه جمع می‌شوند و گروه نگهبان شب را تشکیل می‌دهند تا خطر تهییجات مخاطره‌آمیز چند "انقلابی رومانتیست" و "تبليغات‌شان راجع به اعتراض توده‌ای" را به طبقهٔ کارگر آلمان گوشزد کنند؛ و از سوی دیگر، وقتی عده‌ای با مهندسی کمپین‌های خشم‌آلو و پرسروصد و عقد قراردادهای محرمانه میان هیئت اجرایی حزب و کمیسیون عمومی اتحادیه‌های کارگری، تلاش می‌کنند تا جلوی اعتراض در آلمان را بگیرند، دقیقاً همان مفهوم پلیسی بار دیگر آشکار می‌شود.<sup>20</sup>

<sup>19</sup> Robert von Puttkamer خواهان منوعیت اعتراض، دخالت پلیس و تعقیب و زندان اعتراض‌کنندگان بود.

<sup>20</sup> اشاره به گروههای شناسایی است که بعضی از سوسیال دموکرات‌های باصطلاح محترم تشکیل داده بودند تا مبلغین و مروجین ایده اعتراض توده‌ای را شناسایی کنند. رزا می‌گوید اگر پلیس اینطور می‌فهمد که اعتراض، محصول تبلیغ چند آذیت‌تور است و از این‌رو برای مبلغین زندان آمده‌می‌کند، رفقای سوسیال دموکرات هم با چنین درکی گروه شناسایی را می‌اندازند تا با مرعوب ساختن مبلغین، و یا با برآنانداختن کمپین‌های ضداعتراض جلوی آنرا بگیرند. به این معنی پشت واژه‌های دهنُرُکن‌شان (شرایط تاریخی، منابع مادی و ماتریالیسم تاریخی...) همان درک پلیسی وجود دارد. ضمناً بخش آخر جمله رزا به توافقنامه‌ای اشاره دارد که بطور مخفیانه در ۱۹۰۶ میان رهبری حزب سوسیال دموکرات و کمیته اجرایی اتحادیه‌های کارگران آلمان امضای شد که بموجب آن تبلیغ و اقدام به اعتراض توده‌ای قدغن گردید. حتی اتحادیه اعلام کرد که در صورت وقوع اعتراض در آن شرکت نخواهد کرد.

اگر راهاندازی اعتراض توده‌ای به تبلیغات آتشین رومانتیست‌های انقلابی یا تصمیمات مخفی یا علنی رهبری حزب وابسته بود، پس هنوز نمی‌باشد یک اعتراض توده‌ای جدی در روسیه برای افتاده باشد. همانطور که در مارس ۱۹۰۵ در «زاخیشه آربایتر سایتیونگ» (Sächsische Arbeiterzeitung) نوشت<sup>21</sup>، در هیچ کشوری بجز روسیه اینقدر کم راجع به اعتراض توده‌ای بحث و تبلیغ نشده بود. و در موارد منفردي که کمیته اجرایی حزب روسیه کوشید تا با تصمیم‌گیریها و توافقاتش، اعتراض توده‌ای را به دلخواه و با آهنگ خودش اعلام کند – مثل آخرین تلاش‌شان در اوت امسال، یعنی پس از انحلال مجلس دوما (Duma) – تقریباً راه بجایی نبرد.<sup>22</sup>

بنابراین اگر قرار باشد که انقلاب روسیه چیزی بما بیاموزد، مقدم بر همه این خواهد بود که اعتراض توده‌ای بطور ساختگی "برپا" نمی‌شود، و بطور تصادفی "تصمیم‌گیری" یا "تبلیغ" نمی‌گردد، بلکه یک پدیده تاریخی است که در یک لحظه معین که از شرایط اجتناب‌ناپذیر تاریخی منتج می‌شود، بوقوع می‌پیوندد. بنابراین نه براساس نظریه‌پردازی‌های انتزاعی راجع به امکان‌پذیر بودن یا نبودنش، و یا سودمندی یا زیانباری اش، بلکه تنها با بررسی عوامل و شرایطی که در مرحله کنونی مبارزه طبقاتی، اعتراض توده‌ای از دلش سربرآورده، می‌توان این مسئله را درک کرد و حتی مورد بحث قرار داد. عبارت بهتر نه از طریق انتقاد ذهنی و نه از زاویه مطلوبیت‌جویی، بلکه فقط از طریق پرسنلی سرچشم‌های اعتراض توده‌ای، و نیز از این نظرگاه که چه چیزی بلحاظ تاریخی اجتناب‌ناپذیرش ساخته می‌توان به آن پرداخت.

در قلمرو غیرواقعی از آنالیز منطقی انتزاعی، می‌توان با استدلالی مشابه دقیقاً نشان داد که از یک سو اعتراض توده‌ای مطلقاً ناممکن است و یقیناً شکست خواهد خورد، و از سوی دیگر اثبات کرد که اعتراض توده‌ای امکان‌پذیر است و پیروزی آن حتمی است. به این معنی ارزش دلایلی که به هر یک از این نتایج می‌رسند یکسان است؛ و این یعنی بی‌ارزش، صفر (هیچ). بنابراین ترس از "تبلیغ" اعتراض توده‌ای – که حتی به تکفیر رسمی مبلغین اش می‌انجامد – فقط زایده‌گیج ذهنی مضحک بعضی از اشخاص است. "تبلیغ" اعتراض توده‌ای بمثابة ابزار انتزاعی مبارزه، همانقدر غیرممکن است که تبلیغ انقلاب به آن معنا: "انقلاب" نیز همانند "اعتراض توده‌ای"، شکل بیرونی مبارزه طبقاتی را بازتاب می‌دهد، که فقط در رابطه با موقعیت سیاسی معینی می‌تواند معنا و مفهوم پیدا کند.

اگر کسی این وظیفه را برای خود قایل شود که اعتراض توده‌ای را – که عموماً شکلی از اقدام پرولتری است – موضوع آژیتاسیون دائمی قراردهد، و با همین هدف، خانه به خانه برود و این ایده را تبلیغ کند تا بتدریج نظر مساعد طبقه کارگر را جلب نماید، همانقدر کار عبی انجام داده که بکوشد تا ایده انقلاب و مبارزه در باریکادها را موضوع تبلیغات ویژه خود قراردهد. اکنون اعتراض توده‌ای به مرکز توجه پرشور طبقه کارگر آلمان و جهان تبدل شده است؛ چونکه شکل جدیدی از مبارزه و به این معنا نشانه قطعی یک انقلاب درونی کامل در مناسبات طبقات و در شرایط مبارزه طبقاتی است. این گواهی بر غریزه انقلابی سالم و تیزهوشی توده‌های پرولتاریای آلمان است که با وجود مقاومت سرخستانه رهبران اتحادیه‌های کارگری، چنین پرشور به این مسئله جدید پرداخته‌اند.

اما با وجود چنین علاقه و عطش فکری عالی، و تمایل به عمل انقلابی، شایسته نیست که آنان را با تمرینات ذهنی انتزاعی در باره ممکن یا ناممکن بودن اعتراض توده‌ای سرگرم کنیم؛ بلکه باید آگاهی آنان را در باره تکامل انقلاب

<sup>21</sup> اشاره رزا به این مقاله است: "Eine Probe aufs Exempel", publicerad i mars 1905 i Sächsische Arbeiterzeitung. I Gesammalte Werke Bd 1, del 2 (Berlin 1970), ss. 528-32

<sup>22</sup> «دوما» یا پارلمان یکی از دستاوردهای انقلاب ۱۹۰۵ بود. اولین «دوما»، برای نخستین بار در تاریخ روسیه، در ۲۷ آوریل ۱۹۰۶ شروع بکار کرد. با طرح مسائل ارضی و ملکی، اما جلوی فعالیتش توسط حکومت تزاری گرفته شد (۸ ژوئن ۱۹۰۶). پیشنهاد اعتراض توده‌ای در اعتراض به این اقدام حکومت بود.

روسیه، اهمیت بین‌المللی این انقلاب، حد شدن تضادهای طبقاتی در اروپای غربی، دورنمای سیاسی گستردگی مبارزه طبقاتی در آلمان و نقش و وظایف توده‌ها در مبارزات آتی بالا ببریم. فقط با چنین برخوردي است که بحث پیرامون اعتراض توده‌ای می‌تواند به وسعت‌یافتن افق فکری پرولتاویا و بُرنده‌تر شدن شیوه تفکرشان و پولادینه کردن [تقویت] انرژی‌شان بیانجامد.

اگر از این زاویه به موضوع نگاه کنیم، همه مسخرگی دعوای جنایی مورد علاقه دشمنان "رومانتیسیسم انقلابی" آشکار می‌شود؛ چون در بررسی این مسئله نباید دقیقاً به متن قطعنامه ینا<sup>23</sup> وفادار بود. اگر ضرورت ایجاد کند، "سیاستمداران عملی" با این قطعنامه موافقت خواهند کرد، زیرا آنها اعتراض توده‌ای را عمدتاً به سرنوشت حق رای همگانی می‌چسبانند که از آن این نتیجه عاید می‌شود که خودشان به دو چیز می‌توانند معتقد باشند: اول اینکه اعتراض توده‌ای خصلت تدافعی تمام‌وتمام دارد و دوم اینکه، اعتراض عمومی حتی زیرسلطه [تابع] پارلمانتاریسم است، یعنی به زائد صرف پارلمانتاریسم بدل شده است. اما هسته اصلی قطعنامه ینا در این رابطه این است که در موقعیت کنونی آلمان، تلاشی از جانب بخشی از ارجاع غالباً، در رابطه با حق رأی پارلمانی در جریان است که به احتمال خیلی زیاد می‌تواند زمانی برای شروع و محركی برای آغاز دوره‌ای از مبارزات سیاسی توفانی در آلمان باشد، آن موقع ممکن است که اعتراض توده‌ای بمثابة ابزار مبارزه، برای نخستین بار بکار گرفته شود.

اما تلاش برای محدودسازی و تقلیل دادن ساختگی اهمیت اجتماعی اعتراض توده‌ای، و نیز محدود نمودن دامنه تاریخی آن بمثابة یک پدیده و بمثابة یک مسئله مربوط به مبارزه طبقاتی، آنهم با ارجاع به عبارات قطعنامه کنگره، همانقدر کوتاه‌بینانه است که و تو کردن بحث مربوط به اعتراض توده‌ای توسط کنگره اتحادیه‌های کارگری در گلن بود. در قطعنامه کنگره ینا، سوسيال دموکراسی آلمان رسماً به تغییر بنیادینی که انقلاب روسیه در شرایط مبارزه طبقاتی بین‌المللی ایجاد کرد و به توانایی آن در تکامل‌بخشی انقلابی و قابلیت سازگاریش برای طرح مطالبات جدید برای دور آتی مبارزه طبقاتی، توجه نشان داده است. اهمیت قطعنامه ینا در همین نکته نهفته است. در رابطه با کاربرد مسالمت‌آمیز اعتراض توده‌ای در آلمان، تاریخ تصمیم خواهد گرفت؛ همانطور که در مورد روسیه کرد؛ تاریخی که در آن سوسيال دموکراسی آلمان با تصمیماتش، اگرچه حقیقتاً فاکتور مهمی محسوب می‌شود، اما فقط یک فاکتور از بسیاران است.

<sup>23</sup> اشاره به قطعنامه‌ای است که به پیشنهاد آگوست بیل، در کنگره حزب سوسيال دموکرات آلمان در Jena به تصویب رسید (۱۷ سپتامبر ۱۹۰۵). در این قطعنامه از اعتراض توده‌ای بمثابة یکی از موثرترین ابزار مبارزه طبقه کارگر نام برده شد اما استفاده از این ابزار تنها به هنگام بخراحتان حق رأی و حق داشتن تشکل محدود ماند. به این خاطر رزا به طعنه می‌گوید که رای دهنگان به این قطعنامه (یعنی سیاستمداران عملی) اعتراض توده‌ای را به زایده پارلمان (و حق رأی پارلمانی) تبدیل کردن.

### فصل سوم- گسترش جنبش اعتراض توده‌ای در روسیه

اعتراض توده‌ای، آنگونه که در اکثر مباحثات جاری در آلمان ظاهر می‌شود، یک پدیده بسیار واضح، قابل فهم و دقیقاً تعریف و تصحیح شده است، منظور صرفاً اعتراض توده‌ای سیاسی است؛ که معناش خیزش عظیم پرولتاریای صنعتی است که از انگیزه‌های بسیار مهم سیاسی نشأت می‌گیرد، و مقامات مسئول حزب نوین و اتحادیه‌های کارگری براساس یک درک بموقع و متقابل، مسئولیت آنرا بعده می‌گیرند، و آنرا می‌بینی بر اضباطِ حزبی و نظم کامل به اجرا درمی‌آورند، و با دریافت علامت استارت کمیته‌های رهبری با نظمی بمراتب کاملتر اعتراض را در زمان مقتضی و مناسب آغاز می‌کنند، بنحویکه حمایت‌ها، هزینه‌ها و هر آنچه که باید فدا شود در محاسبه منظور می‌گردد. به بیان دیگر، ترازنامه مادی اعتراض توده‌ای دقیقاً پیشاپیش محاسبه و تعیین می‌شود.

حال اگر این طرح تئوریک را با اعتراض توده‌ای واقعی - آنطور که ۵ سال پیش در روسیه ظاهر شد - مقایسه کنیم اجبارا خواهیم گفت که تصویری که در مباحثات آلمان جایگاه محوری را اشغال کرده، بسختی حتی با یکی از اعتراض‌های توده‌ای متعددی که در روسیه بوقوع پیوسته تطابق دارد، از سوی دیگر، اعتراض‌های توده‌ای در روسیه، در عمل چنان پیچیدگی‌ها و اشکال متنوعی بخود می‌گیرند که در مجموع سخن گفتن از اعتراض توده‌ای بطور عام و نیز از طرحی انتزاعی بنام اعتراض توده‌ای محال است. کلیه فاکتورهای دخیل در اعتراضات توده‌ای و نیز خود ویژگی‌های اعتراض‌ها، نه تنها در شهرها و مناطق مختلف کشور تفاوت می‌کنند، بلکه در خصوصیت عمومی خود اعتراض نیز در جریان انقلاب تغییر پیدا می‌شود. اعتراض توده‌ای تاریخچه ویژه‌ای را در روسیه از سرگذرانده و می‌گذراند. از اینرو کسی که راجع به اعتراض توده‌ای در روسیه حرف می‌زند باید پیش از هرچیز این تاریخچه را مدنظر داشته باشد.

دوره‌رسمی باصطلاح انقلاب فعلی روسیه، دقیقاً از خیزش پرولتاریا در ۲۲ ژانویه ۱۹۰۵ آغاز می‌شود، همان روزی که تظاهرات ۲۰۰ هزار نفری کارگران، نزدیک کاخ تزار، بطرز وحشیانه‌ای به خون کشیده شد. چنانکه می‌دانیم کشتار خونین سنپترزبورگ سرآغاز سلسله اعتراضات عظیمی بود که سرتاسر روسیه را ظرف چند روز درنوردید و پیغام اقدام انقلابی سنپترزبورگ را به اقصاء نقاط امپراتوری روسیه و به وسیع ترین توده‌ها رساند. با اینحال خیزش ۲۲ ژانویه سنپترزبورگ تنها یک مقطع مهم از سلسله اعتراضات توده‌ای ای بود که پرولتاریایی پایتخت تزار پیش از ژانویه (۱۹۰۵) در آن گام نهاد. اعتراض توده‌ای ژانویه بی‌تر دید تحت تاثیر مستقیم اعتراض عمومی عظیمی بود که در دسامبر ۱۹۰۴ در قفقاز، در باکو شروع شد و برای مدتی طولانی کل روسیه را بحال تعلیق درآورد. رویدادهای دسامبر در باکو بنویه خود صرفاً آخرین و قدرتمندترین سری از آن سلسله اعتراضات توده‌ای عظیم بود که در باطوم قفقاز، در ۱۹۰۲ صورت گرفتند و همانند زمین لرزه‌ای ادواری کل روسیه را لرزاندند.

اعتراض ژانویه، یعنی این نخستین اعتراض توده‌ای از سلسله خیزش‌های انقلابی حاضر، مجموعاً پنج تا شش سال با اعتراض سراسری بزرگ کارگران بافنده‌گی سنپترزبورگ (۱۸۹۶- ۱۸۹۷) فاصله دارد. علیرغم جدایی آشکار این جنبش از انقلاب فعلی (۱۹۰۵) - با چند سال عمیقاً اجتماعی و رکود- برای کسی که رشد سیاسی داخلی پرولتاریای روسیه را تا سطح کنونی آگاهی طبقاتی و انرژی انقلابی اش دنبال کرده، روشن خواهد بود که تاریخ دورهٔ فعلی مبارزات توده‌ای، با آن اعتراض‌های عمومی سنپترزبورگ آغاز شده‌است. بنابراین برای بررسی مسایل اعتراض توده‌ای، شناخت این اعتراض‌های عمومی اهمیت دارند، چرا که عوامل اصلی اعتراضات توده‌ای پیش‌رو را پیشاپیش در بطن خود حمل می‌کنند.

برای دیگر بار، اعتراض عمومی ۱۸۹۶ سن پترزبورگ بمثابة یک مبارزةٌ صرفاً اقتصادي، با خواست افزایش مزد صورت گرفت؛ و دلیلش شرایط طاقت‌فرسای کارِ نخریسان و بافندهان سن پترزبورگ بود: ۱۳، ۱۴ یا ۱۵ ساعت کار در روز، نرخ قطعه کاری فلاکت‌بار، و رشتةٌ درازی از حق‌بازیهای نفرت انگیز کارفرمایان. بهر حال این اوضاع تا مدتی طولانی با شکیباتی کارگران تحمل شد، تا اینکه یک رخداد جزئی کاسهٔ صبرشان را لبریز کرد. تاجگذاری تزار نیکلای دوم که از ترس انقلابیون ۲ سال بتعویق افتاده بود، در مه ۱۸۹۶ برگزار شد. به این مناسبت کارفرمایان سن پترزبورگ، شورِ میهن‌پرستی‌شان را با اعطای سه روز مرخصی اجباری به کارگران نشان دادند و جالب این بود که نمی‌خواستند پولی برای این روزهای مرخصی بپردازنند. کارگران که از این بابت بخش آمده بودند، به تکاپو افتادند. کنفرانسی با حضور تقریباً سیصد کارگر تیزهوش در باغ کاخِ کاترین برگزار شد و تصمیم به اعتراض با مطالبات زیر اتخاذ شد: ۱- پرداخت مزد برای [سه روز] تعطیلی تاجگذاری ۲- ۵ ساعت کار روانه ۳- افزایش مزد قطعه کاری. اعتراض در ۲۶ مه آغاز شد. بمدت یک هفته کلیه کارگاههای ریسنده‌ی و بافنده‌ی تعطیل شدند و حدود ۴۰ هزار کارگر در اعتراض عمومی شرکت نمودند. ممکن است این واقعه در مقایسه با اعتراضات توده‌ای غول‌آسای انقلاب (۱۹۰۵) خیلی کوچک جلوه کند. اما باید توجه داشت که در شرایط سیاسی کاملاً قطبی روسیه آن‌مان که اعتراض عمومی امری ناشناخته [بی‌سابقه] بود، همین اعتراض، انقلابی تمام‌عیار در مقیاس کوچک محسوب می‌شد. البته همین نیز بی‌رحمانه‌ترین آزار و پیگرد را بدنبال داشت. حدود ۱۰۰۰ کارگر بازداشت شدند و اعتراض عمومی سرکوب گردید.

در اینجا همهٔ ویژگی‌های اصلی اعتراضات توده‌ای بعدی را می‌توانیم ببینیم. جرقهٔ حرکت بعدی را یک حادثهٔ کاملاً تصادفی، و حتی بی‌اهمیت زد و شکل بروزش نیز ابتدایی بود؛ اما در فرایی پیروزی این جنبش، می‌شد ثمرات آژیتاسیون چندساله سوسيال دموکراسی را دید. در طول اعتراض عمومی، آژیتاتورهای سوسيال دموکرات در راس جنبش جای داشتند، آنرا رهبری کردند و از آن بمنظور آژیتاسیون اقدامات انقلابی بهره‌برداری نمودند. بعلاوه این اعتراض - اگرچه در ظاهر - یک مبارزةٌ اقتصادي برای افزایش مزد بود، اما بواسطهٔ برخورد دولت و آژیتاسیون سوسيال دموکراسی، به یک پدیدهٔ سیاسی درجه یک بدل شد. اما نهایتاً اعتراض سرکوب گردید و کارگران "شکست" خوردنند. در ژانویه سال بعد [۱۸۹۷)، کارگران بافنده سن پترزبورگ مجدداً دست به اعتراض عمومی زدند. اینبار به موفقیت چشمگیری دست یافتنند: ثبت قانون ۱۱ ساعت کار روزانه در سرتاسر روسیه. اما نتیجهٔ بمراتب مهمتر از این بود: نخستین اعتراض عمومی (۱۸۹۶) بدون وجود اثری از سازمان کارگری یا صندوق اعتراض صورت گرفته بود، اما اینبار، مبارزةٌ اتحادیه‌ای شدیدی در مرکز روسیه آغاز شده بود که از سن پترزبورگ به سایر نقاط کشور گستردگی داشت، و چشم‌انداز کاملاً تازه‌ای برای سوسيال دموکراتها راجع به آژیتاسیون و کارِ سازماندهی گشود که بعدتر، بمدد آن، در دورهٔ آرامش بظاهر گورستانی، تدارک انقلاب از طریق کار زیرزمینی دنبال گردید.

اعتراض قفقاز (مارس ۱۹۰۲) ظاهراً مانند اعتراض ۱۸۹۶ تصادفی و تا حد زیادی متاثر از مطالبات جزئی و کاملاً اقتصادی بود - هرچند که تحت تأثیر عوامل کاملاً متفاوتی قرار داشت. این اعتراض، در ارتباط با بحران صنعتی و تجاری حادّی بوقوع پیوسته بود که پیش‌درآمدِ جنگ ژاپن بود.<sup>۲۴</sup> جنگ به همراه بحران، به مهمترین عاملِ جوشش انقلابی تبدل شد. بحران، بیکاری عظیم توده‌ای بهمراه آورد و زمینه را برای آژیتاسیون در میان کارگران فراهم نمود. دولت، بمنظور آرام کردن کارگران، شروع به بازگرداندن گروههای "کارگران مازاد" به زادگاهشان کرد. این اقدام که ۴۰۰ کارگر نفت را شامل می‌شد، با اعتراض توده‌ای در باطوم روبرو گردید که به تظاهرات، بازداشت، کشتار و محکمهٔ سیاسی انجامید؛ یعنی یک مسئلهٔ خرد و کاملاً اقتصادی ناگهان به یک رویداد سیاسی و انقلابی تبدیل شد. پیامد این

<sup>۲۴</sup> اشاره به جنگ روسیه و ژاپن در سالهای ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵

اعتراض کاملاً "بی‌ثمر"، سپری شده و سرکوب گشته باطوم، یک رشته تظاهرات توده‌ای انقلابی کارگران در نیژنی نووگورود (Nizhni Novgorod)، ساراتوف (Saratov) و سایر شهرها بود. به این ترتیب یک موج نسبتاً قوی پیدا شد که موج عمومی جنبش انقلابی را بجلو راند.

بالاخره در نوامبر ۱۹۰۲، نخستین پژواک انقلابی راستین، در قالب یک اعتراض عمومی در رُستوف دُن (Rostov-on-Don) شنیده شد. نیروی محرکه این جنبش، مناقشات بر سر نرخ مزد پرداختی در کارگاه‌های راه‌آهن فرقاز بود. مدیریت در صدد بود تا مزدها را کاهش دهد، از اینرو کمیته منطقه دان سوسیال دموکرات‌ها بمنظور تامین مطالبات زیر، با صدور اطلاعیه‌ای، دعوت به اعتراض کرد: ۹ ساعت کار روزانه، افزایش مزدها، لغو جرائم، اخراج مهندسین منفول کارگران و غیره. کلیه کارگاه‌های راه‌آهن در این اعتراض شرکت نمودند. بلافضله سایر صنایع به اعتراض پیوستند و بنگاهان وضعیت بی‌سابقه‌ای در روسوف حاکم شد: کلیه کارهای صنعتی متوقف گردید، هر روز گردهمایی‌های عظیمی با شرکت ۱۵ تا ۲۰ هزار کارگر در فضای باز برپا شد که گاهی اوقات به محاصره سربازان قزاق درمی‌آمد، سخنگویان محبوب سوسیال دموکرات برای نخستین بار علنی شدند و نطق‌های آتشینی راجع به سوسیالیسم و آزادی سیاسی ایراد کردند که با شور و اشتیاق چشمگیری مورد استقبال قرار گرفتند، و اعلامیه‌های انقلابی در دهها هزار نسخه توزیع گردید. [به این ترتیب]، در قلب روسیه شدیداً استبدادی، پرولتاریای رستوف توانست با یک یورش، حق گردهمایی و آزادی بیان را برای نخستین بار کسب کند. ناگفته پیداست که در اینجا نیز قتل عامی رُخ داد. مشاجره بر سر مزد در کارگاه‌های راه‌آهن ولادی فرقاز (Vladicaucasus)، ظرف چند روز به یک اعتراض سیاسی و نبرد انقلابی خیابانی تبدیل شد. بدنبال این واقعه، بلافضله اعتراض عمومی در ایستگاه چورتسکایا (Tichoretzkaia) آغاز شد. در اینجا نیز قتل عام رُخ داد و دادگاهی برپا گشت؛ و به این ترتیب، حتی چورتسکایا نیز جایگاه خود را در زنجیره غیرقابل گسست عوامل انقلاب پیدا نمود.

بهار سال ۱۹۰۳ به اعتراض‌های ناکام رستوف و چورتسکایا پاسخ داد؛ در ماههای ژوئن و ژوئیه تمام روسیه جنوبی ملتهب بود. باکو، تفلیس، باطوم، الیزاوت گراد، اوDSA (Odessa)، کیف (Kiev)، نیکلایف (Nikolaev) و اکترینسلف (Ekaterinoslav) به معنای دقیق کلمه در اعتراض عمومی بسر می‌برندند. در اینجا نیز جنبش با طرح ازپیش چیده‌شده‌ای ظاهر نشد. هر کدام از این اعتراض‌ها که با دلایل مختلف و به اشكال متنوع در این یا آن مقطع صورت گرفته بودند، در هم آمیخته شدند. آغازگر باکو بود؛ جایی که چند مبارزه جرئی بر سر مزد در کارخانه‌ها و بخش‌های صنعتی اوج گرفت و به اعتراض عمومی تبدیل شد. در تفلیس، اعتراض توسعه ۲۰۰۰ نفر از مستخدمین بخش تجاری براه افتاد که کار روزانه‌شان از ۶ صبح تا ۱۱ شب بود. در چهارم ژوئیه همگی اینان مغازه‌های شان را ترک کردند، در شهر براه افتادند و سایرین را به بستن مغازه‌هایشان تشویق نمودند. پیروزی اینان کامل بود. چون موفق شدند که ساعات کار را از ۸ صبح تا ۸ شب تقليل دهند. بلافضله همه کارخانه‌ها، کارگاه‌ها و ادارات به اعتراض‌بیون پيوستند. روزنامه‌ها منتشر نشدند، رفت‌وآمد ترامواها علیرغم مراقبت نظامیان متوقف گردید.

در ۴ ژوئیه، در الیزاوت گراد (Elisavetgrad)، اعتضابی با مطالباتِ صرفاً اقتصادی آغاز گردید. اکثر مطالبات کسب شدند و اعتراض در ۱۴ همان ماه پایان یافت. دو هفته بعد، مجددًا اعتراض شد. این بار نانواها آغازگرش بودند و بعدتر آجرسازها، نجارها، رنگرزها، کارگران آسیاب و سرانجام همه کارگران کارخانه‌ها به آنها پيوستند.

در اودسا، جنبش با مبارزه برای افزایش مزد آغاز شد، و اتحادیه کارگری "قانونی" – که مامورین دولتی مطابق برنامه ژاندارم زوباتوف<sup>25</sup> تأسیس اش کرده بودند – به آن پیوست. دیالکتیک تاریخی اینجا فرصت را مناسب دید تا بار دیگر یکی از شیطنت‌های بدخواهانه اش را به اجرا بگذارد. مبارزه اقتصادی دوره قبل – از جمله اعتراض عمومی سال ۱۸۹۶ سنپترزبورگ – سوسیال دموکراسی را به مبالغه‌گویی در باره اهمیت به اصطلاح جنبه اقتصادی مبارزه سوق داده و از این طریق زمینه را برای فعالیت‌های عوام‌فriبانه زوباتوف آماده نموده بود. با این همه، پس از مدتی، جریان عظیم انقلاب، جهت کشتی کوچک را که پرچم دروغینی را برآفرانشته بود تغییر داد و آنرا وادار کرد تا در جهت درستش، پیشاپیش ناوگان کوچک پرولتاریای انقلابی حرکت کند. قضیه از این قرار بود که در بهار ۱۹۰۴، اتحادیه‌های زوباتوفی آغاز اعتراض عمومی بزرگ در اودسا را اعلام کردند؛ همین کار را در ژانویه ۱۹۰۵، در سنپترزبورگ کردند. کارگران اودسا که فریب ظاهر دوستانه دولت و اعلام همدردیش با اعتراض‌های صرفاً اقتصادی را نخورد بودند، بلاfacله اقدام به محک زدن "اتحادیه کارگری" زابوتوفی کردند و آن را وادار ساختند تا برای مطالبات بسیار پیش‌پا افتاده اعتسابی را فرابخواند. [و به این ترتیب] آنها را سریعاً به خیابان پرتاب کردند و وقتی آنها خواستار آن حمایتی شدند که رهبران شان وعده کرده بودند، عالی‌جنابان گم‌گور گشتند و کارگران را در لجام گسیخته‌ترین هیجان به حال خود رها کردند.

بلافاصله سوسیال دموکراتها خود را در راس امور قرار دادند و جنبش اعتسابی به سایر کارخانه‌ها گسترش یافت. در اوایل ژوئیه ۲۵۰۰ کارگر بارانداز برای افزایش مزدشان از هشتاد کوپک به دو روبل و نیز کوتاه کردن نیم ساعت از زمان کار روزانه‌شان دست از کار کشیدند. در ۱۶ ژوئیه، ملوانان به جنبش پیوستند. در ۱۳ ژوئیه کارکنان تراموا دست به اعتراض زدند. بعد گردهمایی ۷ تا ۸ هزار نفری اعتصابیون برگزار شد. آنها گروهی را تشکیل دادند که از یک کارخانه به کارخانه دیگر می‌رفت و همانند بهمنی [که از کوه سازی شود] نیرو جمع می‌کرد و بزرگتر می‌شد. بعدتر یک جمعیت چهل تا پنجاه هزار نفری به بارانداز هجوم برد تا همه کارها را به تعطیلی بکشاند. دیری نپایید که اعتساب عمومی سراسر شهر را فراگرفت.

در ۲۱ ژوئیه در کیف (Kiev) اعتسابی در کارگاه‌های راه‌آهن برپا شد. در اینجا نیز علت مستقیم اعتساب شرایط رقت‌بار کارگران و مسئله افزایش مزدها بود. روز بعد، کارگران ریخته‌گری نیز راه اعتصابیون را پیش گرفتند. در ۲۳ ژوئیه حادثه‌ای رُخ داد که آغازگر اعتساب عمومی بود: در طول شب دو نماینده کارگران راه‌آهن دستگیر شدند. بلاfacله اعتصابیون خواستار آزادی شان گردیدند؛ و چون به این خواست ترتیب اثر داده نشد، کارگران نیز مسیر عبور قطار را سد کردند. اعتصابیون به همراه خانواده‌هایشان روی ریل‌ها نشستند و یک دریای انسانی پدیدار آمد. نظامیان با شلیک رگبار شروع به تهدید اعتصابیون کردند. کارگران سینه‌هایشان را برنه نمودند و فریاد زدند: "شلیک کنید!" رگباری بسوی کارگران نشسته و بیدفاع شلیک شد. سی تا چهل نفر که در میانشان زن و کودک هم دیده می‌شد، بر زمین افتادند. با پخش این خبر تمام شهر کیف بلاfacله دست به اعتساب زد. مردم جسد کارگران را روی دست بلند کردند و در تظاهرات توده‌ای حمل نمودند: گردهمایی‌ها، سخنرانی‌ها، توقيف‌ها و درگیری‌های پراکنده خیابانی – کیف در بحبوحه یک انقلاب قرار داشت. اما جنبش خیلی زود خاتمه یافت. با این حال، چاچی‌ها موفق شدند یک ساعت از ساعات کار روزانه‌شان کم کنند و یک روبل به مزدشان بیافزایند. در یک کارخانه تولید خمیرترش ساعت کار ۸

<sup>25</sup> سرگئی واسیلیچ زوباتوف رئیس اخراجات (پلیس سیاسی-امنیتی) حکومت تزار بود. او که در جوانی انقلابی بود در دهه ۱۸۸۰ پلیس شد و در سال ۱۹۰۱ «انجمن کمک‌های مقابل به کارگران» را تأسیس کرد. این اتحادیه که زیر نظارت و کنترل پلیس فعالیت می‌کرد، هدفش مانع از پیوستن کارگران به اتحادیه‌های کارگری و حزب سوسیال دموکرات بود. زوباتوف پس از پیروزی انقلاب ۱۹۱۷ خودکشی کرد.

ساعت در روز مقرر شد. کارگاههای راه‌آهن به دستور هیئت دولت تعطیل شدند. در واحدهای دیگر اعتضابات پراکنده‌ای برای مطالبات‌شان ادامه یافت.

در نیکلایف (Nikolaev)، تحت تاثیر اخبار رسیده از اودسا، باکو و تفلیس، اعتضاب عمومی برای افتاد؛ این در حالی بود که کمیته سوسیال دموکرات قصد داشت تا جلوی غلیان جنبش را تا خروج نظامیان – که بمنظور انجام مانور قصد ترک شهر را داشتند – بتعویق بیاندازد. توده‌ها عقب نشستند. یک کارخانه اعتضاب را آغاز کرد و اعتضاب به سرعت به کارگاههای دیگر سرایت نمود. مقاومت ارتش صرفا نفت روی آتش اعتضاب ریخت. گروههای مردم متشکل از کلیه کارگران، کارمندان، کارکنان تراموا، مردان و زنان، با خواندن سرودهای انقلابی به خیابان‌ها ریختند. کار بطور کامل تعطیل شد. در ایکاترینوسلاف (Ekaterinoslav)، در ۵ اوت، نانوایان؛ در ۷ اوت کارگران کارگاههای راه‌آهن، و در ۸ اوت کارگران سایر کارخانه‌ها دست به اعتضاب زدند. رفت‌وآمد تراموا متوقف شد و روزنامه‌ها منتشر نشدند.

به این ترتیب، در تابستان ۱۹۰۳، اعتضاب عمومی عظیمی در روسیه جنوبی برای افتاد. از بهم‌پیوستگی کانالهای باریک فراوانی که مبارزات اقتصادی جزئی در آنها جریان داشت، توان با چند حادثه "تصادفی"، این اعتضاب بسرعت به یک دریای خروشان تبدیل شد و همه منطقه جنوبی امپراتوری تزاری را برای چند هفته به یک جمهوری غریب کارگران انقلابی بدل نمود. "آغوش‌های برادرانه، گریه‌های شوق و شادی، سرودهای آزادی، خنده‌های سرخوشی، شوخی و شادی" در سیماه هزاران نفر از جمعیتی که از صبح تا شب در شهر موج می‌زدند دیده می‌شد و از صدای شان بگوش می‌رسید. روحیه مردم عالی بود. تقریباً می‌شد باور کرد که زندگی نو و بهتری در روی زمین آغاز شده است. "منظوهای پُرابهت و در عین حال بی‌غل و عش و تکاندهنده" این چیزی بود که پیتر استرووه (Peter Struve) خبرنگار روزنامه لیبرالی «آسویاژدنیه» (Osvoboshdenye) نوشت.<sup>26</sup>

سال ۱۹۰۴ جنگ را با خود بهمراه آورد که جنبش اعتضاب توده‌ای را برای مدتی دچار وقفه کرد.<sup>27</sup> ابتدا موج مزاحمتی از تظاهرات "میهن‌پرستانه" – که توسط مقامات پلیس ترتیب داده شده بود – سرتاسر کشور را فراگرفت. این آن موقع بود که جامعه بورژوازی "لیبرال"، توسط شوونیسم رسمی تزاری زمین‌گیر شده بود. اما دیری نگذشت که سوسیال دموکراتها میدان‌دار شدند، و تظاهرات کارگران انقلابی علیه تظاهرات لومپن پرولتاریایی وطن‌پرست – که تحت حمایت پلیس سازماندهی می‌شد – برگزار گردید. سرانجام شکست خجالت‌آور ارتش تزاری، جامعه لیبرالی را از رخوت بدراورد. حالا دیگر دوره کنگره‌های دموکراتیک، مهمانی‌ها، سخنرانی‌ها، خطابیه‌ها و بیانیه‌ها بود. پس میدان به این عالی‌جنابان واگذار شد، و رفته رفته همه چیز برایشان امیدوارکننده‌تر جلوه کرد. این همه، از پیامد رسوایی شکست جنگ، و سرکوب موقتی استبداد بود. لیبرالیسم بورژوازی برای شش ماه، مرکز صحنه را به اشغال خود درآورد و پرولتاریا در سایه قرار داشت. پس از گذراندن یک دوره یاس طولانی، استبداد بار دیگر کمر راست نمود. درباری‌ها همه توان خود را جمع کردند و با یک حرکت قدرتمندانه پاشنۀ قزاق، کل جنبش لیبرالی به گوشهای پرتاب شد. مهمانی‌ها، سخنرانی‌ها و کنگره‌ها فوراً به عنوان "گستاخی غیرقابل تحمل" منوع اعلام شدند و لیبرالیسم بناگاه دریافت که به آخر خط رسیده است.

<sup>26</sup> این روزنامه ارگان یک اپوزیسیون لیبرالی علیه تزاریسم بود که در بین سالهای ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۵ اشتواتگارت منتشر می‌شد. اتحادیه آسویاژدنیه Osvobozhdenye League – سازمان سلطنت‌طلب‌مشروطه‌خواه (constitutional monarchy) (constitutional monarchy) بود که توسط پ. استرووه در سال ۱۹۰۴ در خارجه بنیان‌گذاری شد. طرفداران آسویاژدنیه حامی یک سلطنت مشروطه بودند و سعی می‌کردند با دولت تزاری چانهزنی کنند و مبارزه‌شان علیه انقلاب را زیر پوشش جعلی دموکراسی مخفی می‌کردند. در نهایت آنها هسته حزب کادت را تشکیل دادند. برای کسب اطلاعات بیشتر به مقاله V. I. Lenin, [Cadets of the Second Generation](#) (ترجمه فارسی)

<sup>27</sup> منظور رزا جنگ ژاپن-روسیه است که ۹ فوریه ۱۹۰۴ با حمله رزم‌ناو جنگی ژاپن به بندر آرتور Port Arthur آغاز شد. با وساطت امریکا و پیروزی ژاپن، جنگ در ۵ سپتامبر ۱۹۰۵ خاتمه یافت.

درست در نقطه‌ای که لیبرالیسم از توان افتاد، اقدام پرولتاریا آغاز شد. در دسامبر ۱۹۰۴ اعتراض عمومی عظیمی، در اعتراض به بیکاری در باکو آغاز شد. طبقه کارگر به میدان مبارزه آمده بود. حال که حرف زدن قدغن و ناممکن بود، پس می‌باشد عمل کرد. در باکو در بحبوحه اعتراض عمومی، ظرف چند هفته، سوسیال دموکرات‌ها – همچون حاکمان – بر اوضاع کنترل مطلق داشتند. حوادث ویژه دسامبر در قفقاز می‌توانست تاثیرات شگرفی بجا بگذارد اگر که آنقدر سریع تحت الشعاع موج پیش‌روندۀ انقلاب قرار نمی‌گرفت. هنوز اخبار فوق العاده مغشوشه اعتراض عمومی باکو به سرتاسر امپراتوری تزار نرسیده بود که اعتراض توده‌ای سن‌پترزبورگ در ژانویه ۱۹۰۵ آغاز گردید.

همانطور که می‌دانیم علت بی‌واسطه اعتراض – در اینجا نیز – یک موضوع پیش‌پا افتاده بود: دو کارگر شاغل در کارگاه پوتیلف (Putilov)، بدليل عضویت در اتحادیه قانونی زوباتوفی از کار اخراج شدند. در همبستگی با آنان – در ۱۶ ژانویه – از سوی هر ۱۲۰۰ شاعلی کارگاه، اعتراضی فراخوانده شد. سوسیال دموکرات‌ها از موقعیت استفاده کردند و تبلیغات پرشوری را برای گسترش مطالباتی – مثل ۸ ساعت کار روزانه، حق تشکل، آزادی بیان و مطبوعات و غیره – آغاز نمودند. نآرامی در میان کارگران پوتیلف سریعاً به سایر مناطق پرولتاری سرایت کرد. ظرف چند روز ۱۴۰ هزار کارگر دست به اعتراض زدند. کنفرانس‌های مشترک و مباحثات آتشین، به صدور منشور پرولتاری آزادیهای بورژوازی انجامید که در رأس آن ۸ ساعت کار در روز قرار داشت. در ۲۲ ژانویه ۲۰۰ هزار کارگر به رهبری پدر گابون<sup>28</sup>، بسوی کاخ تزار راه‌پیمایی کردند. به این ترتیب، نزاع بر سر دو کارگر پوتیلفی – که مورد تنبیه انصباطی قرار گرفته بودند – در ظرف یک هفته، به پیش‌درآمد خشونت‌بارترین انقلاب دوران جدید تبدل شد.

رویدادهای بعدی را همه می‌دانند: حمام خون در سن‌پترزبورگ موجب پاگیری اعتضابات توده‌ای و اعتضابات عمومی در ماههای ژانویه و فوریه، در کلیه مراکز صنعتی و شهرهای روسیه شد. لهستان، لیتوانی، ایالات بالتیک، قفقاز، سیبری – و خلاصه از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب – در اعتضاب فرو رفت. البته با بررسی دقیق‌تر می‌توان دید که در مناطق یادشده، اعتضابات توده‌ای در اشکال متفاوت‌تر با دوره قبل بروز کردند. در این دوره سازمان‌های سوسیال دموکرات، در همه جا، در پیش‌کشیدن مطالبات پیش‌قرارول بودند، در همه جا، همبستگی انقلابی با پرولتاریای سن‌پترزبورگ بمتابه آرمان و هدف اعتضاب عمومی اعلام می‌شد. همزمان در همه جا تظاهرات، سخنرانی‌ها و درگیری با ارتش جریان داشت.

اما حتی در اینجا، هیچ طرح از پیش تهیه شده و یا هیچ اقدام سازمان‌یافته‌ای وجود نداشت، دلیلش هم این بود که فراخوان‌های احزاب بسختی می‌توانستند پابهپای خیزش‌های خودجوش توده‌ها تنظیم شوند؛ رهبران به زحمت فرصت می‌کردند تا شعارهای جمع خروشان پرولتاریا را تدوین کنند. بعلاوه، اعتضابات توده‌ای و اعتضابات عمومی اولیه که از بهم پیوستن مبارزات مجزا بر سر مزد شکل گرفته بودند، در شرایط انقلابی و با تأثیرپذیری از تبلیغات سوسیال دموکراسی، سریعاً به تظاهرات سیاسی تبدیل می‌شدند. بعبارت بهتر، نقطه شروع، عامل اقتصادی و پراکنده‌گی فعالیت اتحادیه‌ای و پیامدش، اقدام طبقاتی فرآگیر و جهت‌گیری سیاسی بود. اکنون حرکت بر عکس شده بود.

اعتضاب‌های عمومی ژانویه و فوریه، همچون اقدامات یکپارچه انقلابی، تحت رهبری سوسیال دموکرات‌ها آغاز شدند؛ اما این حرکت فوراً به مجموعه غیرقابل شمارشی از اعتضاب‌های محلی، جزئی و اقتصادی در نواحی مختلف، شهرها، بخش‌ها و کارخانه‌ها تبدیل شد. در طول ماههای بهار ۱۹۰۵ تا اواسط تابستان، سراسر امپراتوری عظیم روسیه در آتش اعتضاب‌های اقتصادی مداوم تقریباً کل پرولتاریا علیه کاپیتالیسم سوخت؛ مبارزه‌ای که از یک سو همه حردهای

<sup>28</sup> Gapon گنورگی گابون کشیشی بود که در سال ۱۹۰۳-۱۹۰۴ سازمان کارگری از زیر نظرارت و حمایت پلیس در پترزبورگ تاسیس کرد. او کسی بود که تظاهرات ۲۲ ژانویه ۱۹۰۵ (یکشنبه خونین) را فراخوانده بود.

خرده‌بورژوازی و لیبرالی (فروشندگان، تکنیسین‌ها، هنری‌پیشه‌گان و اعضای مشاغل هنری) را درگیر کرد و از سوی دیگر به میان خدمتکاران خانگی، مقامات پایین‌پلیس، و حتی لایه‌هایی از لومپن پرولتاریا رسخ نمود و همزمان از شهرها به مناطق روستایی گسترش یافت و حتی بر دروازه‌های آهنین پادگان‌های نظامی کوبد.

این یک تصویر غول‌آسا و تمام‌رنگی از صفت‌بندی عمومی کار و سرمایه است که کلیه پیچیدگی‌های سازمان اجتماعی و آگاهی سیاسی هر بخش و ناحیه را منعکس می‌کند. در این تصویر شاهد طیف گسترده‌ای از پیکار هستیم: از مبارزات اتحادیه‌ای معمولی قشر برگزیده و مجرب پرولتاریای صنایع بزرگ گرفته تا اعتراض آشفته محدودی پرولتاریای روستایی تا نخستین طغیان‌های ناچیز سربازان تهییج شده در پادگان‌های نظامی؛ از طغیان‌های فرهیخته و برآزنده کارکنان یقه و سرآستین سفید در دفاتر حسابداری بانکها گرفته تا غرولندی‌های جسورانه در گرده‌های ناشیانه پلیس‌های ناراضی در اتاق‌های پُر دود و تاریک و کثیف.

براساس تئوری عاشقان مبارزات "منظم و منضبط"، و بنا به طرح و نقشه آنان، و بنا به نظر آنها یکه بویژه همیشه از دور می‌دانند "که چه کاری می‌باشد انجام می‌شود"، تقلیل دادن اعتراض عمومی سیاسی عظیم ژانویه ۱۹۰۵ به تعدادی مبارزه اقتصادی، یقیناً "خطای بزرگی" بود، که آن اقدام را فلجه کرد و آنرا به "آتش بی‌بخار" تبدیل نمود. اما سوسیال دموکراتی روسیه که در انقلاب شرکت کرده ولی آنرا "برپا" نکرده بود، و حتی لازم داشت تا قوانین انقلاب را در جریان آن بیاموزد، در نگاه اول کمی از فروکش کردن بظاهر بی‌ثمر جریان سیل‌آسای اعتراض عمومی مضطرب شد. با این همه تاریخ که مرتكب آن "خطای بزرگ" شده بود، بی‌اعتنای به استدلالهای آموزگاران رئیس‌مآب خود، کار انقلاب را به فرجام رساند که همانقدر که اجتناب ناپذیر بود، در پیامدهای خویش غیرقابل محاسبه بود.

خیزش عمومی ناگهانی پرولتاریا در ژانویه که تحت تاثیر انگیزه قدرتمند حوادث سن‌پترزبورگ صورت گرفت، از لحاظ بیرونی یک اقدام سیاسی اعلام جنگِ انقلابی علیه استبداد بود. اما این نخستین اقدام جمعی مستقیم، بازتاب درونی بمراتب قدرتمندتری داشت؛ زیرا برای اولین بار احساسات طبقاتی و آگاهی طبقاتی را در میلیونها نفر بیدار کرد، تو گویی شوک الکتریکی گرفته بودند؛ و این بیداری احساسات طبقاتی، بلاfaciale خود را در شرایطی متبلور کرد که در آن توده‌های میلیونی پرولتر، بناگاه و با قدرت دریافتند که آن هستی اجتماعی و اقتصادی‌ای که برای دهه‌های متوالی، صبورانه تحمل کرده بودند چقدر غیرقابل تحمل بود. دیری نگذشت که یک اعتراض عمومی خودجوش، بمنظور برلزه‌درآوردن و درهم‌شکستن زنجیرهای [اسارت کارگران] آغاز شد. همه رنج‌های بی‌شمار پرولتاریای مدرن، برایش زخم‌های خونین گذشته را تداعی کرد. این کارخانه برای ۸ ساعت کار روزانه مبارزه می‌کرد، و آن دیگری علیه قطعه کاری؛ در اینجا سرپرست بیرحم کارخانه را درون گونی، سوار بر گاری می‌کردند و از کارخانه "بیرون می‌انداختند"، و در آنجا با سیستم بدنه‌نمای جریمه‌ها مقابله می‌نمودند. همه جا برای مزد بهتر و اینجا و آنجا برای لغو کار در خانه می‌کوشیدند.<sup>29</sup> صاحبان مشاغل منسخ و پست در شهرهای بزرگ و شهرستان‌های کوچک و ولایت‌ها – که تاکنون در خواب خوش رویای دهکده‌های موروثی ایام فنودالیسم را می‌دیدند – همه‌شان با صاعقه ژانویه بناگاه از خواب پریدند، به حقوق‌شان اندیشیدند و سراسیمه کوشیدند تا غفلت گذشته خود را جبران کنند.

در واقع در اینجا، مبارزه اقتصادی یک پسرفت یا خرد کاری نبود بلکه فقط یک تعییر جبهه بود، یک تبدیل طبیعی نخستین رودرئی عمومی با استبداد، اما نه تبدیل به یک تسویه حساب کلی با کاپیتالیسم که ضمن حفظ خصوصیت خود، به شکل مبارزات منفرد و پراکنده بر سر مزد ظاهر می‌شد. اقدام طبقاتی سیاسی در ژانویه، با تنزل دادن

<sup>29</sup> کارگران خواستار لغو قطعه کاری در خانه بودند.

اعتراض‌های عمومی به اعتراض‌های اقتصادی قطع نشد بلکه قضیه کاملاً برعکس شد؛ وقتی محتوای بالقوه اقدام سیاسی، در آن شرایط داده شده و در آن مرحله خاص انقلاب به تحلیل رفت، آنجا بود که اقدام طبقاتی سیاسی درهم شکست و یا بعبارتی به اقدام اقتصادی تبدیل شد.

واقعاً اعتراض عمومی ژانویه چه دستاورد بیشتری می‌توانست داشته باشد؟ تنها در بی‌فکری محض می‌توان انتظار داشت که استبداد با یک ضربه، و تنها با یک اعتراض عمومی "طولانی" – به سبک طرح‌های آنارشیستی – نابود شود. استبداد در روسیه باید بدست پرولتاریا سرنگون شود. اما برای سرنگونی استبداد، پرولتاریا باید بدرجۀ بالایی از آموزش سیاسی، آگاهی طبقاتی و سازمانیابی دست پیدا کند. همه این شرایط نمی‌توانند با جزو و اعلامیه متحقق شوند. آموزشکده سیاسی زنده‌ای لازم است که فقط در جریان مبارزه و فقط با مبارزه در سیر مستمر انقلاب حاصل می‌شود. بعلاوه نمی‌توان استبداد را در هر لحظه دلخواه، صرفاً با اعمال "فشار" و "پیگیری" کافی برانداخت. سقوط استبداد، صرفاً انعکاس بیرونی تکامل اجتماعی و طبقاتی درونی جامعه روسیه است.

پیش از آنکه استبداد بتواند سرنگون شود، باید روسیه بورژوازی با ساختار مدرن طبقاتی‌اش شکل گرفته باشد. این امر مستلزم نزدیکی لایه‌های اجتماعی مختلف و منافع‌شان، و بعلاوه آموزش احزاب انقلابی پرولتاریا و حتی آموزش احزاب لیبرال، خردبُرژوازی رادیکال، احزاب محافظه‌کار و ارجاعی بود، بی‌آنکه اهمیت کمتری برای آموزش این احزاب قابل شویم؛ در ضمن نیازمند آگاهی طبقاتی، خودشناسی و آگاهی طبقاتی نه صرفاً اقسام مردم، بلکه اقسام احزاب قابل شویم؛ در ضمن نیز می‌توانست در جریان مبارزه، در روند خود انقلاب، از طریق مدرسه واقعی تجربه، در برخورد بورژوازی بود. اما این نیز می‌توانست در جریان مبارزه، در روند خود انقلاب، از طریق مدرسه واقعی تجربه، در برخورد با پرولتاریا و نیز در برخورد آنها با همیگر، و در اصطحکاکی متقابل و بی‌وقفه بدست آید و به بار بنشینند. تقسیم‌بندی طبقاتی و بلوغ [پختگی] طبقاتی جامعه بورژوازی و نیز اقداماتش در مبارزه علیه استبداد، از یک سو در جریان برخورد با نقش رهبری کننده و بیزۀ پرولتاریا مشکل پیدا می‌کند و از سوی دیگر شتاب می‌گیرد. گرایشات متعدد نهفته در پروسۀ اجتماعی انقلاب، باهم تصادم می‌کنند، همیگر را ارزیابی می‌نمایند، و تضادهای درونی انقلاب را شدت می‌بخشند، اما عاقبت انقلاب را شتاب می‌بخشند و به این ترتیب خشونت بیشتری را به فوران انقلابی‌اش منتقل می‌نمایند.

بنابراین، شاید بشود این مشکل ظاهراً ساده و کاملاً مکانیکی را اینطور بیان کرد: سرنگونی استبداد یک پروسۀ اجتماعی طولانی و ممتد است که راه حلش زیورو رکدن کامل خاک جامعه است؛ یعنی بخش بالایی باید بروز پایین‌تر از همه و بخش پایینی به بالاتر از همه منتقل شود، این "نظم" ظاهري باید به هرج و مرج تبدیل شود، و این بظاهر هرج و مرج "آنارشیستی" باید به نظم جدیدی تحول پیدا کند. حال در روند دگرگونی اجتماعی روسیه کهن، نه تنها صاعقه ژانویه نخستین اعتراض عمومی، بلکه تندیر طوفانی بهاری و تابستانی‌ای که در پی آورد، نقش غیرقابل اجتنابی ایفا کردند. [جا دارد خاطرنشان شود که] روابط عموماً ناگواری که میان کارمزدی و سرمایه وجود دارد، در گردهمایی اقسام مختلف مردم و بورژوازی، و در [ارتفاعی] آگاهی طبقاتی پرولتاریای انقلابی و نیز بورژوازی لیبرال و محافظه‌کار، به یک اندازه سهم ایفا کردند؛ دقیقاً همانطوریکه مبارزه شهری برای [افزایش] مزد، در شکل‌گیری یک حزب صنعتی قدرتمند سلطنت طلب در مسکو سهم ایفا کرد، همانطور هم شعله‌ورشدن خشونت روستایی در لیوونیا (Livonia)، موجب نابودی سریع لیبرالیسم اعیانی-ملکی زمستوف شد.<sup>30</sup>

<sup>30</sup> زمستوها مجالس روستایی در روسیه تزاری بودند که در سال ۱۸۶۴ ایجاد شدند و از قدرت محدودی در مسائل اقتصادی و فرهنگی برخوردار بودند. زمینداران خواهان آن بودند که بر زمستوها سلطه داشته باشند. کارزار زمستو Zemstvo campaign اشاره به تلاشهایی دارد که خواهان اصلاحات در نظام تزاری از طریق وسائل قانونی و مدنکی بر نظام زمستو بود که توسط لیبرالهای بورژوا (لیبرالیسم زمستوی) بهمراه اعضای زمستووها، بین پائیز ۱۹۰۵ و ژانویه ۱۹۰۴ به پیش بُردۀ شد. این کارزار

اما بطور همزمان، مبارزات اقتصادی ایام بهار و تابستان ۱۹۰۵، برای پرولتاری شهری این امکان را فراهم کرد تا با بهره‌گیری از آژیتاسیون فعال سوسیال دموکراتها و هدایتشان، همه درسهای جنبش مقدماتی ژانویه را از آن خود کند و بروشني وظایف بعدی انقلاب را دریابد. در همین ارتباط، شرایط دیگری از یک ویژگی اجتماعی پایدار وجود داشت: ارتقای عمومی در سطح زندگی پرولتاریا، در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و فکری.

اعتراض‌های ژانویه ۱۹۰۵ تقریبا در سراسر کشور با پیروزی خاتمه یافتند. شاهد این ادعا بخشی از آن اطلاعات انبوهی هستند - گرچه هنوز بخش زیادی در دسترس نیستند - که می‌شود به آنها استناد کرد. این داده‌ها در ارتباط با چند تا از مهمترین اعتراضاتی هستند که در سراسر ورشو فقط توسط سوسیال دموکراتهای لهستان و لیتوانی به راه اندخته شدند. در ۲۲ کارخانه بزرگ صنعت فلز ورشو، از جمله شامل لیلپوس (Lilpos Ltd)، ران و لاونشتین (Ran and Schwede and Co.)، روژکی و شرکا (Rudzki and Co.)، بورمن (Borman)، شوده و شرکا (Weber and Daehu)، هندکه (Lowenstein)، گراج و پولست (Handtke) (Geisler Bros)، ابرهرد (Eberherd)، ولسکی و شرکا (Wolski and Co.)، یانروژکیویچ (Yanruszkiewicz Ltd)، وبر و داهو (Frage Norblin)، ورنر (Werner)، بوج (Ewizdzinski and Co.)، رون و سُن (Run and Son)، فراگه نوربلین (Kenneberg Bros)، لیبر (Labour)، دیتونار لامپ فاکتوری (Dittunar Lamp Factory)، بودنکسکی (Serkowski)، وشک (Weszk)، کارگران پس از چهار تا پنج هفته اعتراض، از ۲۶ تا ۲۶ ژانویه، موفق شدند تا ساعات کار روزانه را به ۹ ساعت تقلیل دهند، ۲۵٪ به مزدشان بیفزایند و امتیازات کوچک دیگری بدست آورند.<sup>31</sup> در کارگاههای بزرگ صنایع چوب ورشو - از جمله کارمانسکی (Karmanski)، دامیه کی (Damieki)، گرومک (Gromel)، ژربینسکی (Szerbinskik)، ترموسکی (Twemerowski)، هورن (Horn)، دونسی (Devensee)، توکووسکی (Tworkowski)، داب و مارتز (Daab and Martens) - در مجموع ۱۲ کارگاه، در ۲۳ فوریه، اعتراضات به ۹ ساعت کار روزانه دست یافتند که با یک هفته اعتراض دیگر، بر مزدشان نیز افزودند.

در ۲۷ فوریه گل صنعت آجرسازی دست به اعتراض زد و در توافق با شعارهای سوسیال دموکراتی، خواهان ۸ ساعت کار روزانه شد؛ در ۱۱ مارس آنها موفق شدند به ۱۰ ساعت کار روزانه به اضافه افزایش مزد برای همه طبقه‌بندیهای شغلی و پرداخت مزد بصورت هفتگی و غیره دست یابند. نقاشان، گاری‌سازان، سراج‌ها و آهنگرها نیز موفق شدند بدون کاهش مزد، ساعات کارشان را به ۸ ساعت کار روزانه تقلیل دهند.

کارگاههای مخابرات ۱۰ روز اعتراض کردند و موفق شدند به خواست خود - یعنی ۸ ساعت کار روزانه و افزایش مزد به میزان ۵ تا ۱۰ درصد - برستند. تاسیسات بزرگ کتان هیله و دیتریش (Hielle and Dietrich) با ۱۰ هزار کارگر، پس از یک اعتراض ۹ هفته‌ای به خواستشان که کاهش زمان کار بمدت یکساعت و افزایش مزد به میزان ۵ تا ۱۰ درصد بود رسیدند. نتایج مشابه در همه شاخه‌های قدیمی‌تر صنعتی - در ورشو، لودز (Lodz) و سوونوویتس (Sosnowitz) بود. دیده شد.

شامل یک سری از کنفرانسها، گرد همایی‌های عمومی و ضیافتهایی بود که در آنها سخنرانی‌هایی در جهت حمایت از مطالبات مشروطه‌طلبانه معتقدانه انجام می‌شد و قطعنامه‌هایی در این باره تصویب می‌گشت. aristocratic-agrarian zemstvo liberalism «حزب تجارت و صنعت» در پیوند نزدیک با گروههای مرکزی بورژوازی صنعتی قرار داشت. این سازمان پس از صدور بیانیه ۳۰ اکتبر دولت تزاری پیرامون حقوق و آزادی‌های مدنی، و واگذاری اختیارات بیشتر به دوما تأسیس شد و در اواخر سال ۱۹۰۶ منحل گردید.

<sup>31</sup> لیست کامل اسامی کارخانه‌های صنایع فلز و نیز چوب حذف شده‌اند.

در خود روسیه مطالبه ۸ ساعت کار روزانه توسط چند گروه شغلی از کارگران نفت باکو در دسامبر ۱۹۰۴ کسب شد؛ در مه ۱۹۰۵ کارگران صنعت شکر منطقه کیف، در ژانویه ۱۹۰۵ چاپخانه‌های سامارا Samara، بطور همزمان توانستند نرخ قطعه کاری را بالا ببرند و جرمیه‌ها را ملغا کنند، و در فوریه در کارخانه‌ای که تجهیزات پزشکی برای ارتش تولید می‌کرد، و همچنین در کارخانه مبلسازی و کارخانه فشنگ‌سازی سنپترزبورگ، ۸ ساعت کار روزانه مقرر گردید. بعلاوه در ماه مارس، ۸ ساعت کار روزانه در معادن ولادی‌وستک (Vladivostock)، و در کارگاه‌های مکانیکی دولتی که با سرمایه دولت راهاندازی شده بودند، و در ماه مه در میان کارکنان راه‌آهن برقی تفلیس مقرر شد. در همان ماه کار روزانه هشت‌ونیم ساعت در کارخانه بزرگ پنبه‌بافی مسکو و در همان حال لغو کار شبانه و افزایش مزدها به میزان ۸ درصد، در ژوئن کار ۸ ساعته در چند کارگاه نفتی در سنپترزبورگ و مسکو، در ژوئیه هشت‌ونیم ساعت کار روزانه در میان آهنگران باراندازهای سنپترزبورگ، در نوامبر در تمامی بنگاه‌های خصوصی چاپ شهر اورل (Orel) – و در همان حال افزایش نرخ مزد ساعتی به میزان ۲۰ درصد و قطعه کاری به میزان ۱۰۰ درصد و برپایی یک کمیته مصالحه که کارگران و کارفرمایان به تعداد برابر در آن نماینده داشتند.

۸ ساعت کار در روز، در کلیه کارگاه‌های راه‌آهن (در فوریه) و در بسیاری از کارگاه‌های دولتی، نظامی و نیروی دریایی، و در اکثر کارخانه‌های شهر بردیانسک (Berdiansk)، در تمامی چاپخانه‌های شهرهای پولتاوا (Poltava) و مانسک (Munsk) مقرر شد، و همچنین ۸ ساعت‌ونیم کار در روز در کارگاه‌های کشتی‌سازی، ماشینی و ریخته‌گری شهر نیکلایف. در ماه ژوئن در ورشو، پیشخدمت‌ها پس از براهانداختن اعتراض عمومی در بسیاری از رستورانها و کافه‌ها علاوه بر ۸ ساعت‌ونیم کار در روز به افزایش مزد بین ۲۰ تا ۴۰ درصد و دو هفته تعطیلات در سال دست پیدا کردند.

۱۰ ساعت کار در روز، تقریبا در همه کارخانه‌های شهرهای لودز (Lodz)، سوسنوبیتز (Sosnowitz)، ریگا (Riga)، کونو (Kovno)، اوال (Oval)، دورفات (Dorfat)، مینسک (Minsk)، خارکف (Kharkov)، در تمامی نانوایی‌های اوDSA، در میان تمامی ماشین‌سازی‌های کیشینیف (Kishinev)، در چند کارگاه ذوب فلز در سنپترزبورگ، در کارخانه‌های کبریتسازی کونو (با ۱۰ درصد افزایش مزد) و در تمامی کارگاه‌های نیروی دریایی دولت و در میان باراندازها کسب شد.

در مجموع مبارزه برای افزایش مزد، کمتر از کاهش ساعات کار بود، هرچند که اهمیتش همیشه بیشتر بود: در ورشو در اواسط مارس، افزایش عمومی مزدها به میزان ۱۵ درصد در کارخانه‌های شهرداری مقرر گردید، بعد در مرکز صنعت نساجی ایوانو-وسنوسنک (Ivanovo Vosnesensk) افزایش مزدی معادل ۷ تا ۱۵ درصد برقرار شد، و در کونف ۷۳ درصد از کارگران اضافه مزد دریافت کردند. حداقل مزد مقرر شده، در برخی از نانوایی‌های اوDSA، در کشتی سازی نوا در سنپترزبورگ به اجرا درآمد.

ناگفته پیداست که این امتیازات در اینجا و آنجا پس گرفته شدند. اما همین خود موجب ازسرگیری کشمکش‌ها شد و به مبارزه‌ای تلح و تلافی‌جویانه انجامید. به این ترتیب دوره اعتضابات بهار ۱۹۰۵، خود به پیش‌درآمد سلسله‌بی‌پایانی از مبارزات اقتصادی بهم‌پیوسته و گسترش‌یابنده تبدیل شد که تا به امروز دوام داشته است. در دوره رکود ظاهري انقلاب، موقعی که هیچ خبر مهیجی از میدان جنگ روسیه به جهان خارج تلگراف نمی‌شد، و وقتی که شهروند اروپای غربی، روزنامه خود را با این اظهار نظر نومیدانه کنار می‌گذاشت که در "روسیه خبری نیست"، در همان موقع در واقع سترگ‌ترین کار زیرزمینی انقلاب بی‌وقفه در روزها و ساعتها پیاپی، در قلب امپراتوری در حال انجام بود. مبارزه اقتصادی شدید و پیوسته، با بهره‌گیری از روش‌های سریع و کوتاه، روی انتقال کاپیتالیسم از مرحله انباشت

اولیه – که مبتنی بر سبک کارهای برنامه‌ریزی نشده پدرسالارانه بود – به یک مرحلهٔ خیلی مدرن و متmodern تاثیر گذاشت.

در حال حاضر، روز کار واقعی در روسیه در عمل، نه تنها قانون کار در کارخانه (طبق قانون، ساعت کار روزانه، ۱۱ ساعت است) بلکه حتی شرایط واقعی حاکم بر کار در آلمان را نیز پشت‌سر گذاشته است. در اکثر بخش‌های صنایع بزرگ در روسیه، ۱۰ ساعت کار روزانه حاکم است، چیزی که در قوانین اجتماعی آلمان بمثابه یک هدف دست‌نیافتنی اعلام شده‌است؛ و بعلاوه، آرزوی "قانون گرایی صنعتی"<sup>۳۲</sup> که برایش اشتیاق فراوانی در آلمان وجود دارد، و به همین خاطر طرفداران تاکتیک‌های فرستطلبانه [اپورتونیستی] می‌کوشند تا هر تندباد را از آبهای راکد پارلمانتاریسم عذاب‌آورشان دور نگه دارند، بهمراه "مشروطه گرایی" سیاسی، در بحبوحه طوفان انقلاب، از خود انقلاب، زاده شده است.

[در واقع] ارتقای سطح مادی زندگی – بعنوان یک مرحله دائمی از خوشبختی – در انقلاب جایی ندارد، چونکه [انقلاب] چنان سرریز از تضادها و تقابلات است که می‌تواند در آن واحد پیروزیهای اقتصادی غافلگیرکننده را با بیرحمانه‌ترین اقدامات انتقام‌جویانه سرمایه‌داران بهمراه بیاورد. هشت ساعت کار روزانه امروز می‌تواند فردا با تعطیلی کارخانجات بسیار و گرسنگی واقعی میلیونها کارگر همراه باشد.

با ارزش‌ترین و با دوام‌ترین چیز در این جزء و مدد سریع امواج، رسوبات ذهنی آن است: رشد فکری و فرهنگی پرولتاریا که با افت و خیز همراه است، پیشرفت پیروزمندانه بعدی‌شان در مبارزات اقتصادی و سیاسی را بطور قطع تضمین می‌کند. و تنها این نیست. [در روسیه امروز] حتی روابط کارگر و کارفرما دگرگون شده‌است؛ از اعتراض عمومی ژانویه و اعتراضات ۱۹۰۵ که پیامدش بودند، اصلی کاپیتالیستی "ارباب خانه"<sup>۳۳</sup> در عمل ملغاً شد. در کارخانه‌های بزرگ‌تر کلیهٔ مراکز صنعتی مهم، کمیتهٔ کارگران بطور خودجوش مستقر شدند، تنها با این کمیته‌هاست که کارفرما مذاکره می‌کند و پیرامون همه مشکلات به تصمیم‌گیری می‌نشینند.

و نکتهٔ نهایی اینکه، اعتراضات ظاهراً "پر هرج و مرچ" و نیز اقدامات انقلابی "غیرسازمانیافته" بعد از اعتراض عمومی ژانویه، نقطهٔ آغازی شد برای یک کارگر سازماندهی پرشور. الهه تاریخ از دوردست، لبخندزنان، بوروکرات‌هایی را که شدیداً به دروازهٔ سرنوشت اتحادیه‌های کارگری آلمان چشم دوخته بودند، دست انداخته [و به بازی گرفته] است.<sup>۳۴</sup>

برای یک اعتراض توده‌ای احتمالی در آلمان، وجود سازمانهای مستحکم – که مثل یک دژ نفوذناپذیر باشند – یک پیش‌شرط ضروری تصور می‌شود؛ در روسیه برعکس، چنین سازمانهایی از دل اعتراض توده‌ای زاده می‌شوند. در حالیکه حافظین اتحادیه‌های کارگری در آلمان در اکثر مواقع می‌ترسند که سازمان‌شان در گردباد انقلاب بمثابه یک چینی کمیاب بیفتند و بشکند، انقلاب روسیه تصویر کاملاً برعکسی نشان‌مان داد: از درون گردباد و طوفان، از دل آتش و شعلهٔ اعتراض توده‌ای و جنگ خیابانی است که دوباره اتحادیه‌های کارگری تازه، جوان، قدرتمند و پرشور پامی‌گیرند؛ همچون ونوس از کف دریا.

<sup>32</sup> "نوعی پروژه تعاونی‌گری است که در اوایل قرن بیستم بیویژه توسعه را بر特 و التاین Robert Valentine معرفی شد و طرفداران زیادی پیدا کرد. این پروژه مدعی است که می‌تواند رابطه کارگر و کارفرما را بهبود بخشد؛ و تابحال به نامهای مختلف و با تعاریف و برداشت‌های متفاوت ارائه شده و امروزه با نام دموکراسی اقتصادی شناخته شود. برای آشنایی بیشتر با مفهوم «قانون گرایی صنعتی» به کتاب F. W. Taylor: *Critical Evaluations in Business and Management* ص ۲۸۸ مراجعه کنید. برای اطلاعات بیشتر راجع به دموکراسی اقتصادی به مقاله «[دموکراسی اقتصادی با کنترل کارگری](#)» مراجعه نمایید.

<sup>33</sup> "mastery of the house" منظور این است که در دورهٔ انقلابی، همه این سازمانهای اتحادیه‌ای کنار گذاشته خواهد شد.

در اینجا مجدداً مورد کوچکی را نقل می کنم که در عین حال مشخصه کل امپراتوری است. در دومین کنفرانس اتحادیه های کارگری روسیه که در فوریه ۱۹۰۶ در سن پترزبورگ برگزار شد، نمایندگان اتحادیه کارگران پترزبورگ در گزارشی پیرامون گسترش سازمانهای اتحادیه ای در پایتخت تزاری گفت:

«۲۲ ژانویه ۱۹۰۵ یعنی روزی که اتحادیه گاپون جارو شد، یک نقطه عطف بود؛ کارگران در شماری انبوه، به تجربه آموختند تا اهمیت سازمان را دریابند و قدرش را بدانند، و اینکه این فقط خودشان هستند که قادر به بربایی چنین سازمانهایی می باشند. اولین اتحادیه کارگری که متعلق به چاچی ها بود، در ارتباط مستقیم با جنبش ژانویه تاسیس شد. کمیسیونی برای تدوین آین نامه انتخاب گردید که در ۱۹ ژوئیه کارش را آغاز کرد. درست در همین موقع بود که اتحادیه کارگران اداره ها و کتابفروشی ها تاسیس شد.

«علاوه بر این سازمانها که تقریباً علنی فعالیت می کردند از ژانویه تا اکتبر ۱۹۰۷ اتحادیه های کارگری نیمه قانونی و غیرقانونی شروع به تاسیس کردند؛ از جمله اتحادیه های نیمه قانونی، می توان به اتحادیه دستیاران و کارکنان فروش مواد شیمیایی اشاره کرد. در میان اتحادیه های غیرقانونی باید توجه خاصی به اتحادیه کبریت سازها داشت که نخستین نشست مخفی شان در ۲۴ آوریل برگزار شد. همه تلاش ها برای برگزاری نشست علنی، با مقاومت سرسختانه پلیس و مخالفت کارفرمایان - از طریق اتاق بازرگانی - بی نتیجه ماند. این باتفاقی مانعی در برابر حیات اتحادیه نبود. اتحادیه به غیر از نشست های هیئت اجرایی اش، گردهمایی های مخفی اعضای خویش را در ۹ ژوئن و ۱۴ اوت برگزار کرد. اتحادیه دوزندگی های مردانه و زنانه، در سال ۱۹۰۵ در یک گردهمایی در جنگل - که ۷۰ دوزنده در آن حضور داشتند - تشکیل شد. پس از بحث حول تشکیل اتحادیه، کمیسیونی انتخاب شد تا وظیفه تدوین آین نامه را بعده بگیرد. تمامی تلاش های این کمیسیون برای کسب مجوز قانونی (برای اتحادیه) ناموفق ماند. تیجتاً فعالیت های آن به آژیناسیون و ثبت نام اعضای جدید در کارگاه های منفرد، محدود ماند. اتحادیه کفash ها نیز با سرنوشت مشابهی رو برو شد. در ژوئیه یک گردهمایی شبانه مخفی در جنگلی خارج از شهر برگزار گردید. بیش از ۱۰۰ کفash در جلسه حضور بهم رساندند. گزارشی درباره اهمیت اتحادیه گرایی (unionism) تاریخچه آن در اروپای غربی، و وظایف آن در روسیه خوانده شد. سپس تصمیم گرفته شد تا اتحادیه را تشکیل دهند، کمیسیونی مرکب از ۱۲ نفر انتخاب شد تا آین نامه را تدوین کند و گردهمایی عمومی کفash را ترتیب دهد. آین نامه آماده شد، اما در این میان، نه امکان چاپ فراهم شد و نه گردهمایی عمومی برگزار گردید.»

اینها اولین دشواری های بد کار بودند. سپس روزهای اکتبر، و دومین اعتراض عمومی، و بیانیه ۳۰ اکتبر تزار و خلاصه "دوره مشروطه" فرا رسید.<sup>۳۵</sup> کارگران مشتاقانه خود را به امواج آزادی سیاسی سپردنند تا فوراً از این فرصت برای اهداف سازماندهی شان استفاده کنند. علاوه بر گردهمایی های سیاسی روزانه، بحث ها و تشکیل کلوب ها، بلا فاصله اقدام برای گسترش اتحادیه های کارگری آغاز شد. در اکتبر و نوامبر، چهل اتحادیه کارگری تازه تاسیس در سن پترزبورگ تاسیس شدند. بلا فاصله "دفتر مرکزی" (central bureau) که شورای نمایندگان اتحادیه ها بود، تاسیس گردید. روزنامه های اتحادیه های مختلف شروع به انتشار کردند. و بعد از نوامبر یک نشریه نیز - بعنوان ارگان مرکزی این جریان - با نام «اتحادیه کارگری» (The Trade Union) شروع به انتشار کرد.

<sup>۳۵</sup> در ژوئن ۱۹۰۵ پس از قیام ملوانان رزم ناو پونتیکین و اعتضابات کارگری اکتبر که امپراتوری را فلک کرد، شورای پترزبورگ به رهبری تروتسکی اعلام موجودیت نمود. تزار نیکلاس دوم بمنظور کنترل اوضاع بیانیه اکتبر (October Manifesto) را صادر کرد که در آن آزادی وجود، اجتماعات، تشکل و امتیازات بیگر و عده داده شده بودند. بعلاوه قول داد که از این پس هیچ قانونی بدون تصویب دوما (Duma) لازم الاجرا نخواهد بود. این ایام که با آزادی های بورژوازی همراه بود اصطلاحاً به دوره مشروطه نخست معروف است. یعنی دوره ای که قرار است با سلطنت امپراتور و نه حکومت او همراه باشد.

آنچه در سطور بالا در رابطه با پترزبورگ گزارش‌وار آمد، در مورد مسکو و ادسا، کیف و نیکلایف، ساراتوف و ژروزنژ (Voronezh)، سامارا و نیژین نوگورو (Nizhni Novgorod) و همه شهرهای بزرگتر روسیه و تا درجه زیادی در رابطه با لهستان صدق می‌کردند. اتحادیه‌های کارگری شهرهای مختلف می‌کوشیدند تا با یکدیگر تماس گرفته و کنفرانس‌هایی برپا کنند. پایان "دوره مشروطه" و بازگشت به ارجاع در دسامبر ۱۹۰۵ نقطه پایانی بر فعالیت گستردگی آزاد اتحادیه‌های کارگری بود؛ هرچند که در مجموع نتوانست منهدم شان کند. اتحادیه‌ها همچون سازمانهای مخفی عمل می‌کردند، و گهگاه مبارزات علی‌ای را بمنظور بالا بردن مزد سازمان می‌دادند؛ یک آمیزه ویژه از شرایط قانونی و غیرقانونی، برای فعالیت اتحادیه‌ای که با موقعیت انقلابی بشدت ضدونقیض، همخوانی داشت.

اما در بحبوحه مبارزه، کار سازماندهی به نحو بمراتب وسیع‌تری گسترش یافت، به شکل بسیار دقیق و کامل؛ ولی نه با دقت خیلی وسوس‌گونه؛ مثلاً اتحادیه‌های کارگری سوسیال دموکرات‌های لهستان و لیتوانی که در آخرین کنگره (ژوئیه ۱۹۰۶) ۵ نماینده به ازای هر ۱۰ هزار عضو داشتند، مجهز به آبین‌نامه مرسوم، کارت عضویت، مهر اتحادیه و غیره بودند.<sup>۳۶</sup> و برخی از نانواها و کفاس‌ها، مهندسین و چاپچی‌های ورشو، لودز که در ژوئن ۱۹۰۵ در باریکادها شرکت داشتند و در دسامبر صرفاً منتظر اشاره پترزبورگ بودند تا نبرد خیابانی را آغاز کنند، هر وقت که زمان را مناسب می‌دیدند مشتاقانه در فرصتی که بین این یا آن اعتراض توده‌ای، یا بین زندان و اقدام برای تعطیل‌سازی کارخانه دست می‌داد، در شرایط محاصره، به سراغ آبین‌نامه‌های اتحادیه‌ها می‌رفتند و با جدیت روی مفادشان بحث می‌کردند. این رزم‌ندگان باریکادهای دیروز و فردا، در حقیقت در گرددۀ‌های خود رهبرانشان را بکرات و بطور جدی مورد مواخذه قرار می‌دادند و به این دلیل که کارت‌های عضویت بداقبال اتحادیه را – که بطور مخفیانه و زیر پیگرد مستمر پلیس چاپ می‌شد – بموضع و با سرعت کافی آماده نکرده بودند، تهدید به استعفا از حزب می‌نمودند؛ این شوق و جدیت تا به امروز ادامه داشته است. مثلاً، در دو هفته اول ژوئیه ۱۹۰۶ شانزده اتحادیه کارگری در اکاترینسلوف (Ekaterinoslav)، شش عدد در کوستروما (Kostroma) و چندین عدد در کیف (Kiev)، پولتاوا (Poltava)، سمولنسک (Smolensk)، چرکاسی (Cherkassy)، پروسکورو (Proskurvo) و حتی شهرهای دور و نه چندان مهم ایالتی تاسیس گردید.

در اجلاس شورای اتحادیه‌های مسکو که در ۴ ژوئن امسال (۱۹۰۶) برگزار شد، پس از پذیرش گزارشات نمایندگان اتحادیه‌های مختلف، تصمیم گرفته شد که "اتحادیه‌ها باید اعضای شان را منضبط کنند و آنها را از شورش‌های خیابانی بازدارند، چونکه زمان مقتضی برای اعتراض توده‌ای فرا نرسیده است؛ در برابر تحریکات احتمالی دولت، باید نهایت دقت را بعمل آورد تا توده‌ها به خیابانها سرازیر نشوند". سرانجام شورا تصمیم گرفت که زمانی که یک اتحادیه اعتراض را آغاز می‌کند سایرین موظف باشند تا از مبارزه‌اش برای افزایش مزد خودداری کنند. اکثر مبارزات اقتصادی هم‌اکنون توسط شورای اتحادیه‌های کارگری به پیش برده می‌شوند.<sup>۳۷</sup>

<sup>۳۶</sup> حزب سوسیال دموکرات پادشاهی لهستان و لیتوانی (SDKPiL) در اول ژوئیه ۱۹۰۶، پنجمین کنگره‌اش را در زاکوپانه Zakopane برگزار کرد. رزا عضو رهبری حزب بود.

<sup>۳۷</sup> پاداشت رزا لوکزامبورگ: فقط در دو هفته نخست ژوئن ۱۹۰۶، مبارزات زیر در رابطه با افزایش مزد صورت گرفتند: چاپچی‌های پترزبورگ، مسکو، اودسا، مینسک، ویلنا، آرافت، موگیلف و تامیوف برای ۸ ساعت کار و تعطیلی یکشنبه، اعتراض عمومی جاشهای کشتی در اودسا، نیکلایف، کرج، کریمه، ففاذ، ناوگان ولگا، ورشو و پلوك برای حق داشتن اتحادیه و آزادی نمایندگان کارگران از زندان، اعتراض کارگران بارانداز در سارانف، نیکلایف، تزاریتسین، آرچاتکل، نیزئی-نووگرود و روپینسک. اعتراض نانواهای در کیف، آرچاتکل، بیالیستکوف، رادوم و تبلیس، کارگران کشاورزی در مناطق ورچنه-دونپرسکی، وروسوک و سیمفروپل. کارمندان دولت در پودولسک، تولا و کوراک؛ در مناطق کوسلف و لیپوه در فنلاند، در کیف و منطقه الیزابتگراد. در این دوره تقریباً تمام همه شاخه‌های صنعت در شهرهای گوناگون مانند سارانف، آرچاتکل، کرج، کرمنچوگ، همزمان دست به اعتراض زدند. در باخوموت کل کارگران معدن دست به اعتراض زدند. در شهرهای دیگر، جنیش-زمبیگران در همان دو هفته تمامی مزارع را یکی پس از دیگری در کیف، پترزبورگ، ورشو، مسکو و در ناحیه ایوانوا-وژنوسنیک را تسخیر کرده بودند؛

بنابراین مبارزه اقتصادی عظیمی که از اعتراض عمومی ژانویه آغاز شد و تا به امروز بی‌وقفه ادامه داشته، زمینه گستردگی را برای انقلابی فراهم کرد که توام با کارِ مداوم و متقابل آژیتاسیون سیاسی و نیز رخدادهای بیرونی انقلاب<sup>۳۸</sup> به خروش انفجارهای تکوتک در اینجا و آنجا و بصورت بخش‌های عظیم پرولتاریا، هم‌اکنون فوران می‌کند. به این ترتیب در چنین بستری، رویدادهای زیر یکی پس از دیگری شعله گرفتند: در تظاهرات اول ماه مه، یک اعتراض عمومی کاملاً بی‌سابقه‌ای در ورشو برپا شد که با مقابله خونین جمعیت بیدفاع با سربازان پایان گرفت. در ژوئن در لودز، تجمعی که توسط پلیس پراکنده شده بود، در مراسم خاکسپاری برخی از قربانیان خشونت سربازان و برخورد مجدد با ارتش، به یک تظاهرات ۱۰۰ هزار نفره کارگران تبدیل شد و سرانجام در ۲۴ و ۲۵ ژوئن به نخستین جنگ با باریکاد، در امپراتوری تزار بدل گردید. بطور مشابهی در ژوئن، نخستین شورش عظیم ملوانان «ناوگان دریای سیاه»، در عرش رزم‌ناو پوتمنکین (Potemkin battleship)، در شهر اودسا، از یک حادثه جزئی شروع شد که بلاعده به اعتراض توده‌ای خشونت‌بار در اودسا و نیکلائیف منجر گردید. پیامد آن اعتراض توده‌ای و شورش‌های ملوانان در کرونستاد (Kronstadt)، لیباو (Libau) و والدیووستک (Vladivostok) بود

در ماه اکتبر تجربه عظیم سنپترزبورگ با خواست ۸ ساعت کار روزانه آغاز گردید. شورای عمومی نمایندگان کارگران تصمیم گرفت تا دستیابی به این مطالبه را به شیوه‌ای انقلابی به پیش ببرد؛ یعنی در روز مقرر همه کارگران پترزبورگ باید به کارفرمایان شان اطلاع دهند که بیش از ۸ ساعت در روز کار نخواهند کرد و باید محل کار را پس از تمام ۸ ساعت ترک کنند. این ایده با فرصتی که برای یک آژیتاسیون زنده فراهم می‌کرد با پذیرش پرولتاریا روبرو شد و مشتاقانه به اجرا درآمد، بی‌آنکه از بهای عظیمی که می‌بایست برایش پرداخت می‌شد اجتناب کرده باشد. برای مثال ۸ ساعت کار روزانه، برای کارگران نساجی به معنی سقوط مزد دریافتی‌شان بود؛ چونکه با سیستم قطعه‌کاری و به مدت ۱۱ ساعت در روز کار می‌کردند. با این همه آنها این پیشنهاد را پذیرفتند. ظرف یک هفته ۱ ساعت کار روزانه در همه کارخانه‌ها و کارگاه‌های پترزبورگ حاکم شد و شادی کارگران بی‌انتها بود. اما خیلی زود کارفرمایان که در ابتدا مبهوت شده بودند، آماده دفاع گردیدند؛ آنها در همه جا تهدید به بستن کارخانه‌های شان کردند. برخی کارگران با مذاکره توافق کردند؛ در یکجا روز ۱۰ ساعت کار در روز و در جای دیگر روز ۹ ساعت کار روزانه توافق شد. اما این شامل نخبگان پرولتاریایی پترزبورگ – یعنی کارگران تاسیسات مهندسی دولت – نشد؛ نتیجتاً کارخانه‌ها تعطیل شدند و کارفرمایان چهل تا پنجاه هزار کارگر را برای یک ماه به خیابان ریختند. به این ترتیب پایان جنبش ۸ ساعت کار در روز به اعتراض عمومی دسامبر پیوست که تعطیلی بزرگ کارخانه‌ها تا حد زیادی جلویش را گرفته بود.<sup>۳۹</sup>

اما ضمناً دومین اعتراض عمومی عظیم که همه امپراتوری را در برگرفت و کارگران راه‌آهن آغازگرش بودند، در پاسخ به پروژه دومای بولیگن (Bulygin Duma) در اکتبر شروع گردید.<sup>۴۰</sup> این دومین اقدام عظیم پرولتاریا، خصوصیات اساساً

هدف اعتراض‌ها در همه جا یکی بود: کاهش کار روزانه، تعطیلی یکشنبه و افزایش مزد. بسیاری از اعتضابها موفق به کسب مطالبات‌شان شدند، در گزارش‌های محلی تایید شد که برخی از لایه‌های کارگران، برای نخستین بار در جنبش مزدگیران شرکت کردند.

<sup>۳۸</sup> the external events of the revolution که سبب تحریک احساسات کارگران می‌شود و یا به روند مبارزات سرعت می‌بخشد.

<sup>۳۹</sup> در اینجا الیت‌ها یا نخبه‌گان به معنی مثبت بکار گرفته شده و تقریباً معنی پیشنازی می‌دهد. به این معنی کارگران مهندسی جزو الیت محسوب می‌شند چون به مذکوره و مصالحه با کارفرمایان تن نداده بودند و هم این که اساساً کارگاه‌های مهندسی از آرای بیشتری در انتخابات برخوردار بودند. همینجا باید خاطرنشان کرد که تعداد آرای کارخانه‌ها و کارگاه‌ها (در انتخاب نمایندگان) مساوی نبود. بعضی مثلًا ۱۰۰ رای داشتند بعضی ۲۰۰ تا. کارگران مهندسی بالحاظ داشتن تعداد آرای بیشتر و وزنه سنگینتری بحساب می‌آمدند. این توضیح از آن جهت لازم است که خیلی وقت‌ها در ادبیات کارگری الیت به معنای منفی بکار می‌رود و به کارگران بالاتشین و نمایندگان سازشکار اطلاق می‌شود که سبیل‌شان چرب شده و با کارفرمایان و الیت بورژوا ای دمخور شده‌اند.

<sup>۴۰</sup> نخستین دومای روسیه به "بولگنیسکایا" معروف است. دلیلش هم این بود که قانون انتخابات توسط وزیر کشور "الکساندر گریگوریویچ بولگین" A.G. Bulygin بیشنهاد و تصویب شده بوده شد (۱۹ اوت ۱۹۰۶). بنا به این قانون، مجلس «دوما» صرفاً نقش مشورتی داشت، نمایندگان بنا به قانون اساسی انتخاب می‌شدند و حق رای در انحصار دارندگان ثروت بود. زنان، سربازان،

متفاوتی نسبت به نخستین اعتراض (ماه ژانویه) داشت. در اینجا عنصر آگاهی طبقاتی نقش بیشتری ایفا کرد. در اینجا نیز یقیناً علت پاگیری اعتراض توده‌ای یک موضوع جزئی و ظاهراً تصادفی بود و با مشاجره کارگران راه‌آهن با مدیریت بر سر صندوق بازنیستگی شروع شد. اما خیزش عمومی پرولتاریای صنعتی که بدنبالش رُخ داد، مطابق ایده‌های سیاسی روشنی به پیش برد شد. پیش‌درآمدِ اعتراض ژانویه، راهپیمایی بسوی کاخ تزار بمنظور درخواست آزادی سیاسی بود: خواست اصلی اعتراض اکتبر، [وعده‌های] کمدی مشروطهٔ تزاریستی را از آن خود کرد و به پیش تاخت!

به لطف موفقیت فوری اعتراض عمومی‌ای که در واکنش به مانیفست ۳۰ اکتبر تزار صورت گرفته بود، جنبش همانند ماه ژانویه عقب نشست بلکه آشکارا با استفاده از آزادیهای سیاسی جدیداً بدست آمده بجلو تاخت. تظاهرات، گردهمایی‌ها، نشریات نوپا، مباحثات عمومی و قتل عام‌های خونین، پایان‌بخش داستان بودند، و بعدتر مجدد اعتراضات توده‌ای و تظاهرات جدید؛ این است تصویر طوفانی روزهای نوامبر و دسامبر. برای نمونه در نوامبر، سوسیال دموکراتهای پترزبورگ نخستین اعتراض توده‌ای را همراه با تظاهرات علیه کشتار خونین و اعلام حکومت نظامی در لهستان و لیونیا (Livonia) سازمان دادند.

جنب‌وجوشی که پس از دورهٔ کوتاه مشروطه پیدا شد و نیز بیداری عظیم توده‌ها، نهایتاً در ماه دسامبر، به سومین اعتراض توده‌ای عمومی<sup>41</sup> در سراسر امپراتوری انجامید. این بار سیر حرکت و پیامدهای آن بطورکلی متفاوت از هر دو دورهٔ پیشین بودند. اینجا عمل سیاسی به عمل اقتصادی تبدیل نشد، مثل مورد ژانویه، اما اعتراض سریعاً به پیروزی نرسید، مثل مورد اکتبر. [اینبار] دربار تزار دیگر تلاش نکرد تا آزادی سیاسی واقعی را برقرار سازد، در نتیجه عمل انقلابی برای نخستین بار، در کلیت خویش، با دیوار قدرتمند خشونت فیزیکی استبداد مواجه شد. بنا به تکامل درونی منطقی تجربهٔ پیش‌روندۀ، اعتراض توده‌ای اینبار بصورت شورش آشکار، سنگریندی مسلحانه و جنگ‌های خیابانی در مسکو تغییر شکل داد. روزهای دسامبر در مسکو، اولین سال پُرحداثهٔ انقلاب را در حالی به پایان رساند که بعنوان بالاترین نقطه در منحنی صعودی عمل سیاسی و جنبش اعتراض توده‌ای ثبت شده بود.

حوادث مسکو یک تصویر نمونه از رشد منطقی جنبش انقلابی و همزمان، از آینده جنبش به نمایش می‌گذارد: منتهر شدنِ اجتناب‌ناپذیر این جنبش‌ها به یک شورش عمومی بازی که به نوبه خود نمی‌تواند به شکل دیگری بجز گذراندن یک سلسله شورش‌های جزئی مقدماتی بروز کند، و بخشانه به "شکست‌های" جزئی بیرونی می‌انجامد، که اگر بطور منفرد بررسی شوند، چه بسا "رودرس" جلوه کنند.

سال ۱۹۰۶، انتخابات دوما و رویدادهای دوما را به مرأه می‌آورد. پرولتاریا با برخورداری از غریزهٔ قوی و دانش روش از اوضاع، کل نمایش مربوط به قانون اساسی تزاری را بایکوت کرد، و لیبرالیسم مجدداً مرکز صحنه را تا چند ماه ایغال نمود، بنظر می‌رسد که وضعیت ۱۹۰۴ در حال تکرار است، دورهٔ سخنرانی‌ها بجای اقدام کردن‌ها، و پرولتاریایی که تا مدتی در سایه قدم می‌زند تا خود را سخت‌کوشانه‌تر وقفِ مبارزات اتحادیه‌ای و کارهای سازماندهی کند. درحالیکه صدای فشفشه‌آسای سخنپردازی‌های لیبرالی هر روز بلند است، ولی دیگر از اعتراضات توده‌ای سخنی در میان نیست. بالاخره پردهٔ آهنین دریده شده، بازیگران ناپدید گشته و از فشفشه‌های لیبرالی بجز دود و بخار اثری باقی نیست.

جوان زیر ۲۵ سال، کارگران صنایع کوچک، و برخی اقلیت‌های قومی از صلاحیت لازم برای شرکت در انتخابات برخوردار نبودند. در جریان بررسی لایحه مربوط به زمین و املاک خصوصی و زمین‌های تحت مکیت تزار، به فرمان تزار منحل شد. عمر دومای اول صرفًا ۷۷ روز بود.

<sup>41</sup> همانطور که تا به اینجا دیگر درست «اعتراض توده‌ای» و «اعتراض عمومی» دقت کافی را نشان داده است. اما در اینجا این دو را قاطی می‌کند و می‌نویسد: «اعتراض توده‌ای عمومی» (general mass strike) که می‌تواند اشتباہ جایی باشد و یا اینبار از دست رزا در رفتۀ باشد! به‌حال منظور اعتراض عمومی است.

نمانده است. پس از آنکه نمایش بازگشایی دوما و از سرگیری سخن‌بافی‌های لیبرالی مطلقاً بی‌اثر می‌شوند کمیته مرکزی سوسیال دموکراتی روسیه می‌کوشد تا چهارمین اعتراض توده‌ای را فرابخواند، اما این تلاش کاملاً شکست می‌خورد. نقش اعتراض توده‌ای سیاسی، آنهم به تنها یی، بی‌رنگ شده است، اما در عین حال، کار انتقال اعتراض توده‌ای به خیزش عمومی مردمی هنوز تکمیل نشده است. نمایش لیبرالی خاتمه یافته، نمایش پرولتاریا هنوز آغاز نشده. صحنه نمایش فعلًا خالیست.

## فصل چهارم- تاثیر متقابل مبارزات اقتصادی و سیاسی بر یکدیگر

تا اینجا کوشیدیم تا تاریخچه اعتراض توده‌ای در روسیه را در خطوط کلی آن ترسیم کنیم. حتی با یک نگاه گذرا به این تاریخچه، با تصویری رو برو می‌شویم که با آنچه در مباحثات آلمان از اعتراض توده‌ای ارائه می‌گردد، هیچ تشابه‌ی ندارد. بجای یک طرح خشک و توخالی، از یک اقدام سیاسی بی‌جان – که با تصمیم بالاترین کمیته‌ها اتخاذ می‌شود و با نقشه و چشم‌انداز همراه است – ما در اینجا شاهد یک حیاتِ صاحبِ نبض، از جنس گوشت و خون هستیم که نه تنها قابل حذف کردن از چارچوبِ بزرگ انقلاب نیست بلکه با هزاران رگ به همه اجزای انقلاب متصل است.

اعتراض توده‌ای آنگونه که انقلاب روسیه نشان‌مان می‌دهد، چنان پدیدهٔ متغیری است که کلیهٔ مراحل مبارزهٔ سیاسی و اقتصادی و نیز همهٔ مراحل و عوامل انقلاب را بازتاب می‌دهد. قابلیت تطابق، کارآیی و فاکتورهای شکل‌دهنده‌اش، دائمًا در حال تغییر هستند. به همین خاطر، وقتی به یک معتبر باریک می‌رسد و یا آنجا که هیچ کس با هیچ درجه از قطعیت رویش حساب باز نمی‌کند، به ناگهان چشم‌اندازهای نوین و فراخی از انقلاب می‌گشاید. گاهی همچون موجی پهناور بر سراسر پادشاهی جاری می‌شود، گاهی به شبکهٔ عظیمی از جویارهای باریک تقسیم می‌گردد، گاهی همچون چشم‌های نوپیدا از زیر زمین به بیرون می‌جوشد، و گاهی در زیر زمین کاملاً گم می‌گردد. اعتراضات سیاسی و اقتصادی، اعتراضات توده‌ای و اعتراضات نیمه‌تمام، اعتراضات اعتراضی<sup>42</sup> و اعتراضات رزم‌منده<sup>43</sup>، اعتراضات عمومی در شاخه‌های منفرد صنعت و اعتراضات عمومی در شهرهای منفرد، مبارزات صلح‌آمیز بر سر اضافه مزد و قتل عام‌های خیابانی، جنگ باریکادی [سنگ به سنگ]، همه اینها در هم تداخل می‌کنند، در پی هم، دوشادوش هم، در کنارهم و بدبال هم رُخ می‌دهند؛ دریایی از پدیده‌ها که دائمًا در حرکت و تغییرند. قانون حرکت این پدیده‌ها روشن است: چیزی در خود اعتراض توده‌ای و در جزئیات فنی آن نیست، بلکه هر چه هست در تناسب سیاسی و اجتماعی نیروهای انقلاب نهفته است.

اعتراض توده‌ای صرفاً یک شکل از مبارزهٔ انقلابی است، و هر نوع جابجایی در روابط نیروهای متنازع، در پروسهٔ تکامل حزب و در تقسیم طبقاتی، و در موقعیت [جایگاه جناح] ضدانقلاب، از طریق هزاران شیوهٔ پنهان و تقریباً غیرقابل کنترل، بر اقدام به اعتراض تاثیر می‌گذارند. با این حال اقدام به اعتراض حتی برای یک لحظه متوقف نمی‌شود بلکه فقط شکلش، ابعادش و کارآیی‌اش را تغییر می‌دهد. این همان نبضِ زندهٔ انقلاب و همزمان قوی‌ترین نیروی پیش‌برنده آن است. در یک کلام اعتراض توده‌ای، همانطور که در انقلاب روسیه نشان داده شد، یک روش زیرکانه نیست که بكمک استدلالی ظریف، برای کارآمدتر کردن مبارزهٔ پرولتاری کشف شده باشد، بلکه روش حکمت<sup>44</sup> توده‌پرولتاری، و شکل پدیدارشدن مبارزهٔ پرولتاریا در انقلاب است.

شاید الان بتوانیم با بررسی برخی از جنبه‌های عمومی مسئله به ارزیابی صحیحی از اعتراض توده‌ای دست پیدا کنیم:

۱- بی‌معنی است که به اعتراض توده‌ای بمثابة یک اقدام واحد و یک اقدام منفرد [محلى] بیاندیشیم. اعتراض توده‌ای بیشتر یک نام‌نشان، یک ایدهٔ اقدام جمعی برای کلیت یک دورهٔ مبارزاتی است که سالها – و چه بسا ده‌ها – طول کشیده است. از میان اعتراضات توده‌ای بسیار متنوع و غیرقابل شمارشی که در روسیه در طی چهار سال گذشته رُخ داده‌اند، فقط یک نمونه [طرح] از اعتراض توده‌ای وجود داشته که خصوصیت یک جنبش سیاسی محض

<sup>42</sup> اعتراضات «اعتراضی» یا «تظاهراتی» آنانی هستند که در اعتراض به چیزی و یا در همبستگی با چیزی برگذار می‌شوند.  
<sup>43</sup> اعتراضات رزم‌منده یا مبارزاتی، آنانی هستند که در رابطه با مطالبات مشخص کارگری صورت می‌گیرند.

را داشته، با برنامه‌ای شسته و زفته شروع شده و پایان گرفته، آنهم یکبار و برای یک مدت کوتاه؛ همین یک مورد نیز چندان نمونه مهمی نبود و صرفاً یک اعتراض اعتصابی محض بود.<sup>44</sup> در روسیه در طول این دوره ۵ ساله، صرفاً شاهد چند عدد اعتصاب اعترافی بودیم، که عمدتاً به شهرهای منفرد محدود بوده‌اند. از این جمله است: اعتصاب عمومی سالیانه اول ماه مه در ورشو و لودز، [البتنه] در خود روسیه، روز اول ماه مه با دست کشیدن از کار، آنهم به درجه محسوس - جشن گرفته نمی‌شود، اعتصاب توده‌ای در ورشو در ۱۱ سپتامبر ۱۹۰۵ بمناسبت سالروز اعدام مارتین کاسپارزاک<sup>45</sup>، اعتصاب اعترافی در پترزبورگ در نوامبر ۱۹۰۵، علیه اعلان حکومت نظامی در لهستان و لیونیا؛ تظاهرات اعترافی در ورشو، لودز، سنتپتروپل (Czentochoń) و حوزه معدن زغال سنگ دمبروا (Dombrowa) و نیز در تظاهرات کوچکتر در برخی از شهرهای روسیه در ۲۲ ژانویه ۱۹۰۶ بمناسبت سالگرد حمام خون پترزبورگ؛ بعلاوه یک اعتصاب عمومی در ژوئیه ۱۹۰۶ در تفلیس در همبستگی با سربازانی که به جرم شورش مسلحانه توسط دادگاه نظامی محکوم شده بودند. و سرانجام اعتصاب عمومی در سپتامبر ۱۹۰۶ که به همان دلیل و در جریان رسیدگی به احکام نظامی در رووال (Reval) رخ داد؛ همه این اعتصابات عمومی و اعتصابات توده‌ای ریز و درشتی - که فوقاً بر Sherman دید - اعتراضی نبودند اما اعتصاباتی رزنده و تا جایی که به سرنشاشان بر می‌گردد، اکثرشان خودجوش [خودانگیخته] بودند، و در هر مورد از یک مسئله تصادفی خاص محل نشأت می‌گرفتند، آنها بی‌آنکه طرح یا نقشه‌ای پیش‌بازدید داشته باشند، از یک قدرت ابتدایی رشد کردند و به جنبش‌های عظیم بدل شدند، شروع به "عقب‌نشینی منظم" (orderly retreat) نکردند، ولی گاهی به سمت مبارزات اقتصادی چرخیدند، گاهی نبرد خیابانی در بیش گرفتند و گاهی اوقات نیز به بدست خودشان از پا افتادند.

در این تصویر عام، اعتصابات سیاسی صرفاً اعتراضی، نقش کاملاً تبعی (دنباله‌روانه) را ایفا می‌کنند، به شکل نقاط ریز و جدا افتاده در بطن یک پهنهای گستردگی. بنابراین با درنظر گرفتن موقعیت بودن شان، ویژگی‌های زیر آشکار می‌شوند: اعتصابات اعترافی - برخلاف اعتصابات رزنده - بالاترین انضباط حزبی توده‌ها را بنمایش می‌گذارند، از سمت گیری آگاهانه و اندیشه سیاسی برخوردار ند و نتیجتاً بصورت عالی‌ترین و پخته‌ترین شکل اعتصاب توده‌ای ظاهر می‌شوند، اما در واقعیت برترین نقش را در آغاز جنبش ایفا می‌کنند. برای مثال تعطیل‌سازی مطلق کار در اول ماه مه ۱۹۰۵ در ورشو - که نخستین تصمیم سوسیال دموکراتها که به شکل حیرت‌آوری به اجرا درآمد - تجربه بسیار مهمی برای جنبش پرولتاری لهستان بود. به همین شکل اعتصاب همبستگی همان سال در پترزبورگ که بمثابة اولین تجربه از اقدام توده‌ای نظاممند و آگاهانه در روسیه، تاثیر چشمگیری بجا گذاشت. به همین ترتیب "اعتصاب توده‌ای آزمایشی" که توسط رفقاء هامبورگ در ۱۷ ژانویه ۱۹۰۷ سازماندهی شد، بمثابة یک تلاش توانمند برای بکارگیری این بحث برانگیزترین سلاح، نقش برجسته‌ای در تاریخ آینده اعتصاب توده‌ای آلمان ایفا خواهد کرد؛ ضمن آنکه این اعتصاب، آزمون بسیار موفق و قانع‌کننده‌ای برای ارزیابی خلق و خوی جنگندگی و تمایل طبقه کارگر هامبورگ به پیکارجیوی بود.<sup>46</sup> مطمئناً دوره اعتصاب توده‌ای در آلمان نیز فرا خواهد رسید و این بار وقتی بطور واقعی آغاز شود، بدست خودش به واقعیت نقب خواهد زد و به تعطیلی عمومی کار در اول ماه مه خواهد انجامید. جشن اول ماه چه بسا که بطور طبیعی به مقام افتخاری اولین تظاهرات عظیم در پرتو مبارزه طبقاتی مفترخ شود. به این معنی همان

<sup>44</sup> pure demonstration strike

<sup>45</sup> Martin Kasprzak از رهبران حزب پرولتاریای دوم بود. رزا از طریق جنب به هسته تشکیلاتی مارتین بود که فعالیت سیاسی‌اش را آغاز کرد. به کمک مارتین هم بود که موفق به فرار به ژنو شد. مارتین پس از انقلاب ۱۹۰۵ اعدام شد. برای آشنایی بیشتر با حزب پرولتاریا، مارتین کاسپارزاک و این دوره از زندگی رزا لوکزامبورگ به مقاله «[رزا سرخ از کمون یاریس تا کمون برلین](#)» مراجعه کنید).

<sup>46</sup> در ۱۷ ژانویه ۱۹۰۵ هزار کارگر در هامبورگ پس از ظهر دست از کار کشیدند. در گرده‌هایی و تظاهراتی که بر پا شد کارگران به محدودیتهای حق رأی اعتراض کردند. این نخستین اعتصاب توده‌ای در آلمان بود.

جشن اول ماه مه که از طرف کنگره نمایندگان اتحادیه کارگری در کلن "اسب لنگ" خوانده شد، هنوز در مبارزة طبقاتی پرولتاریای آلمان، آینده بزرگی را پیش رو و نقش بزرگی برای ایفا کردن دارد.

با رشد مبارزات انقلابی جدی، سریعاً از اهمیت اینگونه تظاهرات کاسته می‌شود. دقیقاً همان فاکتورهایی که بطور عینی تحقق اعتراض اعترافی از پیش برنامه‌ریزی شده و مورد تایید حزب را تسهیل کرده بودند – یعنی همان رشد آگاهی سیاسی و آموزش پرولتاریا – اینک امکان وقوع اینگونه اعتراض توده‌ای را ناممکن می‌کنند. امروز پرولتاریا در روسیه، بعنوان توانمندترین پیشاہنگ توده‌ها، نمی‌خواهد چیزی در باره اینگونه اعتضابات توده‌ای بداند. کارگران دیگر دل و دماغ شوخي ندارند؛ حالا صرفاً می‌خواهند به یک مبارزه جدی با همه پیامدهایش بیاندیشند. و در آنجا یعنی در اولین اعتضاب توده‌ای عظیم (ژانویه ۱۹۰۵)، عنصر اعترافی نقش بزرگی بازی کرد که در واقع برنامه ریزی شده نبود بلکه بیشتر غریزی و بصورت خودانگیخته بود. از سوی دیگر تلاش کمیته مرکزی سوسیال دموکرات روسیه بمنظور فراخواندن یک اعتضاب توده‌ای در ماه آگوست، بمنظور حمایت از دومایی که منحل شده بود، شکست خورد که از جمله دلایلش، بی‌میلی پرولتاریای تحصیلکرده به درگیرشدن در یک نیمچه اقدام ضعیف و صرفاً اعترافی بود.

وقتی به بررسی اعتضاب‌های اعترافی می‌پردازیم که در مقایسه با اعتضابات رزمende – که در روسیه امروز وسیله راهبرنده واقعی اقدام پرولتاری محسوب می‌شوند – کم‌اهمیت‌ترند، به وضوح می‌بینیم که جداسازی عوامل اقتصادی و سیاسی از یکدیگر ممکن نیست. در اینجا نیز واقعیت از یک طرح تئوریک پیروی نمی‌کند و معلوم می‌شود که آن برداشت ملانقطی که اعتضاب توده‌ای سیاسی ناب را نتیجه منطقی اعتضاب عمومی اتحادیه‌ای می‌داند که گویا سریعترین و بالاترین مرحله اعتضاب است ولی در عین حال از آن متمایز می‌باشد، مطلقاً غلط بوده است. این نکته را می‌توان به کمک واقعیات نشان داد. اعتضاب توده‌ای – از اولین مبارزه بزرگ کارگران نساجی پتروزبورگ بر سر مزد در سالهای ۱۸۹۶-۹۷ تا اعتضاب توده‌ای عظیم در دسامبر ۱۹۰۵ – بطور غیرقابل تصوری از حوزه اقتصادی به سیاسی گذر کرده بنحویکه امکان کشیدن خط تمایز میان این دو تقریباً ناممکن است.

دوباره همه اعتضابات توده‌ای عظیم تکرار می‌شوند، بقولی کل تاریخ اعتضاب توده‌ای روسیه در یک مقیاس کوچک تکرار می‌گردد؛ همه چیز با یک مطالبه اقتصادی محض آغاز می‌شوند، و در کلیه موارد، با کمی درگیری با اتحادیه کارگری، و خلاصه همه مراحل را پشت سر می‌گذارند تا به اعتراضات سیاسی برسند. اعتضابات توده‌ای رعدآسا و عظیمی در ۱۹۰۲ و ۱۹۰۳ در جنوب روسیه رُخ داد. و همانگونه که دیدیم در باکو از کشمکش بر سر تنبیه اضباطی بیکاران، در رostov (Rostov) از نزاع بر سر مزد در کارگاه‌های راه‌آهن، در تقليس از مبارزه مستخدمین بخش تجاری برای کاهش ساعات کار، در اوDSA از مجادله بر سر مزد در یک کارخانه منفرد و کوچک شروع شدند. اعتضاب توده‌ای ژانویه ۱۹۰۵ از یک درگیری درونی در کارخانه‌های پوتیلف (Putilov) گسترش پیدا کرد؛ اعتضاب اکابر از مبارزه کارگران راه‌آهن برای برخورداری از صندوق بازنیستگی آغاز شد، و سرانجام اعتضاب دسامبر، از مبارزه کارکنان پست و تلگراف برای کسب حق تشكیل شروع گردید. پیش روی جنبش در کلیتاش، با حذف مرحله آغازین اقتصادی بیان نمی‌شود، بلکه آنچه مهمتر است سرعت جنبش در گذار از کلیه مراحل تا رسیدن به اعتراضات سیاسی و نیز رادیکالیسم، آن نهایتی (هدفی) است که اعتضاب به آن می‌رسد.

اما جنبش بطور کلی از مبارزه اقتصادی به مبارزه سیاسی و یا حتی بر عکس حرکت نمی‌کند. هر اقدام توده‌ای سیاسی عظیم، پس از رسیدن به بالاترین نقطه سیاسی‌اش، به انبوهی از اعتضابات اقتصادی تجزیه می‌شود. و این نه تنها در مورد اعتضاب توده‌ای بزرگ بلکه مجموعاً در باره انقلاب هم صدق می‌کند. با گستردگی شدن، شفافتر شدن و قوت

گرفتن مبارزه سیاسی، نه تنها مبارزه اقتصادی پس‌نمی‌رود بلکه گسترش می‌باید، سازمان می‌گیرد و به همان میزان درگیر می‌شود. میان این دو، کامل‌ترین تاثیراتِ متقابل وجود دارد.

هر تهاجم تازه و هر پیروزی جدید در مبارزه سیاسی به محرک‌های نیرومندی برای مبارزه اقتصادی تبدیل می‌شود که هم‌مان توانمندی‌های بیرونی آن را گسترش می‌دهد و اشتیاق درونی کارگران برای بهبود جایگاه‌شان و تمایل‌شان به مبارزه را شدت می‌بخشد. پس از هر موج پُرخروش عمل سیاسی، بستر حاصلخیزی بجا می‌ماند که در آن هزاران مبارزه اقتصادی جوانه می‌زند. وضعیت کارگران در مبارزه اقتصادی خاتمه‌ناپذیرشان با سرمایه‌داران، انرژی مبارزاتی‌شان را در طول وقفه سیاسی زنده نگه می‌دارد؛ باصطلاح نقش منبع ذخیره قدرت کارگری را ایفا می‌کند که مبارزات سیاسی نیروی خود را دائماً در آن بازسازی می‌کند، و در عین حال مقاومت اقتصادی پایان ناپذیر پرولتاپی را در همه‌ایام، به درگیری‌های منفرد و پُرتنشی در اینجا و آنجا هدایت می‌کند که از دل‌شان، نزع‌های علنی در مقیاس بزرگ، بطور غیرمنتظره‌ای می‌توانند فوران کنند.

در یک کلام: مبارزه اقتصادی حامل مبارزه سیاسی از یک نقطه به نقطه سیاسی دیگر است؛ و مبارزه سیاسی بطور دوره‌ای خاک را باور می‌کند تا آماده مبارزه اقتصادی شود. در اینجا علت و معلول دائمًا جا عوض می‌کنند و از این‌رو فاکتورهای اقتصادی و سیاسی – که در دوره اعتراض توده‌ای گاهی کاملاً حذف می‌شوند، و گاهی همان‌گونه که طرح تئوریک ایجاد می‌کند، کاملاً از هم جدا می‌گردند یا حتی متقابلاً یکدیگر را حذف می‌کنند – صرفاً دو بخش بهم پیوستهٔ مبارزه طبقاتی پرولتاپی در روسیه را تشکیل می‌دهند. محل تحدشان دقیقاً همان اعتراض توده‌ای است. اگر تئوری سوفسیطایی پیشنهاد می‌کند تا با کالبدشکافی منطقی و زیرکانه اعتراض توده‌ای به "اعتراض توده‌ای سیاسی محض" برسد، با اینکارش – مثل کارهای دیگرش – نه تنها به درک پدیده، آنهم به جوهر زنده‌اش دست نخواهد یافت، بلکه خود پدیده را در کل خواهد گشت.

- ۳- رویدادهای روسیه بما نشان می‌دهند که اعتراض توده‌ای از انقلاب جدایی‌ناپذیر است. تاریخچه اعتراض توده‌ای روسیه، تاریخچه انقلاب روسیه است. مطمئناً وقتی نمایندگان اپورتونیسم آلمانی ما کلمه "انقلاب" را می‌شنوند، بلاfaciale به حمام خون، جنگ خیابانی، باروت و گلوله می‌اندیشند که نتیجهٔ منطقی‌اش این می‌شود: اعتراض توده‌ای ناچاراً به انقلاب منتهی می‌شود، از این‌رو جرات نمی‌کنیم که اعتراض توده‌ای داشته باشیم. در واقع ما در روسیه می‌بینیم که تقریباً همهٔ اعتراضات توده‌ای در نهایت به درگیری با نیروهای مسلح نظم تزاری می‌انجامند و از این‌رو این باصطلاح اعتراضات سیاسی، کاملاً شبیه مبارزات اقتصادی بزرگتر هستند. اما با این همه انقلاب چیز دیگری است و بمراتب چیزی بیشتر از حمام خون است. برخلاف تعبیر پلیس، که انقلاب را صرفاً از زاویهٔ ناآرامی‌های خیابانی و شورش می‌بینند، یعنی از منظر "بی‌نظمی"، تفسیر سوسیالیسم علمی از انقلاب، بیش از همه به معنی واژگونی درونی و سراسری در مناسبات طبقات اجتماعی است. از این نقطه‌نظر یک رابطهٔ کاملاً متفاوت میان انقلاب و اعتراض توده‌ای در روسیه وجود دارد که با تصور رایج مبنی بر اینکه اعتراض توده‌ای به حمام خون تبدیل می‌شود، بالکل تفاوت دارد.

در نمونه‌های فوق دیدیم که مکانیسم درونی اعتراض توده‌ای در روسیه به اقدام متقابل و بی‌وقفهٔ مبارزات سیاسی و اقتصادی گره خورده است. اما این اقدام دوسویه، در طول دوره انقلابی مشروط می‌شود. تنها در هوای داغ دوره انقلاب است که هر برخورد جزئی میان کار و سرمایه می‌تواند به یک انفجار عمومی تبدیل شود. در آلمان هر سال و هر روز خشن‌ترین و بی‌رحمانه‌ترین برخوردها میان کارگران و کارفرمایان رُخ می‌دهد بی‌آنکه مبارزه از سطح شهر یا کارخانه منفرد فراتر برود. تنبیه کارگران متشکل در پتربورگ و بیکاران مثل آنچه در باکو دیدیم، تنبیه بخاطر مبارزه

برای افزایش مزد مثل آنچه در اوDSA دیدیم و همچنین تنبیه برای حق تشکل مثل نمونه مسکو، روال هر روزه آلمان بحساب می‌آیند. اما هیچیک از این موارد، بطور ناگهانی به یک اقدام طبقاتی عام منتهی نمی‌شوند. وقتی که رشد می‌کنند و به اعتراضات توده‌ای منفرد [محلى] تبدیل می‌شوند – که مسلمان با رنگ و بوی سیاسی همراه است – با خود توفان عمومی بهمراه نمی‌آورند. اعتراض عمومی کارگران راه‌آهن هلند<sup>47</sup> که در بطن خونسردی کامل پولتاریای کشور، علیرغم دریافت گرمترین همبستگی‌ها نابود شد، گواهی بر اثبات این مدعاست.

و بر عکس صرفا در دوره انقلاب، وقتی که شالوده اجتماعی و دیوارهای جامعه طبقاتی به لرده درمی‌آیند و در معرض پروسه دائم بی‌نظمی قرار می‌گیرند، هر اقدام طبقاتی سیاسی پولتاریا می‌تواند از دل شرایط منفعل شان، ظرف چند ساعت، به همه بخش‌های طبقه کارگر – که تا آن‌مان بی‌تفاوت باقی مانده بودند – سرایت کند، که این فورا و طبیعتاً به صورت مبارزه اقتصادی طوفانی ظاهر خواهد شد. کارگری که بطور ناگهانی با یک شوک الکتریکی ناشی از اقدام سیاسی حرکت درآمده، فوراً سلاحی را که دم دستش هست بر می‌دارد تا علیه شرایطی که او را به برگی اقتصادی کشیده بجنگد: ژست طوفانی مبارزه سیاسی سبب می‌شود تا او سنگینی و فشار زنجیرهای اقتصادی را با شدت غیرمنتظره‌ای احساس کند. وقتی برای مثال خشن‌ترین مبارزه سیاسی در آلمان – مبارزه انتخاباتی یا مبارزه پارلمانی بر سر تعریفه گمرکی – پامی‌گیرد، به زحمت تاثیر مستقیم و ملموسی بر مسیر و شدت مبارزه برای افزایش مزد که بطور همزمان در آلمان در جریان است می‌گذارد، در حالیکه در روسیه، هر اقدام سیاسی پولتاریا بیدرنگ خود را در گسترش عرصه و تعمیق شدت مبارزه اقتصادی بروز می‌دهد.

به این ترتیب انقلاب در وهله نخست شرایطی را بوجود می‌آورد که در آن تغییر ناگهانی مبارزه اقتصادی به مبارزه سیاسی و همچنین مبارزه سیاسی به مبارزه اقتصادی امکان‌پذیر می‌شود؛ و این تغییر درون اعتراض توده‌ای تجلی می‌یابد. اگر این طرح زمخت، رابطه میان اعتراض توده‌ای و انقلاب را تنها در برخورد های خونین خیابانی می‌بیند که اعتراضات توده‌ای بدان می‌انجامند، نگاه عمیق‌تر به حوادث روسیه، رابطه کاملاً معکوسی را نشان می‌دهد: در واقع اعتراض توده‌ای انقلاب را نمی‌آفریند بلکه این انقلاب است که اعتراض توده‌ای را بوجود می‌آورد.

۴- برای درک آنچه در بالا گفتیم کافیست که به تبیین مسئله هدایت و ابتکار عمل آگاهانه در اعتراض توده‌ای بپردازیم. اگر اعتراض توده‌ای یک اقدام منزوی نیست بلکه یک دوره کامل مبارزه طبقاتی را دربر می‌گیرد، و اگر این دوره همان دوره انقلابی است، واضح است که اعتراض توده‌ای نمی‌تواند به دلخواه فراخوانده شود، حتی اگر تصمیم آن توسط عالیترین کمیته قویترین حزب سوسيال دموکرات اتخاذ شده باشد. تا وقتی که سوسيال دموکراسی بنا به میلش، قدرت اجرا یا فسخ انقلابات را ندارد، حتی بیشترین اشتیاق و سریع‌ترین شتاب سپاهیان سوسيال دموکرات برای راهاندازی یک دوره واقعی از اعتراض توده‌ای، بمنابعه یک جنبش زنده و قدرتمند مردمی، کافی نخواهد بود. بر مبنای تصمیم رهبری حزب و مبتنی بر انصباط حزبی، ممکن است که بتوان یک اعتراض منفرد و کوتاه ترتیب داد، مثل آنچه در اعتراض توده‌ای سوئد یا آخرین اعتراض اتریش یا حتی در ۱۷ ژانویه در اعتراض توده‌ای هامبورگ دیدیم.<sup>48</sup> ولی این اعتراضات با یک دوره واقعی از اعتراض توده‌ای انقلابی فرق دارند؛ درست همانطوریکه در دوره اعتراض توده‌ای که در انصباط و اشتیاق ناب متولد می‌شود، در بهترین حالت فقط نقش فصلی از رویدادها را ایفا

<sup>47</sup> کارگران راه‌آهن هلند اعتراض‌شان را در ۶ آوریل ۱۹۰۳، بنیال پیشنهاد دولت به مجلس، برای غیرقانونی کردن اعتراض برگزار شد. اعتراض در ۱۰ آوریل، بنیال تصویب لایحه قانونی، خاتمه پذیرفت.

<sup>48</sup> منظور اعتراض برای حق رأی در سوئد است که در ۱۵ تا ۱۷ مه ۱۹۰۲ برگزار شد. اعتراضاتی هم در اتریش-مجارستان در فاصله اکثیر تا دسامبر ۱۹۰۵ برآمد.

می‌کند که [هرچند] از پیامدهای روحیه جنگنده طبقه کارگر است اما در عین حال شرایط دورهٔ صلح را منعکس می‌کند.

البته حتی در طی انقلاب، اعتراضات توده‌ای دقیقاً از آسمان فرونمی‌افتد. آنها باید بطريقی توسط کارگران فراهم آورده شوند. عزم و قاطعیت کارگران نیز سهم ایفا می‌کنند و در واقع طبیعی است که ابتکار عمل و هدایت گستردگتر جنبش، به عهده هستهٔ سازمان یافته‌تر و آگاه‌تر پرولتاریا خواهد بود. اما دامنهٔ این ابتکار و هدایت، عمدتاً به کاربرد اقدامات منفرد و اعتراضات منفرد محدود می‌شود. وقتی دورهٔ انقلابی آغاز می‌شود، در واقع و در غالب موارد، جنبش در یک شهر منفرد محدود می‌ماند. از این‌رو مثلاً همانطور که دیدیم، سوسیال دموکراتها در موارد زیادی با موفقیت فراخوان مستقیمی برای اعتراض توده‌ای در باکو، ورشو، لودز و پترزبورگ صادر کردند. اما وقتی همین اقدام در رابطه با جنبش‌های عمومی کل پرولتاریا بکار گرفته شد، چندان موفقیت‌آمیز نبود.

بعلاوه محدودیت‌های کاملاً معینی در رابطه با بکارگیری ابتکار و هدایت آگاهانه وجود دارند. در طی انقلاب برای ارگان هدایت‌کننده جنبش پرولتاری بسیار دشوار است که پیش‌بینی و محاسبه کند که چه فرصت‌ها و فاکتورهایی می‌توانند به انفجار بیانجامند و کدامها نمی‌توانند. در اینجا نیز ابتکار و هدایت، معنی صدور فرامین براساس تمایلات فردی نیست، بلکه معنایش فراهم‌آوردن ماهراه‌ترین انطباق با شرایط داده‌شده و برقراری نزدیک‌ترین پیوند با روحیهٔ توده‌هاست. همانطوری‌که دیدیم عنصر خودانگیختگی، نقش بسیار بزرگی در همه اعتراضات توده‌ای روسیه – بدون استثنای – ایفا کرده است؛ خواه بعنوان نیروی محرکه یا بصورت یک عامل بازدارنده. این [خودانگیختگی] به این دلیل در روسیه رخ نمی‌دهد که سوسیال دموکراسی اش هنوز جوان و ضعیف است، بلکه به این علت است که در هر مبارزهٔ منفرد، عوامل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، عمومی و محلی، مادی و روانی برهمنهاده‌ای تاثیر می‌گذارند که بهیچوجه نمی‌توان عمل منفردی را ترتیب داد و آنرا حل و فصل کرد، آنطور که با یک مسئلهٔ ریاضی می‌کنیم. انقلاب حتی آنزمان که در رأس و در رهبری آن، پرولتاریا بهمراه سوسیال دموکراتها قرار می‌گیرند، برای پرولتاریا بمثابةً یک تمرین نظامی [مانور] در یک میدان باز نیست، بلکه جنگی است در بحبوحهٔ درهم‌شکستگی دائمی، جابجایی و فروریزی شالودهٔ اجتماعی.

بطور خلاصه دراعتراض توده‌ای در روسیه، عنصر خودانگیختگی نقش کاملاً مسلطی دارد؛ نه به این خاطر که پرولتاریای روسیه "بیسواد" است بلکه به این علت که انقلاب به کسی اجازه نمی‌دهد با آنها مثل بچه محصل برخورد کند.

از سوی دیگر ما در روسیه می‌بینیم همان انقلابی که رهبری سوسیال دموکراتها را بر اعتراض توده‌ای با مشکل روپرتو کرد، و چوب میزانه رهبری ارکستر را از دستش گرفت و یا به شیوه‌ای خنده‌آور برای تمام مدت در دستش فشد، اینک، همان انقلاب همه مشکلات مربوط به اعتراض توده‌ای را بگونه‌ای حل می‌کند که در طرح تئوریک مباحثات آلمان بمثابة مسایل عمده "ارگان هدایت کننده" درنظر گرفته می‌شوند: مسئله "تامین آذوقه"، "براورد هزینه" و "براورد تلفات یا آنچه که باید فدا شود".

ناگفته پیداست که اعتراض توده‌ای این مسایل را آنطور حل نمی‌کند که در جریان مباحثات بی‌سروصدای محرمانه، میان بالاترین کمیته‌های هدایت کننده جنبش کارگری و اعضایی که مداد بدست نشسته‌اند حل می‌شود.

"تنظیم" همه این مسائل در شرایطی صورت می‌گیرد که انقلاب، توده بیشمار مردم را به جلوی صحنه رانده است؛ هرگونه محاسبه یا تنظیم هزینه‌های جنبش آنگونه که در یک روند مدنی عادی صورت می‌گیرد، اقدام بیخودی بنظر می‌رسد.

مسلمان سازمانهای رهبری‌کننده در روسیه می‌کوشند تا نهایت توانشان را برای حمایت از قربانیان مستقیم [اعتراض] بکارگیرند. از اینرو برای مثال، بدنبال مبارزه برای ۸ ساعت کار روزانه در سن پترزبورگ، قربانیان شجاع تعطیلی بسیار طولانی کارخانه تا هفته‌ها مورد حمایت قرار داشتند. اما همه این اقدامات در توازن عظیم انقلاب، چون قطره‌ای در دریا محسوب می‌شوند. آن لحظه که دوره واقعی و پرشور اعتراضات توده‌ای آغاز می‌شود، همه "محاسبات" مربوط به "هزینه‌ها" صرفا به پروژه‌هایی برای خالی کردن آب دریا با لیوان بدل می‌گردند. و این یک اقیانوس واقعی از رنج و محرومیت وحشتناک است که انقلاب برای توده‌های پرولتاریا بهمراه می‌آورد. و راه حلی که یک دوره انقلابی برای این مشکل بظاهر چاره‌ناپذیر ارائه می‌دهد، در شرایطی نهفته است که چنان حجمی از ایدئالیسم توده‌ای را آزاد می‌کند که توده‌ها نسبت به بدترین رنج‌ها بی‌حس می‌شوند. با روانشناسی یک تریدیونیست [اتحادیه‌چی] که حاضر نیست روز اول ماه مه از کار دست بکشد مگر آنکه پیش‌اپیش اطمینان حاصل کند که در صورت هزینه‌دادن از حمایت کافی برخوردار خواهد شد، نه انقلابی رخ خواهد داد و نه اعتراض توده‌ای. اما در توفان دوره انقلابی، حتی پرولتاریایی که پدرِ محتاط یک خانواده محتاج حمایت است، به یک "رومانتیست انقلابی" تبدیل می‌شود که برایش حتی خود زندگی در مقایسه با آرمانهای مبارزاتی اش بی‌اهمیت جلوه می‌کند.

اما اگر مسئله هدایت اعتراض توده‌ای از لحاظ کنترل آغاز آن و محاسبه و برآورد هزینه‌ها در یک دوره انقلابی مطرح است، آنوقت هدایت اعتراض آنهم در معنایی کاملاً متفاوت، جزو وظایف سوسيال دموکراسی و ارگان رهبریش محسوب می‌شود. سوسيال دموکراتها بجای آنکه سرشان را با جنبه‌های تکنیکی، با مکانیسم اعتراض توده‌ای منگ کنند، به در دست گرفتن رهبری سیاسی در بحبوحه دوره انقلابی فراخوانده می‌شوند.

برای رهنمود دادن به عمل و سمت و سو دادن به آن، برای تنظیم تاکتیک‌های مبارزه سیاسی در هر مرحله و هر زمان، بنحویکه کل نیروی موجود پرولتاریا که آزاد و فعال شده، در آرایش جنگی حزب جایی برای بیان پیدا کند؛ و مراقب باشد که تاکتیک‌های اتخاذ شده توسط سوسيال دموکراتها منطبق بر قاطعیت و ذکاوت باشند و عقب‌تر از سطحی که مناسبات واقعی نیروها طلب می‌کنند قرار نگرفته بلکه جلوتر از آن قرار داشته باشند. و این هدایت تا اندازه‌ای خود را به هدایت تکنیکی تغییر می‌دهد. یک تاکتیک پیگیر، قاطع و پیشرو که از جانب سوسيال دموکراتها اتخاذ می‌شود، در توده‌ها حس امنیت، عزت نفس و اشتیاق به مبارزه را بر می‌انگیزاند. یک تاکتیک مردد و ضعیف که بر دست کم گرفتن پرولتاریا مبتنی باشد، تاثیر فلچ کننده و گیج کنندهای بر توده‌ها بجا می‌گذارد. در حالت اول اعتراض توده‌ای "از درون خود آنها" و "موقع" برپا خواهد شد؛ در حالت دوم توده‌ها در بحبوحه فراخوانهای مستقیم ارگان هدایت کننده به اعتراض توده‌ای، ناکارآمد خواهند ماند. انقلاب روسیه از هر دو مورد نمونه‌های درخشانی را به ما نشان می‌دهد.

## فصل پنجم - درس‌هایی از جنبش طبقه کارگر روسیه که در آلمان قابل اجرا هستند

حال بگذارید ببینیم درس‌هایی که می‌شود از اعتضابات کارگری روسیه آموخت، تا چه حد برای آلمان قابل اجرا هستند. شرایط اجتماعی و سیاسی، تاریخچه و موقعیت جنبش کارگری در آلمان و روسیه تفاوت بسیار زیادی دارند. در نگاه نخست قانون درونی اعتضابات توده‌ای در روسیه - چنانکه پیش‌تر شرحش آمد - احتمال دارد محصول خاصِ شرایط ویژه روسیه تصور شود که گویا لزومی ندارد مورد توجه پرولتاریای آلمان قرارگیرد. در انقلاب روسیه ارتباط درونی بسیار نزدیکی بین مبارزه سیاسی و اقتصادی وجود دارد، که وحدت‌شان در دوره اعتضابات توده‌ای به یک واقعیت عینی تبدیل می‌شود؛ ولی آیا همین، نتیجه استبداد روسی نیست؟ در کشوری که در آن هر شکل از ابرازِ وجود طبقه کارگر منوع است و ساده‌ترین اعتضاب، چرم سیاسی محسوب می‌شود، منطقی است که هر مبارزه اقتصادی، به یک مبارزه سیاسی تبدیل گردد.

علاوه بر این وقتی عکس قضیه را بررسی می‌بینیم که نخستین بروز انقلاب سیاسی، یک تسویه‌حساب عمومی میان طبقه کارگر روسیه و کارفرمایان را به دنبال داشت؛ این نیز همینطور نتیجه سادهٔ شرایطی بود که طبقه کارگر روسیه تا آن موقع در آن قرار داشت؛ یک استاندارد بسیار پایین زندگی، بی‌آنکه حتی یکبار در یک مبارزه اقتصادی منفرد برای بهبود شرایطش شرکت کرده باشد. پرولتاریای روسیه در وهله نخست باید تا اندازه‌ای خودش را از این شرایط رقت‌انگیز خلاص می‌کرد، ولی عجیب آن است که بمحض وزیدن نخستین نسیم مطبوع انقلاب در آسمان تیره استبداد، مشتاقانه و با شور جوانانه خود را وقف انقلاب کرد.

و سرانجام جریان توفانی انقلابی اعتضابات توده‌ای و نیز خصلت خودانگیختگی و شکل ابتدایی اعتضابات، از یک سو با عقب‌ماندگی سیاسی روسیه و ضرورت سرنگونی فوری حکومت مطلقه آسیایی توضیح داده می‌شود، و از سویی دیگر با فقدان سازمان و انصباط در پرولتاریای روسیه. در کشوری [مثل آلمان] که در آن طبقه کارگر ۳۰ سال تجربه زندگی سیاسی دارد، و از وجود یک حزب سوسیال دموکرات قدرتمند با ۳ میلیون عضو و ۲۵۰ هزار کادر برگزیده سازمانیافته در اتحادیه‌های کارگری بهره‌مند است، نه مبارزه سیاسی و نه اعتضاب توده‌ای نمی‌تواند همان خصوصیت توفانی و ابتدایی را بخود بگیرد که در یک کشور نیمه وحشی که جدیداً از قرون وسطاً به نظم بورژوازی مدرن پریده است. اینها برداشت‌های رایج آنانی است که مرحله پختگی شرایط اجتماعی یک کشور را از روی متن قوانین مکتوب آموخته‌اند.

بگذارید مسایل را به ترتیب مورد بررسی قرار دهیم. برای شروع خطاست که تاریخ شروع مبارزه اقتصادی در روسیه را آغاز انقلاب (۱۹۰۵) فرض بگیریم. در واقع اعتضابات و کشمکش بر سر مزد در خود روسیه از دهه ۹۰ قرن ۱۹ به بعد بطور فزاینده‌ای افزایش داشته و جزو دستورات روز بوده است. در لهستان روسیه حتی تاریخ این مبارزات به دهه ۸۰ می‌رسد که سرانجام حقوق شهروندی را برای کارگران به ارمغان آورد. البته اعتضاب‌ها غالباً اقدامات وحشیانه پلیس را بدنبال می‌آوردن، ولی علیرغم این پدیده‌هایی روزمره بودند. برای مثال هم در ورشو و هم در لوذز، در اوایل ۱۸۹۱، صندوق اعتضاب قابل توجهی وجود داشت و در همین سالها چنان اشتیاق زیادی برای فعالیت اتحادیه‌ای دیده می‌شد که توهم "بهبود اوضاع" اقتصادی را برای مدت زمان کوتاهی در لهستان ایجاد کرد؛ توهمی که چند سال بعدتر در پترزبورگ و بقیه روسیه حاکم شد.<sup>49</sup>

<sup>49</sup> زیرنویس رزا لوکزامبورگ (R.L.) مخفف رزا لوکزامبورگ است: «از اینرو این یک خطای آشکار از جانب رفیق رولاند-هوست (Roland-Holst) بود که در پیشگفتارش بر ترجمه روسی نوشته: "پرولتاریا (در روسیه ، R.L.) از بدو پیدایش صنعت بزرگ با اعتضاب توده ای آشنا بود آنهم به این دلیل ساده که اعتضابات جزئی، تحت فشار سیاسی استبداد سیاسی غیرممکن بودند."

به همین ترتیب در رابطه با این برداشت که سطح زندگی پرولتاریا در امپراتوری تزاری پیش از انقلاب در حد یک گدا بود، کاملاً اغراق شده است. آن لایه از کارگران که در صنایع بزرگ و در شهرهای پرجمعیت مشغول بکار بودند و فعال‌ترین و غیورترین لایه کارگری را در مبارزات اقتصادی و همچنین سیاسی تشکیل می‌دادند، تا آنجایی که به شرایط مادی زندگی برمی‌گردد، سطح استاندارد زندگی‌شان چندان پایین‌تر از قشر همدمی‌فشن در پرولتاریای آلمان نبود؛ و در بعضی مشاغل، در اینجا و آنجا، مزد دریافتی‌شان برابر با آلمان و حتی بالاتر بود. و در رابطه با زمان کار باید گفت که اختلاف چندان زیادی میان ساعات کار روزانه در صنایع بزرگ روسیه و آلمان دیده نمی‌شود. به همین ترتیب این تصویر فرضی که شرایط مادی و فرهنگی طبقه کارگر روسیه برده‌وار بود، بی‌پایه و بدور از واقعیت است. همانطور که نشان داده خواهد شد این برداشت با واقعیات خود انقلاب و نقش بر جسته‌ای که پرولتاریا در آن ایفا کرد، متناقض است. با گذایان نمی‌شود انقلابی با این درجه از پختگی سیاسی و ذکاوت فکری انجام داد. کارگران صنعتی سن پترزبورگ و ورشو، مسکو و اوDSA که در صف اول مبارزه ایستاده اند، بلحاظ فرهنگی و فکری بسیار نزدیکتر به تیپ اروپای غربی بودند که به تصویر آنها بی‌می‌رسد که پارلمانتاریسم بورژوازی و سبک کار قانون‌گرایی اتحادیه‌ای را ضروری و حتی تنها آموزشکده فرهنگی پرولتاریا می‌دانند. توسعه کاپیتالیستی وسیع و مدرن روسیه و تاثیرات فکری سویاپل دموکراسی در ۱۵ سال گذشته، که مبارزات اقتصادی را تشویق و هدایت کرده، کار فرهنگی مهمی انجام داده است، بی‌آنکه از ضمانت‌های بیرونی نظم حقوقی بورژوازی برخوردار باشد.

از سوی دیگر اگر کمی بیشتر روی سطح زندگی واقعی کارگران آلمان دقیق شویم، تفاوت میان کارگر روسی و آلمانی حتی کمتر جلوه خواهد کرد. اعتراض توده‌ای عظیم روسیه، از همان ابتداء، وسیع‌ترین لایه‌های پرولتاریا را بمیدان آورد و آنها را به تب و تاب مبارزه اقتصادی کشاند. اما آیا در آلمان بخش‌های ناآگاه کارگران که نور گرم اتحادیه‌های کارگری بندرت به آنها تابیده وجود ندارند، لایه‌هایی که تا به امروز هرگز از طریق مبارزه روزانه برای افزایش مزد، برای خاتمه‌دادن به برگی اجتماعی‌شان تلاش نکرده باشند؟

اجازه بدھید به مسئله **فقیر معدنچیان** [آلمن] بپردازیم. در یک روز کاری، در فضای سرده‌یکنواخت پارلمانی آلمان – درست مثل سایر کشورها و حتی در ال دورا دو (El Dorado)<sup>50</sup> یا بهشت اتحادیه‌های کارگری یعنی بریتانیای کبیر، مبارزه کارگران معدن بر سر مزد، بندرت در قالبی بغیر از فوران خشم گاه به گاهی – یعنی اعتراض توده‌ای تیپیک از پایین و ابتدایی – خود را بروز می‌دهد. این امر به تنها بی‌نیاز نشان می‌دهد که تضاد میان کار و سرمایه بقدرتی تندوتیز و خشن شده که اجازه پیدا نمی‌کند تا در کشاورزی مبارزات کاملاً سیستماتیک و جزئی اتحادیه‌ای خرد شود. سیه‌بدبختی معدنچیان با خاک انفجارآمیزش – که حتی در موقع "عادی" مرکز توفان خشونت‌های عظیم است – باید در جریان یک مبارزه سویاپلیستی اقتصادی خشونت‌بار سریعاً منفجر شود، آنهم با بکارگیری هرگونه اقدامات توده‌ای

(Neue Zeit, 1906 nr 33) حال آنکه قضیه بر عکس بود. سخنگوی اتحادیه‌های کارگری در در پترزبورگ، در گزارش خود به دومنی کنگره اتحادیه‌های کارگری روسیه، در فوریه ۱۹۰۶، در مقمه‌اش اظهار داشت: "با توجه به ترکیب کنفرانس لزومنی نیست تأکید شود که جنبش اتحادیه کارگری ما برخلاف ادعای بعضی‌ها – از دوره "لیبرالی" شاهزاده سوتیوپولک‌میرسکی Swiatopolk-Mirski (در سال ۱۹۰۴، R.L.) یا ۲۲ ژانویه شروع نشد. جنبش اتحادیه‌های ریشه‌های عمیق‌تری دارد و به شکل تدقیک‌ناپذیری با کل گشته‌جنبش کارگری ما در هم تبیین شده است. اتحادیه‌های ما صرفاً سازمانهای جدیدی برای هدایت مبارزات اقتصادی هستند که پرولتاریای روسیه از یک دهه پیش به اجرا گذاشته است. بدون تأمل زیاده از حد بر این تاریخچه، می‌شود گفت که مبارزات اقتصادی کارگران پترزبورگ، پس از اعتراض مشهور سالهای ۱۸۹۶ و ۱۸۹۷، اشکال سازمان‌یافته‌ای یافت. هدایت این مبارزه که با توفیق در هدایت مبارزه سیاسی همراه بود، به وظیفه سازمان سویاپل دموکرات یعنی "اتحادیه مبارزاتی پترزبورگ برای آزادی طبقه کارگر" بدل شد که پس از کنفرانس مارس ۱۸۹۸، به "کمیته پترزبورگ حزب کارگران سویاپلیست روسیه" تغییر نام داد. آنها سیستم پیچیده‌ای از سازمانهای کارخانه، منطقه و حومه ایجاد کردند که از طریق رشته‌های بی‌شماری، مدیریت [رهبری] مرکزی را به توده‌های کارگران وصل می‌کردند و این امکان را فراهم می‌آورند تا با استفاده از اعلامیه نسبت به همه نیازهای جمعیت شاغل و اکنش نشان دهند. این فرنستهایی را برای حمایت و رهبری اعتضابات فراهم کرد."»<sup>50</sup>

سیاسی طبقه کارگر، و از طریق تکان‌های ناگهانی و خشونت‌آمیزی که تعادل آنی زندگی اجتماعی روزمره را بهم‌می‌زند.

بازم پیش‌تر برویم و به مسئله فقیر کارگران نساجی بپردازیم. در اینجا نیز مبارزهٔ تلح و عموماً بی‌ثمر بر سر مزدکه هر چند سال یکبار در ۹۵تلند پامی گرفت، فقط نشانه ضعیفی از شدت انفجار توده متراکم عظیم برگان علیه تراست‌های سرمایه‌نсاجی است که می‌باید در طی یک آشوب سیاسی، در طی یک اقدام توده‌ای جسورانه و قدرتمند پرولتاریایی آلمان صورت بگیرد. بازم اجازه بدھید که به فقیر کارگران قطعه کارخانگی، دوزنگان لباسهای آماده و کارگران برق بپردازیم. اینها مراکز واقعی توفان هستند و در موقع عادی بندرت در مبارزه شرکت می‌کنند با این حال بدنبال هر اختلالی که در محیط سیاسی آلمان رُخ می‌دهد – به احتمال قریب به یقین – مبارزه اقتصادی خشونت‌باری برآ می‌اندازند؛ و هر چقدر در دوران آرامش کمتر مبارزه کنند و هر چقدر ناموفق تر مبارزه کنند، زیر فشار و جبر وحشیانه تر سرمایه باید بازگردند تا دندان‌شان را بر یوغ بردۀ‌داری بفسارند.

اما حالا همه آن شاخه‌های بزرگ پرولتاریا را باید بحساب آورد که وقتی اوضاع در آلمان "عادی" است، احتمالاً نمی‌توانند از هر فرصتی برای مبارزه اقتصادی صلح آمیز بمنظور بهبود شرایط‌شان استفاده کنند و در عمل از حق تشکل بی‌بهره مانده‌اند. اولین و مهمترین مورد مثال ما، فقیر خیره کننده مستخدمین راه‌آهن و پست است. شرایط این کارگران دولتی در بحبوحه دولت مشروطه پارلمانی آلمان، مشابه شرایط کارگران روسیه است؛ با این توضیح که شرایط کارگران دولتی در دوره شکوفایی استبداد تزاری مدنظر است. در اعتراض عظیم اکتبر ۱۹۰۵، کارگران راه‌آهن روسیه استبدادی، از نظر آزادیهای اجتماعی و اقتصادی جنبش‌شان، یک سر و گردن از همقطاران آلمانی‌شان بالاتر بودند. مستخدمین راه‌آهن و پست روسیه، در عمل حق تشکل را در جریان همان توفان بدست آوردند و با آنکه دادگاه پشت دادگاه تشکیل می‌شد و مجازات کارگران به روای عادی بدل شده بود، با اینحال مقامات مربوطه نتوانستند بر اتحاد درونی کارگران تاثیر منفی بگذارند.

اما اگر کسی تصور کند که بواسطه سلطه ارجاع آلمانی، اطاعت برده‌وار مستخدمین راه‌آهن و پست آلمان تا ابد تداوم خواهد داشت و همچون تخته سنگی سخت، شکاف برخواهد داشت، محاسبه روانشناختی غلطی کرده‌است. حتی با وجودی که رهبران اتحادیه‌های کارگری آنچنان با شرایط موجود خوگرفته‌اند – که به این لکه ننگ که تقریباً در اروپا بی‌همتا است وقوع نمی‌گذارند – و نتایج مبارزات اتحادیه‌ای در آلمان را کاملاً رضایتبخش تلقی می‌کنند، پس نارضایتی عمیق و دیرینه بجا مانده از سالهای سرکوب برگان دولتی متحد، لزوماً راهش را در خیزش عمومی بهمراه کارگران صنعتی می‌یابد. وقتی آوانگارد [پیشتاب] صنعتی پرولتاریا به اعتراض توده‌ای متولّ می‌شود تا به حقوق سیاسی جدیدی دست یابد و یا از حقوق فعلی اش دفاع کند، آنوقت است که ارتش عظیم مستخدمین راه‌آهن و پست ضرورتاً به شرایط شرم آور ویژه خویش خواهد اندیشید و عاقبت چشم‌ش را از خواب خواهد گشود و برای آزادی خود از سهم اضافه‌ای که از استبداد روسی بخصوص برایش در آلمان ذخیره شده، پیاخواهد خواست.

آن برداشت فاضلانه که جنبش‌های عظیم مردمی را براساس نقشه و دستورالعمل می‌فهمد، به برخورداری مستخدمین راه‌آهن از حق تشکل، بمثابة پیش‌شرط ضروری برای حتی "جرأت فکر کردن" به اعتراض توده‌ای در آلمان می‌نگرد. حال آنکه جریان واقعی و طبیعی حوادث صرفاً خلاف این را نشان می‌دهد: فقط از یک اقدام اعتراض توده‌ای خودانگیخته و قدرتمند است که حق تشکل برای کارگران راه‌آهن آلمان و نیز مستخدمین پست می‌تواند متولد شود. مسایلی که در شرایط کنونی آلمان غیرقابل حل جلوه می‌کنند، ناگهان پاسخ‌شان را زیر فشار اقدام توده‌ای عمومی سیاسی پرولتاریا خواهند یافت.

و در خاتمه بزرگتر و مهم‌تر از همه: **مسئله فقر کارگران کشاورزی**. اگر اتحادیه‌های کارگری بریتانیا فقط از کارگران صنعتی تشکیل شده، این امر با توجه به خصوصیت ویژه اقتصاد ملی بریتانیا و نقش بی‌اهمیتی که کشاورزی در مجموع، در حیات اقتصادی بریتانیا ایفا می‌کند، کاملاً قابل فهم است. در آلمان یک سازمان اتحادیه کارگری، هرچند هم که خیلی خوب سازمانیافته باشد، اگر صرفاً دربرگیرنده کارگران صنعتی باشد و به ارتش عظیم کارگران کشاورزی دسترسی نداشته باشد، صرفاً تصویر ضعیف و ناقصی از شرایط پرولتاریا ارائه خواهد داد. این برداشت که شرایط در کشور بلا تغییر و بی‌تحرک است و تلاش خستگی ناپذیر سوسیال دموکراتها برای آموزش کارگران – و حتی مهم‌تر کل سیاست‌های درون طبقاتی آلمان – قادر به تحلیل بردن انفعالی ظاهری کارگران کشاورزی نیست و هر اقدام طبقاتی عمومی پرولتاریای آلمان، برای هر هدفی که اتخاذ شود، قادر نخواهد بود که پرولتاریای روستایی را نیز با خود به درون کشمکش‌ها بکشاند، یک توهم مهلك است.

به همین ترتیب خواهیم دید که تصور برتری باصطلاح اقتصادی پرولتاریای آلمان بر پرولتاریای روسیه بطور قابل ملاحظه‌ای تغییر خواهد کرد، به محض اینکه نگاهمان را از آمار ارائه شده توسط اتحادیه‌های کارگری صنایع و ادارات برداریم و متوجه گروههای عظیم پرولتاریایی کنیم که تماماً بیرون از اتحادیه‌ها مشغول مبارزه هستند، و یا آنها یی که شرایط ویژه اقتصادی شان این اجراه را نمی‌دهد تا به زور به چارچوبِ تنگ جنگ‌های پراکنده چریکی روزمره اتحادیه‌ای داخل شوند. آن موقع است که قامروهای تازه‌ای را یکی بعد از دیگری رویت خواهیم کرد که در آنها تیزی آتناگونیسم‌ها [تضادها] به بالاترین حد خود می‌رسند، و مواد قابل اشتعال فراوان تلابنار می‌شوند، و در آنجاست که مقدار زیادی "استبداد روسی" در عریانترین شکلش یافت می‌شود، و در آنجاست که بلحاظ اقتصادی، باید ابتدایی‌ترین تسویه حسابها صورت بگیرد.

پس در یک اعتراض توده‌ای سیاسی عمومی پرولتری، ضرورتاً، همه این بدھی‌های پرداخت نشده از سیستم حاکم مطالبه خواهد شد. اعتراضاتی که بطور ساختگی توسط پرولتاریای شهری، آنهم برای یکبار، ترتیب داده می‌شوند، و یک اعتراض توده‌ای که بر اساس دیسیپلین پامی گیرد و با تکان‌های چوب ارگان رهبری حزب هدایت می‌شود، بخش عظیمی از توده‌های مردم را با خونسردی و بی‌تفاوتوی کنار خواهد گذاشت. حال آنکه یک اقدام ستیزه‌جویانه بی‌پروا و قدرتمند پرولتاریای صنعتی که در شرایط انقلابی زاده می‌شود، مطمئناً باید بر پایین‌ترین لایه‌ها تاثیر بگذارد و نهایتاً همه آنها را که در موقع عادی، بیرون از نبرد روزمره اتحادیه‌ای ایستاده‌اند، بدرون مبارزه اقتصادی توفانی عمومی می‌کشانند.

اما وقتی به بخش پیش‌تار سازمانیافته پرولتاریای صنعتی آلمان برمی‌گردیم، و از دیگر سو، اهداف مبارزه اقتصادی طبقه کارگر روسیه را در نظر مجسم می‌کنیم، ابداً تمایلی به کم بها دادن به مسائل نوجوانان [پرولتاریای روسیه] وجود نخواهد داشت، همان‌طوریکه قدیمی‌ترین اتحادیه‌های کارگری آلمان کردند. در نتیجه مهم‌ترین مطالبه عمومی اعتراضات روسیه از ۲۲ ژانویه به بعد – یعنی ۸ ساعت کار روزانه – برای پرولتاریای آلمان مطمئناً نه یک پلاتفرم غیرقابل دسترس بلکه بیشتر یک آرمان دور و دست‌نیافتنی بود. این امر در مبارزه علیه حق "ارباب خانه"، در مبارزه برای ترویج کمیته‌های کارگران در کلیه کارخانه‌ها، برای الغای قطعه کاری، برای الغای کارهای دستی در خانه، برای رعایت کامل تعطیلی روز یکشنبه و برای برسیت شناختن حق تشکل نیز صادق است. بله در یک بررسی دقیقترا، کلیه اهداف اقتصادی مبارزه پرولتاریای روسیه برای پرولتاریای آلمان نیز خیلی واقعی جلوه می‌کند و روی نقاط بسیار مهمی در زندگی کارگران انگشت می‌گذارد. بنابراین لزوماً به اینجا میانجامد که اعتراض توده‌ای سیاسی مغض که ترجیح داده می‌شود، در آلمان به یک نقشهٔ تئوریک صرف و بیجان تبدیل می‌گردد. اگر اعتراضات توده‌ای بطور

طبیعی از یک غلیان انقلابی قوی ناشی شوند، همانقدر طبیعی – دقیقاً مثل روسیه – میتوانند به یک دورهٔ کامل از مبارزات پایه‌ای و اولیهٔ اقتصادی تغییر یابند. از اینرو ترس رهبران اتحادیه‌های کارگری این است که مبارزه برای منافع اقتصادی در یک دورهٔ از سطیز سیاسی توفانی، در دورهٔ اعتراضات توده‌ای، می‌تواند بسادگی کنار زده شود و سرکوب گردد؛ متکی بر برداشتی است بی‌پایه و بچگانه از سیر حوادث.

همینطور یک دورهٔ انقلابی در آلمان می‌تواند بگونه‌ای خصوصیت مبارزهٔ اتحادیه‌ای را تغییر دهد و تواناییهای بالقوه‌اش را تا به آن حد تکامل بخشد که در مقایسه با آن، نزاع چریکی فعلی اتحادیه‌ها، بازی بچگانه جلوه کند. و از طرف دیگر از این توفان اقتصادی اولیهٔ اعتراضات توده‌ای است که مبارزه سیاسی یک نیرو و قدرت تازه می‌گیرد. تاثیر و تأثیرات متقابل مبارزه اقتصادی و سیاسی که سرچشمهٔ اصلی اعتراضات کنونی در روسیه هستند و همزمان، مکانیسم تنظیم کننده عمل انقلابی پرولتاریا محسوب می‌شوند، طبیعتاً از شرایط خود آلمان نیز نتیجه خواهند شد.

## فصل ششم- همکاری کارگران سازمانیافتہ و غیرسازمانیافتہ لازمهٔ پیروزی

در این رابطه، مسئله سازمان و رابطه آن با بعضی اعتراض توده‌ای در آلمان، اساساً جنبهٔ دیگری بخود می‌گیرد.

برخورد خیلی از رهبران اتحادیه‌های کارگری به این مسئله را در مجموع می‌شود اینطور خلاصه کرد: "ما هنوز باند/زه کافی قوی نیستیم که برای آزمونی پراز سنتگلاخ مثل اعتراض توده‌ای خود را بخطر اندازیم." این موضع تا به اینجاش غیرقابل دفاع است؛ چون به روش صلح‌آمیز و از روی شمارش تعداد اعضا، غیرممکن است بتوان زمانی را تعیین کرد که پرولتاریا برای مبارزه "به اندازه کافی قوی" شده باشد. ۳۰ سال قبل اتحادیه‌های کارگری آلمان ۵۰ هزار نفر جمعیت داشتند. بدیهی است که با چنین رقمی، اعتراض توده‌ای در مقیاس فوق قابل تصور نبود. ۱۵ سال بعد اتحادیه‌های کارگری با ۲۳۷ هزار عضو، چهار برابر قویتر شده بودند. اما اگر آن موقع هم از رهبران اتحادیه‌های کارگری وقت سؤال می‌کردی که آیا سازمان پرولتاریا برای اقدام به اعتراض توده‌ای به اندازه کافی آماده است یا نه، مسلماً باز جواب‌شان این بود که هنوز راه درازی باقیست و مقدمتاً لازم است تا تعداد کارگران سازمانیافتہ در اتحادیه‌های کارگری به میلیون‌ها برسد.

امسال تعداد اعضا اتحادیه‌های کارگری به بالای ۲ میلیون نفر رسیده، با اینحال نظر رهبران اتحادیه هنوز همانی است که بود، و چه بسا تا آخر هم همینطور بلاطغیر بماند. برای اینان این یک فرض نگفته است که همه اعضای طبقه کارگر آلمان - تا آخرین مرد و زن - باید عضو سازمان شوند تا "به اندازه کافی قوی" گردد که بتواند برای اقدام به اعتراض توده‌ای ریسک کند؛ که آن موقع هم بنا به فرمولیندی قدیمی، احتمالاً اعتراض غیرضروری خواهد شد.<sup>۵۱</sup> با این وجود این تئوری یک اتوپی محض است؛ به این دلیل ساده که از یک تناقض درونی رنج می‌برد و گرفتار دور باطل است. [گفته می‌شود] کارگران پیش از آنکه بتوانند در مبارزه طبقاتی مستقیمی درگیر شوند، باید همه سازمان بایند. (حال آنکه) شرایط و وضعیت انکشاف کاپیتالیستی دولت بورژوایی، این را ناممکن کرده که کارگران بتوانند در یک روند طبیعی، بدون مبارزات طبقاتی توفانی در بخش‌های ویژه - یعنی بزرگترین‌ها، مهمترین‌ها، پایین‌ترین‌ها و تحت ستم‌ترین‌های سرمایه و دولت - اصلاً سازماندهی شوند. حتی در بریتانیا اتحادیه کارگری پس از یک سده کامل مبارزه خستگی‌ناپذیر و بدون هیچ‌گونه "احتلال" - بجز در مراحل ابتدایی جنبش چارتیستی - و بدون انجام خطاهای یا وسوسه‌های "انقلابیگری رومانتیک"، نتوانست بیش از اقلیتی از بخش‌های با درآمد بالاتر پرولتاریا را سازماندهی کند.

از طرف دیگر اتحادیه‌های کارگری، همانند سایر سازمانهای پیکارگر پرولتاریا، نمی‌توانند بقای خود را از راه دیگری بجز از طریق مبارزه حفظ کنند؛ البته نه از جنس مبارزه‌ای که میان موش و قورباغه در آب راکد دوره پارلمانی بورژوایی درمی‌گیرد، بلکه مبارزه‌ای که در دوره‌های پرتنش اعتراض توده‌ای پامی‌گیرد. این برداشت عقیم [جزمی] و مکانیکی-بورکراتیکی صرفا قادر است که مبارزه را بعنوان محصل سازمان - آنهم در مرحله خاصی از توانمندی‌اش - تصور کند. بر عکس در تبیین زنده و دیالکتیکی مسئله، این سازمان است که محصل مبارزه است. ما پیش‌تر نمونه خیلی برجسته‌اش را در روسیه دیدیم. در آنجا پرولتاریای تقریباً کاملاً غیرسازمان‌یافته موفق شد ظرف یک سال و نیم مبارزه انقلابی توفنده، شبکهٔ وسیعی از ضمایم سازمانی ایجاد کند. مثال دیگری از این نوع در تاریخچه خود اتحادیه کارگری آلمان است. در سال ۱۸۷۸ تعداد اعضا اتحادیه‌های کارگری حدود ۵۰ هزار نفر بود. براساس تئوری رهبران وقت - همانطور که بالاتر اظهار کردند - با این تعداد اعضا، این سازمان "به اندازه کافی" قوی نبود تا به یک مبارزه سیاسی خشن وارد شود. با این حال اتحادیه‌های کارگری علیرغم ضعف‌شان به مبارزه دست زدند، آنهم مبارزه علیه قانون

<sup>۵۱</sup> اشاره به این فرمولیندی که پیش‌تر بحث شد: اعتراض بدون داشتن سازمان قوی کارگری ممکن نیست، وققی هم که سازمان قدرتمند کارگری داشتی احتیاجی به اعتراض نداری.

ضدسوسیالیستی، و نشان دادند که "به اندازه کافی قوی" هستند که نه تنها مبارزه را به پیروزی برسانند بلکه قدرتشان را ۵ برابر افزایش دهند؛ پس از لغو قانون ضدسوسیالیستی در سال ۱۸۹۱ تعداد اعضای شان به ۲۷۷,۶۵۹ نفر رسید. این حقیقت دارد که روش‌های بکار گرفته شده در مبارزه علیه قانون ضدسوسیالیستی<sup>۵۲</sup>، یک پروسه مبارزاتی بی‌وقفه، صلح‌آمیز و زنبور عسلی [منظمه و خستگی ناپذیر] نبود: آنها در اولین نبردشان با شکست مطلق روپرور شدند، اما با موج بعدی دوباره پیاخته شدند و مبارزه تازه‌ای را از سر گرفتند. این دقیقاً همان طریقه رشد ویژه سازمانهای طبقه پرولتاریاست: آزموده شدن در مبارزه و پیشروی با قدرت بیشتر.

با بررسی دقیق‌تر شرایط آلمان و شرایط بخش‌های مختلف طبقه کارگر، روشن می‌شود که دوره‌آتی از مبارزات توده‌ای سیاسی توفانی با تهدید مخاطره‌آمیز سقوط اتحادیه‌های کارگری آلمان همراه نخواهد بود، بلکه بر عکس چشم‌اندازهای غیرمنتظره‌ای از گستردگی قلمرو قدرتشان گشوده خواهد شد، که با جهش‌ها و جست‌و خیزهای سریعاً به پیش خواهد رفت. اما مسئله هنوز جنبه دیگری دارد. طرح راه‌اندازی اعتصابات توده‌ای فقط با کارگران سازمان یافته، به عنوان یک اقدام طبقاتی سیاسی جدی، صرفاً و مطلقاً مأیوس‌کننده است. اگر قرار است که اعتراض توده‌ای یا حتی اعتصابات توده‌ای و نیز مبارزات توده‌ای موفقیت‌آمیز باشند، باید که به جنبش‌های واقعی تبدیل شوند، یعنی باید وسیع‌ترین بخش‌های پرولتاریا به نبرد کشانده شوند. هم اکنون در شکل پارلمانی، قدرت مبارزه طبقاتی پرولتاریا نه در نزد گروه کوچک و سازمانی‌افته بلکه در نزد گروههای غیرسازمانی‌یافته‌ای است که در اطراف پرولتاریای واجد ذهنیت انقلابی گردآمده‌اند. اگر سوسیال دموکراتها صرفاً با چندصدهزار رای اعضای سازمانی‌یافته‌شان وارد مبارزه انتخاباتی شوند، صرفاً خودشان را به بی‌تأثیری محکوم خواهند کرد. و اگرچه تمایل سوسیال دموکراسی بر این است که تا حد ممکن همه ارتش عظیم رای دهنده‌گانش را به سازمان حزبی بکشاند، اما توده رای دهنده‌گانش – پس از ۳۰ سال تجربه سیاستهای سوسیال دموکراسی – از طریق رشید سازمان حزبی افزایش پیدا نکرده است؛ بلکه بر عکس، بخش‌های جدید پرولتاریا که فی الحال از طریق مبارزه انتخاباتی پیروزی را از آن خود کرده، نقش خاک حاصلخیز را برای بذر آتی سازمان ایفا کرده است. در اینجا سازمان، سپاهیان مبارزه را فراهم نکرد، بلکه مبارزه – با درجه‌ای از رشید فزاینده خود – نیروی انسانی سازمان را تامین کرد.

بدرجهٔ خیلی زیادی، ظاهراً این امر بیشتر در مورد اقدام توده‌ای سیاسی مستقیم صادق است تا مبارزات پارلمانی. اگر سوسیال دموکراتها، بمثابة هسته‌های سازمانی‌افته طبقه کارگر، مهمترین پیشتازان کل بدنۀ کارگران هستند و اگر شفافیت سیاسی، قدرت، و وحدت جنبش کارگری از دل این سازمان سرچشمه می‌گیرد، بنابراین مجاز نیست که جنبش طبقاتی پرولتاریا را بعنوان جنبش اقلیت سازمانی‌افته تصور کنیم. هر مبارزه طبقاتی عظیم و واقعی باید متنکی بر حمایت و همکاری وسیع‌ترین توده‌ها باشد؛ یک استراتژی مبارزه طبقاتی که روی این همکاری حساب نکند، بلکه براساس ایدهٔ پیشروی از پیش برنامه‌ریزی شده بخش کوچک و ورزیده پرولتاریا پایه‌ریزی شده باشد، از پیش محکوم به شکستِ رقت‌انگیز است.

از اینرو احتمالاً نمی‌شود اعتصابات توده‌ای و مبارزات توده‌ای سیاسی را صرفاً بتوسط کارگران سازمان یافته – در سراسر آلمان – انجام داد؛ همینطور نمی‌توان آنها را از روی نحوهٔ "هدایت" منظم کمیته مرکزی حزب ارزیابی نمود. در این مورد نیز دقیقاً مثل روسیه آنها چندان وابسته به "انضباط" و "آزمودگی" و نیز مراعات بیشترین احتیاط برای تنظیم

<sup>۵۲</sup> «قانون ضد سوسیالیستی» در امپراتوری آلمان، در سال ۱۸۷۸، توسط صدراعظم وقت، اُتو فون بیسمارک، علیه سوسیالیست‌ها وضع شد. این قانون ابتدا برای مدت دو سال در نظر گرفته شده بود، اما چندین بار تجدید شد و ۱۲ سال بطول انجامید. بنا به این قانون، فعالیت کلیه سازمانها و احزاب سوسیالیستی ممنوع شد و تبلیغ و ترویج آثار سوسیالیستی قدغن اعلام گردید.

پیشابیش حمایت‌ها و هزینه‌ها نیستند، بلکه متنکی بر اقدام طبقاتی قاطع و واقعاً انقلابی هستند که قادر خواهد بود تا وسیع‌ترین حلقه‌های کارگران سازمان نیافته را متناسب با روحیات و شرایط‌شان جذب و به مبارزه بکشاند.

بهای زیادی دادن به نقش سازمان‌ها در مبارزه طبقاتی پرولتاریا، و یا ارزیابی نادرست از نقش سازمان‌ها، معمولاً با کم بها دادن به توده پرولتاریای غیرسازمان‌یافته و پختگی سیاسی شان تقویت می‌شود. در یک دوره انقلابی، در توفان مبارزات طبقاتی عظیم و درهم‌برهم، همه تاثیرات آموزشی مربوط به رشد کاپیتالیستی شتابان و نیز نقش تاثیرگذار سوسيال دموکراسی، ابتدا خود را در وسیع‌ترین بخش‌های مردم نشان می‌دهد؛ همان‌ایی که در موقع عادی، در جداول سازمان‌یافته‌ها و حتی در آمار انتخاباتی رقمی بحساب نمی‌آیند.

در روسیه دیدیم که ظرف تقریباً دو سال یک اقدام عمومی عظیم پرولتاریا توانست از کوچکترین کشمکش جزئی میان کارگران و کارفرمایان پاگیرد و یا بدنبالی بی‌اهمیت‌ترین اقدام بی‌رحمانه ارگان‌های حکومتی آغاز گردد. البته همه اینها را می‌بینند و می‌پذیرند که دلیلش این بود که در روسیه، "انقلاب" اتفاق افتاد. اما این یعنی چه؟ معناش این است که احساس طبقاتی و غریزه طبقاتی در پرولتاریای روسیه زنده و بسیار فعال است، بنحویکه هر مسئله جزئی را که به هر گروه کوچک از کارگران ربط می‌یابد، فوراً بمثابه یک مسئله عمومی و یک امر طبقاتی تلقی می‌کند و نتیجتاً متحداً و سریعاً – با سرعت برق – نسبت به آن واکنش نشان می‌دهد. در حالیکه در آلمان، فرانسه، ایتالیا و هلند خشن‌ترین درگیریهای اتحادیه‌های کارگری بندرت به یک اقدام عمومی طبقه کارگر تبدیل می‌شود – وقتی هم بشود تنها بخش سازمان‌یافته در آن فعال می‌گردد – در روسیه کوچکترین کشمکش به یک توفان بدل می‌شود. این معنایی جز این ندارد – اگرچه ممکن است فعلاً پارادوکسیک بنظر برسد – که غریزه طبقاتی پرولتاریای روسیه که جوانترین، آموزش ندیده‌ترین کم‌سوادترین و سازمان‌یافته‌ترین است، بی‌نهایت قویتر از طبقه کارگر سازمان‌یافته، آموزش دیده و آگاه آلمان (یا سایر کشورهای اروپای غربی) است. ولی این نباید بحساب فضليت "جوانی، خسته‌ناپذیری شرقی"، آنهم در برابر "تبالی غربی" گذاشته شود، بلکه نتیجه مستقیم اقدام توده‌ای انقلابی است.

در رابطه با کارگران آلمانی آگاه، باید خاطرنشان کرد که آگاهی طبقاتی‌ای که توسط سوسيال دموکراتها در آنان کاشته و نشانده شده، تئوریک و راکد است: یعنی در دوره حاکمیت پارلمانتاریسم بورژوازی، قاعده‌تا نمی‌تواند بطور فعال در اقدام توده‌ای دخالت کند؛ بیشتر یک جمعبندی ایده‌آل است که از چهارصد اقدام موازی حوزه انتخاباتی در طول مبارزه انتخاباتی، تعداد زیادی اعتصابات اقتصادی جزئی و چیزهای مشابه اینها استنتاج شده است. در انقلاب وقتی توده‌ها خودشان در صحنه نبرد سیاسی حضور پیدا می‌کنند، این آگاهی طبقاتی، عملی و فعال می‌شود. به همین خاطر یکسال انقلاب، "تعلیمی" به پرولتاریای روسیه می‌دهد که ۳۰ سال مبارزه پارلمانی و اتحادیه‌ای نتوانسته بطور ساختگی برای پرولتاریای آلمان فراهم کند. البته شدت این احساس طبقاتی زنده و فعال پرولتاریا، پس از پایان دوره انقلاب و سربرآوردن دولت مشروطه پارلمانی بورژوازی بطور قابل ملاحظه‌ای فروکش خواهد کرد و یا به وضعیت نهفته و درونی تغییر شکل خواهد داد.

از سوی دیگر تقریباً اطمینان می‌شود گفت که آن احساس انقلابی طبقاتی زنده، با توانایی اقدامش، بر وسیع‌ترین و پایین‌ترین لایه‌های پرولتاریای آلمان، تاثیر خود را خواهد گذاشت و در دوره فعالیت سیاسی شدید که با کار بیشتر، سریعتر و عمیق‌تر و پرانرژی تر آموزش‌دهی سیاسی سوسيال دموکراتها همراه است، قویتر خواهد شد. این کار آموزش‌دهی و آن تاثیرات تهییجی و انقلابی کل سیاست کنونی در آلمان، در شرایطی خود را نشان خواهد داد که همه گروههایی که در حال حاضر از سر حماقت سیاسی آشکارشان، شدیداً به تمام تلاش‌های سازمان‌یافته سوسيال دموکراتها و اتحادیه‌های کارگری بی‌اعتنای هستند، در یک دوره انقلابی جدی، بطور ناگهانی، پشت پرچم سوسيال

دموکراسی راه بیافتند. یک دوره انقلابی شش ماهه، کار آموزشی – تمرینی این توده‌های هنوز سازمان نیافته را تکمیل خواهد کرد؛ کاری که یک دهه تظاهرات عمومی و توزیع اعلامیه قادر به انجامش نیست. و وقتی شرایط آلمان به مرحله تعیین‌کننده‌اش در چنین دوره‌ای رسید، بخش‌هایی که غیرسازمان‌یافته‌اند و از صفت عقب‌مانده‌اند، در جریان مبارزه ثابت خواهند کرد که رادیکال‌ترین، بی‌پرواترین عناصر هستند و نه توده‌ای که باید دائماً به دنبال کشیده شوند. تا آنجایی که به اعتراض توده‌ای در آلمان بر می‌گردد، مطمئناً این کارگران بخوبی سازمان‌یافته – و با اطمینان بیشتر چاچی‌ها – نخواهند بود که بزرگترین ظرفیت را برای اقدام عملی نشان خواهند داد، بلکه این کارگران قادر سازمانده‌ی و حتی بد سازمانده‌ی شده – مثل معدن‌چیان، کارگران نساجی و چه بسا کارگران کشاورزی – هستند که این توان را بنمایش خواهند گذاشت.

به این ترتیب ما در رابطه با وظایف عمدۀ جهت‌دهی و نقش سوسيال دموکراسی در اعتراضات توده‌ای در آلمان، به همان استنتاجاتی می‌رسیم که در آنالیزم از رُخدادها در روسیه رسیده بودیم. حالا اگر آن طرح فضل‌فروشانه اعتراض اعتراضی را که بطور ساختگی و با فرمان احزاب و اتحادیه‌های کارگری برپا می‌شوند، رها کنیم و به تصویر زنده از جنبش مردم برگردیم که با انرژی ابتدایی، و برخاسته از انبساط تضاد‌های طبقاتی و شرایط سیاسی پامی‌گیرند – جنبشی که هم بلحاظ سیاسی و همچنین اقتصادی به مبارزات توده‌ای و اعتراضات توده‌ای می‌انجامد – آشکار می‌گردد که وظیفه سوسيال دموکراسی تدارک تکنیکی و هدایت اعتراضات توده‌ای نیست، بلکه اولین و مهمترین وظیفه‌اش، *رهبری سیاسی* کل جنبش است.

سوسيال دموکراتها روشن‌بین‌ترین و بلحاظ طبقاتی، آگاه‌ترین پیشناذان پرولتاریا هستند. آنها نمی‌توانند و جرأت هم نمی‌کنند تا به سبک سرنوشت‌گرایان، دست به سینه، منتظر ظهور "موقعیت انقلابی" و جنبش خودانگیخته مردم که از ابرها به زمین خواهد افتاد، بنشینند. بر عکس آنها اینک باید همچون همیشه، به تکامل چیزها سرعت ببخشد و بکوشند تا به رخدادها شتاب بدهنند. اما این کار را نمی‌توان با صدور ناگهانی "شعار" اعتراض توده‌ای، آنهم دلبخواهی در وقت‌وبی وقت انجام داد، بلکه می‌توان در اولین و مهمترین قدم، برای وسیع‌ترین افشار پرولتاریا، تبیین روشنی از ظهور اجتناب‌ناپذیر دوره انقلابی، و *عوامل اجتماعی* درونی‌ای که آنرا شکل می‌دهند و *نتایج سیاسی* آن بدست داد. اگر باید که وسیع‌ترین لایه‌های پرولتاریا جذب یک اقدام توده‌ای سیاسی موردنظر سوسيال دموکراتها شوند، و یا بر عکس، اگر سوسيال دموکراتها باید که رهبری واقعی جنبش توده‌ای را کسب و حفظ کنند – اگر به *معنای سیاسی* کلمه، به گردانندگان کل جنبش تبدیل شوند – پس باید که با نهایت وضوح، پیگیری و قاطعیت تاکتیک‌ها و اهداف‌شان را برای مرحله‌آتی مبارزه به اطلاع پرولتاریای آلمان برسانند.

## فصل هفتم- نقش اعتراض توده‌ای در انقلاب

تا به اینجا دیدیم که اعتراض توده‌ای در روسیه، معزوف یک محصول ساختگی تاکتیک‌های از پیش تعیین شده سوسيال دموکراتها نیست، بلکه یک پدیده تاریخی طبیعی است که بر شالودهٔ انقلاب فعلی پاگرفته است. حالا ببینیم در روسیه، کدام عوامل این شکل نوبن و فوق العادهٔ انقلاب را بوجود آورده‌اند؟

نخستین وظیفهٔ انقلاب [۱۹۰۵] روسیه، الغای استبداد و تاسیس یک کشور مشروطهٔ پارلمانی بورژوازی مدرن است؛ و بلحاظ شکل این دقیقاً مشابه همان چیزی که پیش از انقلاب مارس ۱۸۴۸ آلمان و انقلاب کبیر فرانسه در اوایل قرن ۱۸ قرار داشت. البته شرایط و محیط تاریخی‌ای که در آنها آن انقلاب‌های ظاهرآ مشابه بوقوع پیوستند، با وضعیت کنونی روسیه اساساً متفاوت بودند. پایه‌ای ترین اختلاف میان این انقلاب‌های بورژوازی در غرب و انقلاب بورژوازی حاضر در شرق این است که در فاصله بین این دو، چرخهٔ کاملی از اکتشاف کاپیتالیستی انجام پذیرفته است. و این توسعهٔ [تکامل] نه تنها کشورهای اروپای غربی بلکه روسیه استبدادی را نیز تسخیر کرده است. صنایع بزرگ با همه پیامدهایش – مثل تقسیمات طبقاتی مدرن، تقابلات اجتماعی حاد، زندگی مدرن در شهرهای بزرگ و ظهور پرولتاریای مدرن – در روسیه اشکال غالب هستند، و این یعنی اینکه، در تکامل اجتماعی روسیه، کاپیتالیسم شکل تعیین‌کنندهٔ تولید است. این شرایط تاریخی قابل توجه و متناقض از آنجا ناشی می‌شود که انقلاب بورژوازی، براساس تکالیف صوری خود، در وهلهٔ نخست بدست پرولتاریای مدرن و دارای آگاهی طبقاتی انجام خواهد پذیرفت، آنهم در یک فضای بین‌المللی که وجه مشخصه‌اش انحطاط دموکراسی بورژوازی است. حالا دیگر بورژوازی نیروی محركة انقلاب نیست، آنطوریکه در انقلاب‌های قبلی در غرب بود، که توده‌های پرولتاریای حل شده در درون تودهٔ خردببورژوا، گوشتِ دمِ توبِ ارتش بورژوازی را فراهم می‌کردند؛ حالا اما اوضاع بر عکس است، این پرولتاریای واحد آگاهی طبقاتی است که عنصر فعال و رهبری کننده است، حال آنکه بورژوازی بزرگ یا بطور علنی به موضع ضدانقلابی می‌غلطد و یا محافظه‌کار و لیبرال است؛ و تنها خرد بورژوازی روسیه و روشنفکران خرد بورژوازی شهری هستند که بطور قطع در اپوزیسیون باقی می‌مانند و حتی ذهنیت انقلابی پیدا می‌کنند.

اما پرولتاریای روسیه، که قرار است نقش رهبری انقلاب بورژوازی را ایفا کند، بدور از همه توهمندی دموکراسی بورژوازی و مسلح به آگاهی قویاً تکامل یافته نسبت به منافع طبقاتی ویژه‌اش، در نقطهٔ اوجِ تضاد میان سرمایه و کار، وارد کارزار می‌گردد. این شرایط متناقض، در این واقعیت بیان می‌شود که در این انقلاب بظاهر بورژوازی، تضاد جامعه بورژوازی با استبداد، تابع تضاد پرولتاریا با جامعه بورژوازی واقع می‌شود؛ یعنی اینکه مبارزهٔ پرولتاریا با جامعه بورژوازی، بطور همزمان و با ارزی برابر هم علیه استبداد و هم استثمار کاپیتالیستی به پیش می‌رود، و یعنی اینکه برنامهٔ مبارزهٔ انقلابی – به یک اندازه – بر آزادی سیاسی، خواست ۸ ساعت کار روزانه و تامین یک استاندارد انسانی از حیات مادی برای پرولتاریا تاکید می‌کند. این خصوصیت دوگانهٔ انقلاب روسیه خود را در وحدت تنگاتنگ مبارزه اقتصادی و سیاسی و در تأثیر متقابل شان بیان می‌کند – که دیدیم جزو خصلت رخدادهای روسیه است و بیان متناسبیش را در اعتراض توده‌ای می‌یابد.

در انقلاب بورژوازی پیشین که از یکطرف، آموزش سیاسی و رهبری توده‌های انقلابی با احزاب بورژوازی بود و از طرف دیگر، صرفاً مسئله سرنگونی حکومت کهنه مطرح بود، نبرد کوتاه‌مدت در باریکادها مناسب‌ترین شکل مبارزهٔ انقلابی بود. امروز طبقه کارگر در جریان مبارزهٔ انقلابی، باید خودش را آموزش بدهد، نیروهایش را بصف کند، و خودش را در جهتی هدایت کند که بتواند انقلاب را به همان شدت که علیه استثمار کاپیتالیستی به پیش می‌برد، علیه رژیم باستانی هدایت نماید. اعتراض توده‌ای که بمنزلهٔ وسیلهٔ طبیعی برای جذب توده‌ها، سازماندهی و آماده‌سازی

وسعی‌ترین لایه‌های پرولتاریا برای مبارزه انقلابی ظاهر می‌گردد، به همان اندازه نیز وسیله‌ای است برای تضعیف و سرنگونی قدرت دولتی کهنه، و به همچنین برای کنترل استثمار کاپیتالیستی. پرولتاریای صنعتی شهری هم‌اکنون روح انقلاب در روسیه است. اما برای آنکه پرولتاریا بتواند بمثابة توده، مبارزه سیاسی مستقیم را به پیش ببرد، باید که در وهله نخست به صورت یک توده متشکل درآید، و برای این منظور باید از کارخانه، کارگاه، معدن و ریخته‌گری خارج شود، و بر اتمیزه‌شدن و فرسایش تدریجی – که در زیر یوغ روزانه کاپیتالیسم بدان محکومند – فائق آید.

اعتراض توده‌ای اولین شکل طبیعی و غریزی هر مبارزه انقلابی عظیم پرولتاریاست که هرچه تضاد سرمایه با کار تکامل یافته‌تر می‌شود، به همان نسبت نیز اعتراضات توده‌ای باید موثرتر و قاطع‌تر بشوند. در انقلاب بورژوازی پیشین، شکل غالب مبارزه، جنگ باریکادی و درگیری علنی با نیروی مسلح دولتی بود، اما در شرایط انقلابی امروز، اینها صرفا نقاط اوج محسوب می‌شوند، و صرفا یک لحظه در پروسه مبارزه توده‌ای پرولتاری بحساب می‌آیند. به این ترتیب آنطور که اپرتونیستهای سوسیال دموکرات آلمان مثل برنشتاين‌ها، داویدها و غیره پیشگویی می‌کنند، در این شکل جدید انقلاب، به آن مرحله متمدنی که مبارزه طبقاتی تخفیف‌یافته رسیده ایم. حقیقت این است که این آغازان، مبارزه طبقاتی متمدن و خفیف دلخواه را در پرتو توهمنات دموکراتیک خرد بورژوازی می‌بینند – اینان باور دارند که مبارزه طبقاتی آب خواهد رفت و به یک مسابقه پارلمانی صرف بدل خواهد شد و مبارزه خیابانی بسادگی از بین خواهد رفت. تاریخ به شیوه عمیق‌تر و عالی‌تری، راه حل مسئله را در اعتراضات توده‌ای انقلابی یافته‌است که البته به هیچ‌وجه جایگزین جنگ خونین خیابانی نمی‌شود، و ضرورت آن انکار نمی‌گردد، ولی این نوع اقدامات، در دوره طولانی مبارزه سیاسی، تاحد لحظات بسیار کوتاه تقلیل داده‌می‌شوند و بطور همزمان، با دوره انقلابی و کار عظیم فرهنگی به معنای واقعی کلمه یکی می‌گردد؛ و این یعنی: ارتقای مادی و فکری کل طبقه کارگر از طریق "متمدن ساختن" اشکال بربمنشانه استثمار کاپیتالیستی.

از این‌رو معلوم می‌شود که اعتراض توده‌ای محصول ویژه روسیه نیست که از استبداد سرچشم‌به بگیرد، بلکه یک شکل بین‌المللی از مبارزه طبقاتی پرولتاریاست که از مرحله کنونی تکامل کاپیتالیستی و روابط طبقاتی نتیجه می‌شود. از این منظر سه انقلاب بورژوازی – انقلاب کبیر فرانسه، انقلاب مارس آلمان و انقلاب کنونی روسیه – زنجیر تکاملی ممتدی را می‌سازند که در آن می‌شود عروج و افول قرن کاپیتالیستی را دید. در انقلاب کبیر فرانسه، تضادهای درونی ابداً رشد نیافتند جامعه بورژوازی، میدانی برای یک دوره از مبارزات خشونت‌بار درازمدت فراهم کرد، و در طی آن، همه تضادهایی که برای نخستین بار در قلب انقلاب جوانه زده و بثمر نشسته بودند، بدور از هرگونه مانع و رادعی، در گرماگرم انقلاب، در قالب یک رادیکالیسم بی‌پروا طغیان کردند. یک قرن بعد، انقلاب بورژوازی آلمان که در میانه راه اکشاف کاپیتالیسم بروز کرد، پیش‌اپیش از دو طرف، بواسطه تضاد منافع و توازن قوای کار-سرمایه متوقف شده بود، در جریان یک سازش بورژوا-فئودال خفه شد و بصورت یک سازش حقیر و کوتاه مدت درآمد و از محدوده کلمات فراتر نرفت.

نیم قرن بعدتر، انقلاب فعلی روسیه در نقطه‌ای از گذرگاه تاریخی می‌ایستد که هم اکنون از قله گذشته و آنسوی نقطه اوج جامعه کاپیتالیستی است، جایی که در آنجا مجدداً انقلاب بورژوازی توسط تضادهای موجود میان بورژوازی و پرولتاریا خفه نخواهد شد، اما به یک دوره جدید و طولانی از مبارزات خشونت‌بار اجتماعی گسترش پیدا خواهد کرد که در آن تسویه حساب با استبداد در مقایسه با حساب‌های تازه زیادی که خود انقلاب می‌گشاید، ناچیز بنظر می‌رسد. انقلاب کنونی در وجود مشخصه روسیه مستبد، پیامدهای عمومی تکامل کاپیتالیسم بین‌المللی را متحقّق می‌کند، و نه به عنوان آخرین خلف انقلابهای بورژوازی بلکه بمثابة پیش‌قرارویل سری جدیدی از انقلابهای پرولتاری غرب

ظاهر می‌گردد. عقب‌مانده‌ترین کشور، صرفاً به این دلیل بسیار نابخشودنی که دیرتر انقلاب بورژوایی کرده است، راهها و روش‌های بیشتری از مبارزه طبقاتی را به پرولتاریای آلمان و کشورهای پیشرفته‌تر نشان می‌دهد.

وقتی اینطور به مسئله نگاه کنیم، روشن می‌شود که تلقی انقلاب روسیه بمثابه یک نمایش عظیم، و یک چیز ویژه "روسی" و در بهترین حالت، ستودن قهرمانی‌های مبارزانش، آنطور که تماشاچیان بیرون از گود به مبارزه نگاه می‌کنند، کاملاً اشتباه است. پس بسیار مهم‌تر است که کارگران آلمان باید به انقلاب روسیه بمثابه مسئله خودشان بنگرند؛ اما نه صرفاً از زاویه همبستگی بین‌المللی با پرولتاریای روسیه بلکه بدوا و ترجیحاً، عنوان فصلی از تاریخ سیاسی و اجتماعی خودشان. آن رهبران اتحادیه‌های کارگری و آن پارلمانتاریست‌هایی که پرولتاریای آلمان را "بسیار ضعیف" و شرایط آلمان را برای انجام مبارزات توده‌ای انقلابی بقدر "ناکافی آماده" تلقی می‌کنند، آشکارا کمترین درکی از درجهٔ پختگی مناسبات طبقاتی در آلمان و نیز قدرت پرولتاریا ندارند و نمی‌دانند که اینها در آمار اتحادیه‌چی‌های آلمانی و در ارقام انتخاباتی یافت نمی‌شوند بلکه در رخدادهای انقلاب روسیه حضور دارند. دقیقاً همانطوری‌که پختگی تضاد طبقاتی در دورهٔ سلطنت ژوئیه و نبرد ژوئن در پاریس، در انقلاب مارس آلمان بازتاب پیدا کرد – چه در روندش و چه در شکستش – به همان ترتیب امروز آمادگی تضادهای طبقاتی در آلمان، در رخدادها و در قدرتِ انقلاب روسیه بازتاب پیدا می‌کند. وقتی که بوروکرات‌های جنبش کارگری آلمان در کشوهای میز دفترکارشان بدنبال اطلاعاتی راجع به قدرت و پختگی شان می‌گردند، غافلند که آنچه در جستجویش هستند در پیش چشمانشان و در یک انقلاب تاریخی عظیم موجود است؛ انقلابی که بلحاظ تاریخی، بازتاب قدرت و پختگی بین‌المللی طبقه کارگر و بنابراین، در وهلهٔ نخست جنبش کارگری آلمان است.

از این‌رو بسیار رقت‌انگیز و بنحو غریبی حقیر خواهد بود اگر که پرولتاریای آلمان صرفاً این درس را از انقلاب روسیه بگیرد – آنطور که آرزوی رفqa فروم، Elm و دیگران است – که استفاده از شکل افراطی مبارزه، یعنی اعتراض توده‌ای، صرفاً به عنوان نیروی ذخیره، آنهم در صورت سلب حق رای پارلمانی مورد استفاده قرار بگیرد، و به این ترتیب به وسیله‌ای منفعل در دفاع از پارلمان تبدیل شود.<sup>53</sup> این یک تصمیم بدیهی است که اگر حق رأی پارلمانی از ما گرفته شود، مقاومت خواهیم کرد. اما برای اینکار ضرورت ندارد که در ژست قهرمانی دانتون<sup>54</sup> ظاهر شویم. کاری که شد، نمونه‌اش رفیق alm در کنگره بینا بود؛ چونکه دفاع از شیوهٔ ملایم حق رأی پارلمانی – که فی الحال داریم – ابداً یک نوآوری بهشتی نیست که بمنظور دلگرمی و تشویق طرفدارانش، هکاتومب<sup>55</sup> وحشتناک انقلاب روسیه را لازم داشته باشد، در واقع این کار ساده‌ترین و نخستین وظیفه هر حزب اپوزیسیون است. اما دفاع محض هرگز نمی‌تواند جوابگویی سیاست پرولتاریا در یک دورهٔ انقلابی باشد. و اما اگر باشد از یک سو، مشکل است با درجه‌ای از اطمینان پیش‌گویی کرد که سلب حق رأی عمومی به چنان شرایطی در آلمان خواهد انجامید که به پاگیری اعتراض توده‌ای فوری منجر بشود، از سوی دیگر، مطلقاً تردیدی نیست که وقتی دورهٔ اقدامات توده‌ای توفانی در آلمان

<sup>53</sup> \* Adolf von Elm یکی از چهره‌های رویزیونیست حزب سوسیال دموکرات آلمان بود. او در نشست حزب در پینا (۱۹۰۵) استدلال کرد که اعتراض توده‌ای فقط زمانی مجاز خواهد بود که حق رای پارلمانی بخطر بیافتد. به عبارت دیگر، اعتراض توده‌ای را ایزاری در دفاع از حق رای پارلمانی معرفی کرد و با این مضمون آنرا برای شرایط مقتضی پذیرفت.

<sup>54</sup> Georges Jacques Danton (۱۷۶۹–۱۷۹۴) دانتون بعنوان وکل در پاریس کار می‌کرد و همیشه جانب مردم تهیست و فقرا را می‌گرفت. در جریان انقلاب فرانسه، در دوران ترور او هم محکوم به مرگ با گیوتین شد (۵ آوریل ۱۷۹۴). معروف است که او با نام دفاع از حقوق طبقات فقیر ژست‌های انقلابی می‌گرفته ولی هرگز به انقلاب باور نداشته. اشاره رزا هم به این ژست دانتونی است.

<sup>55</sup> *bous = bull* (hekaton = one hundred) نامی است برای مراسم قربانی کردن ۱۰۰ گاو نر که در یونان باستان رواج داشته. در اصطلاح سیاسی معنای قربانی کردن تعداد زیادی انسان هم بکار می‌رود. در اینجا منظور رزا این است که حق رأی پارلمانی یک نوآوری فوق‌العاده‌ای نیست که لازم باشد برای تشویق و دلگرمی طرفدارانش، این تعداد انسان را اینطور وحشیانه قربانی کنیم.

is less a Heaven-storming innovation, for which the frightful hecatombs of the Russian Revolution were first necessary

فراپرسد، برای سوسيال دموکراتها غیر ممکن خواهد بود که تاکتیک‌های شان را صرفاً بر اساس دفاع از پارلمان بنا کنند. این در توان سوسيال دموکراسی نیست که پیشاپیش، علت و لحظهٔ وقوع اعتراضات توده‌ای در آلمان را تعیین کند، زیرا این در توانش نیست که از طریق صدور قطعنامه در کنگرهٔ حزب، شرایط تاریخی بسازد. اما آنچه می‌تواند و باید بکند، پرتوانداختن بر گرایش‌های سیاسی است، باید پس از ظاهرشدن تمایلات سیاسی توده‌ها، آنها را در قالب تاکتیک‌های قاطع و منسجم فرموله کند. با دستورالعمل نوشتن برای حادث تاریخی، نمی‌شود آنها را تحت کنترل درآورد، اما می‌توان پیشاپیش پیامدهای آشکارا قابل محاسبه‌شان را دید و شیوهٔ اقدام خود را بر آن اساس تنظیم کرد.

نخستین خطر سیاسی تهدیدکننده‌ای که سال‌هاست اسباب نگرانی پرولتاریای آلمان شده، وجود یک کودتای ارجاعی است که از توده‌های وسیع مردم مهمترین حق سیاسی‌شان یعنی حق رأی عمومی را سلب کند. علی‌رغم اهمیت فراوان این حادثه احتمالی، همانطور که پیش‌تر گفتیم، غیرممکن است با قطعیت ادعا کنیم که یک جنبش توده ای علی‌بلافالصه پس از کودتا پاخواهد گرفت؛ چونکه همین امروز، شرایط و فاکتورهای بیشماری باید بحساب آورده شوند. اما وقتی شدت و وحامتِ فعلی اوضاع در آلمان را درنظر می‌گیریم، و از دیگر سو، عکس‌العمل‌های بین‌المللی فزاینده از انقلاب روسیه را می‌بینیم و آیندهٔ روسیه‌ای که می‌رود تا دوباره جوان شود را مدنظر قرار می‌دهیم، آنوقت روشن خواهد شد که فروریزی سیاست آلمان که بدنیال لغو حق رای عمومی پیش خواهد آمد، نمی‌تواند به تنها‌ی کافی باشد تا مبارزه برای همین حق را متوقف کنیم. چنین کودتای ارجاعی‌ای، دیر یا زود، با یک توان اولیه، تسویه حساب سیاسی عمومی بزرگ تودهٔ شورشگر و هشیار مردم را بدنیال خواهد داشت: تسویه حساب با محتکرین نان، با مسببین قحطی ساختگی گوشت، با هزینه‌های گراف میلیتاریسم بی‌بندوبار و "نیروی دریایی"، با فساد سیاست استعماری، با رسوایی ملی دادگاه کوئیگزبرگ<sup>56</sup>، با قطع رفرم اجتماعی، با اخراج کارگران راه‌آهن، دفاتر پست و کارگران کشاورزی، با فربی و تمسخر معدن‌چیان، با سیستم قضایی لوبتا (Lobtau)<sup>57</sup> و کل سیستم قضایی طبقاتی، با سیستم بی‌رحمانه تعطیلی کارخانه توسط کارفرما و خلاصه با کل ستم سی‌ساله سلطهٔ توامان یانکرها و سرمایه‌انحصاری بزرگ.

اما وقتی توب به چرخش می‌افتد، سوسيال دموکراسی چه بخواهد، چه نخواهد هرگز موفق به توقفش نمی‌شود. مخالفین اعتراض توده‌ای، عادت دارند این را انکار کنند که می‌توان درسها و مثال‌های انقلاب روسیه را به آلمان تعمیم داد، دلیل‌شان هم این است که در وهله نخست بزرگترین گامی که در روسیه باید برداشته شود، گذار از استبداد شرقی به بورژوازی مدرن با نظم قانونی است. گفته می‌شود که فاصلهٔ صوری میان نظم سیاسی کهنه و جدید، برای توضیح حدت و خشونت انقلاب در روسیه کفایت می‌کند. در آلمان مدت‌های مدبی است که ما از اشکال ضروری و ضمانت‌های دولت مشروطه بخوردار بوده‌ایم، که از اینها می‌شود چنین برداشت کرد که خروش چنین خشم اولیه‌ای از خصومت‌های اجتماعی، در اینجا غیرممکن است.

کسانی که این گمانه‌زنی‌ها را می‌کنند، از یاد می‌برند که در آلمان، وقتی زمان وقوع مبارزات سیاسی آشکار فراپرسد، حتی هدف معین‌شدهٔ تاریخی نیز با آنچه در روسیه امروز می‌گذرد، کاملاً تفاوت خواهد کرد. دقیقاً به این دلیل که در آلمان، نظم حقوقی بورژوازی مدت‌های است که حضور داشته، به همین دلیل نیز فرصت برای فرسوده کردن کامل خود و به آخر خط رسیدن داشته است، چرا که دموکراسی بورژوازی و لیبرالیسم زمان کافی برای مرگ نهایی داشته‌اند – به

<sup>56</sup> در ژوئیه ۱۹۰۴، در کوئیگزبرگ (Königsberg)، ۹ نفر از فعالین سوسيال دموکرات آلمانی به اتهام حمل غیرقانونی نوشترانه‌ایی به امپراتوری تزاری به دادگاه فراخوانده شدند. این باصطلاح نوشترانه، در واقع «نشریه ایسکرا» بودند. وکیل این دادگاه کارل لیکنخت بود.

<sup>57</sup> در فوریه ۱۸۹۹، نه کارگر ساختمانی در لویاتو (Löbau)، در نزدیکی درسدن، مجموعاً به ۶۱ سال زندان محکوم شدند. آنها نسبت به این واقعیت اعتراض کرده بودند که در یکی از محله‌ای کار، بیشتر از ساعات مقرر از کارگران کار کشیده بودند. این اعتراض به درگیری مسلح‌انه انجامید.

همین دلیل دیگر جایی برای صحبت از انقلاب بورژوازی در آلمان باقی نمانده است. و بنابراین در یک دوره مبارزات مردمی سیاسی آشکار در آلمان، آخرین هدف تاریخاً ضروری، تنها می‌تواند دیکتاتوری پرولتاپری باشد. هرچند که فاصله این وظیفه از شرایط فعلی آلمان بیشتر از نظم حقوقی بورژوازی از استبداد شرقی است، بنابراین این وظیفه نمی‌تواند با یک ضربه متحقق شود، بلکه بطور مشابهی باید با یک دوره طولانی از مبارزات اجتماعی غول‌آسا به سرانجام برسد.

اما آیا در این تصویری که ترسیم کرده‌ایم یک تناقض فاحش وجود ندارد؟ از یک سو معنی حرفمن این است که در دوره احتمالاً آتی از اقدام توده‌ای سیاسی، عقب‌مانده‌ترین لایه‌های پرولتاپری آلمان – کارگران کشاورزی، کارگران راه‌آهن و بردگان اداره پست – باید نخست حق تشکل کسب کنند و بدترین زوائد استثمار را پاک کنند و از سویی دیگر، گفته می‌شود که وظیفه سیاسی این دوره، تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاپریاست! از یک سو مبارزات اقتصادی و اتحادیه‌ای برای تامین فوری ترین نیازها، برای ارتقای مادی طبقه کارگر، و از دیگر سو، مبارزه برای هدف نهایی سوسیال دموکراتی! مطمئناً اینها تناقضات عظیمی هستند، اما این تناقضات ربطی به استدلال ما ندارند بلکه ناشی از تناقضات تکامل کاپیتالیستی هستند. این فرایند نه در راستای یک خط زیبا و راست، بلکه در یک مسیر زیگزاگ (مثل صاعقه‌آ) به پیش می‌رود. درست همانطوریکه کشورهای مختلف کاپیتالیستی در مراحل گوناگون تکامل قرار دارند، همانطور هم در درون یک کشور، لایه‌های مختلفی از همان طبقه کارگر وجود دارند. متاسفانه تاریخ حوصله بخرج نمی‌دهد و منتظر کشورهای عقب‌مانده نمی‌ماند تا به پیشرفت‌های ترین لایه‌ها برسند تا بعد کلیت توده به هم بپیوندد و همه باهم، بطور متقاضان، در یک ستون فشرده به پیش بروند. تاریخ بمحض آنکه شرایط برای بخش‌هایی آماده شد، آن‌ها را به انفجار می‌کشاند، و سپس در توفان دوره انقلابی، زمین بایر احیاء می‌شود، چیزهای نابرابر، برابر می‌شوند، و همه پیشرفت‌های اجتماعی با یک تکان، و با سرعتی دو برابر تغییر می‌کنند

درست همانطوریکه در انقلاب روسیه می‌بینیم؛ تمام درجات از تکامل و همه منافع لایه‌های مختلف کارگران در برنامه انقلاب سوسیال دموکراتی متعدد شده‌اند، و مبارزات جزئی بیشمار در یک اقدام توده‌ای مشترک پرولتاپری بهم پیوسته‌اند؛ اگر شرایط در آلمان نیز فراهم شود چنان خواهد شد، و آنگاه وظیفه سوسیال دموکراتی تنظیم تاکتیکها خواهد بود اما نه در تطابق با عقب‌مانده ترین فازهای تکامل بلکه منطبق بر پیشرفت‌های ترین آنها.

## فصل هشتم- لزوم اقدام متحد اتحادیه‌های کارگری و سوسيال دموکراسی

مهمترین انتظار مطلوب از طبقه کارگر آلمان - برای دوره مبارزات عظیمی که دیر یا زود فراخواهند رسید - پس از قاطعیت و پیگیری کامل تاکتیک‌ها، به حداکثر رساندن ظرفیت برای اقدام عملی و به همین منظور، وحدت هرچه ممکن‌تر بخش پیشتاز سوسيال دموکرات توده‌های پرولتاپیاست. در این اثنا اولین تلاشهای کمبینیه‌ای که برای آماده‌سازی اقدامات توده‌ای عظیم صورت گرفته، با موانع جدی مواجه شده، از آن جمله جدایی و استقلال کامل دو سازمان جنبش کارگری - یعنی سوسيال دموکراسی و اتحادیه‌های کارگری - از یکدیگر است.

در بررسی دقیق‌تر اعتراضات توده‌ای در روسیه - و همچنین در خود آلمان - بوضوح آشکار می‌شود که هر اقدام توده‌ای عظیم در صورتی که به تظاهرات یک روزه صرف محدود نماند و قصد تبدیل شدن به یک اقدام پیکارجویانه واقعی را داشته باشد، به هیچ وجه نمی‌تواند یک باصطلاح اعتراض توده‌ای سیاسی تصور شود. برای انجام چنین اقدامی در آلمان، اتحادیه‌های کارگری باید به اندازه سوسيال دموکراتها درگیر شوند. نه با خاطر تصوری که رهبران اتحادیه‌های کارگری از سوسيال دموکراتها - با توجه به سازمان کوچکترشان - دارند و چاره دیگری بغیر از همکاری با یک میلیون و دویست و پنجاه هزار عضو اتحادیه برایشان متصرور نیستند و هرگونه اقدام عملی آنها را منوط به این همکاری می‌کنند، بلکه به خاطر انگیزه بمراتب مهمتری: به این خاطر که در دوره مبارزات طبقاتی علنی، هر گونه اقدام توده‌ای مستقیم باید در آن واحد هم اقتصادی و هم سیاسی باشد. اگر به هر علتی و در هر زمانی در آلمان، مبارزات سیاسی عظیم برپا شود، و بسوی اعتراضات توده‌ای پیشروی کند، آنوقت است که عصر مبارزات اتحادیه‌ای خشن در آلمان شروع خواهد شد، و حوادث بی‌وقفه پیش خواهند رفت بی‌آنکه بپرسند آیا رهبران اتحادیه‌های کارگری با جنبش توافق نظر دارند یا نه. اینکه آنها کناری می‌ایستند و یا می‌کوشند تا جلوی جنبش را بگیرند، در هر صورت نتیجه برخوردشان آن خواهد بود که رهبران اتحادیه‌های کارگری - همینطور رهبران حزب در مورد مثال مشابه - زیر شتاب حوادث جارو خواهند شد و مبارزات سیاسی و اقتصادی توده‌ها بدون آنها به کارزارش ادامه خواهد داد.

در واقع جدایی مبارزات سیاسی و اقتصادی و استقلال هر یک از اینها، چیزی بجز محصول ساختگی دوره پارلمانتاریستی نیست؛ حتی اگر چنین تفکیکی تاریخاً مقدر شده باشد. از یک سو در روند صلح‌آمیز و "نرمال" جامعه بورژوازی، مبارزه اقتصادی به تعداد کثیری مبارزه منفرد - در هر مقطع و در هر شاخه تولیدی - تجزیه می‌شود. از سوی دیگر مبارزه سیاسی توسط خود توده‌ها، نه در یک اقدام مستقیم، بلکه در هماهنگی با شکل دولت بورژوازی، به شیوه نمایندگی و با حضور نمایندگان قانونی پیش برد می‌شود. بمحض اینکه یک دوره از مبارزات انقلابی آغاز می‌شود، یعنی همینکه توده‌ها در صحنه نبرد ظاهر می‌شوند، پراکندگی در مبارزه اقتصادی و همچنین شکل نمایندگی پارلمانی غیرمستقیم مبارزه سیاسی متوقف می‌شوند؛ در یک اقدام توده‌ای انقلابی، مبارزه سیاسی متوقف می‌شود چونکه در اقدام توده‌ای انقلابی، مبارزات سیاسی و اقتصادی یکی می‌شوند و مرز ساختگی میان اتحادیه کارگری و سوسيال دموکراسی، بمتابه دو شکل کاملاً مستقل و منفک جنبش کارگری بسادگی جارو می‌شوند. اما آنچه که بیان مشخص خود را در جنبش توده‌ای انقلابی می‌یابد، در دوره پارلمانی نیز، بیان مشخص خود را بمتابه وضعیت واقعی امور پیدا می‌کند. برای طبقه کارگر دو مبارزه طبقاتی مختلف وجود ندارد، یکی اقتصادی و دیگری سیاسی، بلکه صرفاً یک مبارزه طبقاتی وجود دارد که همزمان و در آن واحد هدفش محدودسازی استثمار کاپیتالیستی در درون جامعه بورژوازی، و نابودی استثمار به همراه خود جامعه بورژوازی است.

وقتی که این دو جنبه از مبارزه طبقاتی - بدلاً لیل تکنیکی، در دوره پارلمانی - از یکدیگر جدا می‌شوند، دو سری از اقدامات موازی رقابتی تشکیل نمی‌دهند، بلکه صرفاً دو فاز، دو مرحله از مبارزه برای رهایی طبقه کارگر را ایجاد

می‌کنند. مبارزه اتحادیه کارگری روی منافع آنی و مبارزه سوسيال دموکراتیک روی منافع آتی طبقه کارگر مرکز می‌شود. به قول مانیفست کمونیست، کمونیستها بجای دفاع از منافع متنوع گروهی، ملی و منطقه‌ای، منافع پرولتاریا را نمایندگی می‌کنند، منافع مشترک پرولتاریا بمثابه یک کل در مراحل متنوع تکامل مبارزه طبقاتی؛ آنها منافع کل جنبش را نمایندگی می‌کنند که همانا هدف نهایی، یعنی آزادی پرولتاریاست. اتحادیه‌های کارگری صرفاً منافع گروهی و آنهم صرفا در یک مرحله از تکامل جنبش کارگری را نمایندگی می‌کنند. سوسيال دموکراسی، طبقه کارگر و هدف آزادیش را بمثابه یک کل نمایندگی می‌کند. از این‌رو رابطه اتحادیه‌های کارگری با سوسيال دموکراسی، بخشی از این کلیت است؛ و وقتی بین رهبران اتحادیه، تئوری "توریته برابر" اتحادیه‌های کارگری و سوسيال دموکراسی، تا به این اندازه محبوب می‌شود، معناش این است که یک سوءتفاهم بنیادی در خصوص ماهیت خود اتحادیه‌گرایی و نقش آن در مبارزه عمومی برای آزادی طبقه کارگر وجود دارد.

تئوری‌ای که از اقدام موازی سوسيال دموکراسی و اتحادیه‌های کارگری و تز "توریته برابر" دفاع می‌کند، در مجموع بی‌پایه نیست بلکه ریشه‌های تاریخی خودش را دارد. این تئوری بر توهم دوره صلح آمیز و "عادی" جامعه بورژوازی استوار است، که در آن مبارزه سیاسی سوسيال دموکراسی به نظر می‌رسد که در مبارزه پارلمانی تحلیل رفته است. اما مبارزه پارلمانی که در عین حال وجه متقابل مبارزه اتحادیه‌ای است، با آن همسان است، هر دوی شان مبارزه را بطور انحصاری بر مبنای حفظ نظم اجتماعی بورژوازی به پیش می‌برند. مبارزه پارلمانی بنا به سرشت‌اش، کار رفرمیستی سیاسی است، همانطوریکه مبارزه اتحادیه‌ای یک کار رفرمیستی اقتصادی است. مبارزه پارلمانی کار سیاسی را برای همین امروز نمایندگی می‌کند، همانطوریکه اتحادیه کارگری، کار اقتصادی را برای امروز نمایندگی می‌نماید. مبارزه پارلمانی همانند مبارزه اتحادیه‌ها صرفاً یک فاز، یک مرحله از تکامل در کل پروسه مبارزه طبقاتی پرولتاری است که هدف نهایی‌اش همانقدر از مبارزه پارلمانی دور است که از مبارزه اتحادیه‌ای.<sup>58</sup>

در رابطه با سیاست سوسيال دموکراسی، مبارزه پارلمانی جزئی از این کل است، دقیقاً همانطور که مبارزه اتحادیه‌ای است. امروزه سوسيال دموکراسی، مبارزه پارلمانی و مبارزه اتحادیه‌ای را در یک مبارزه طبقاتی، با هدف نابودی نظم اجتماعی بورژوازی ادغام می‌کند.

بعلاوه تئوری "توریته برابر" اتحادیه‌های کارگری و سوسيال دموکراسی، نه فقط یک سوءتفاهم تئوریک و نه صرفاً یک نمونه سردگرمی است، بلکه بیان گرایش مشهور جناح اپورتونیست سوسيال دموکراسی است که مبارزه سیاسی طبقه کارگر را به مشاجرات پارلمانی تقلیل داده و آرزویش تبدیل سوسيال دموکراسی از یک حزب انقلابی به یک حزب رفرمیستی خرد بورژوازی است.<sup>59</sup> اگر سوسيال دموکراسی تئوری "توریته برابر" اتحادیه‌های کارگری را بپذیرد، در

<sup>58</sup> یعنی انقلاب بمثابه هدف مبارزه پرولتاریا، هم از مبارزات پارلمانی و هم از مبارزات اتحادیه‌ای دور است.

<sup>59</sup> زیرنویس رزا لوکزامبورگ: از آنجا که وجود چنین گرایشی در میان سوسيال دموکراسی آلمان معمولاً نفی می‌شود، باید بخارط صراحتی که اخیراً گرایش فرست طلب، در اهداف و خواسته‌های واقعی‌اش آورده استقبال کرد. در گردهمایی حزبی، در ماینץ (Mainz)، در تاریخ ۱۰ سپتامبر امسال، قطعنامه زیر که توسط دکتر داوید (Dr. David) پیشنهاد شد تصویب گردید: «از آنجایی که حزب سوسيال دموکرات مفهوم "انقلاب" را سرنگونی خشونت‌آمیز تلقی نمی‌کند بلکه آنرا به عنوان تکاملی صلح آمیز - یعنی تحقق تدیریجی نظم اقتصادی جدید - در نظر می‌گیرد، به این خاطر گردهمایی رسمی حزبی در ماینץ هر گونه "رماناتیسیسم انقلابی" را رد می‌کند اجلالیه حاضر تسخیر قدرت سیاسی را تنها بمعنی جذب مردمان بیشتر به ایده‌ها و خواسته‌های سوسيال دموکراسی می‌فهمد. تسخیر قدرت سیاسی نمی‌تواند با ایزارهای خشنونگبار انجام شود، بلکه صرفاً باید از طریق انقلاب در اندیشه، بكمک تبلیغات فکری و اصلاحات عملی در کلیه عرصه‌های زندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی انجام بگیرد. با اعتقاد به اینکه سوسيال دموکراسی با توصل به وسائل قانونی بمراتب بیشتر از کاربرد وسایل غیرقانونی و انقلاب نفع برده، لذا این مجمع "اقدام توده‌ای مستقیم" را بمثابه یک اصل تاکتیکی رد می‌کند و به اصل "کار رفرمیستی پارلمانی" پایبند می‌ماند، یعنی می‌خواهد که حزب نیز در آینده، همان طور که در گشته بطور جدی تلاش کند تا به اهدافمان در مسیر قانونگذاری و توسعه تدیریجی سازمانی دست پابد.

شرط اساسی روش رفرمیستی از مبارزه البته در این است که امکان مشارکت توده‌های محروم را در قانونگذاری امپراتوری و در ایالت‌های منفرد محدود نمی‌کند، بلکه آنرا تا حد ممکن بطور کامل گسترش میدهد. به همین دلیل، اجلالیه حاضر معتقد است که این حق غیرقابل انکار کارگران است که بمنظور دفاع از حقوق قانونی‌شان و همچنین برای مبارزه بمنظور توسعه حقوق شان، کار را

واقع بطور غیر مستقیم و تاکتیکی، همان تغییری را خواهد پذیرفت که نمایندگان گرایش رفرمیستی از مدت‌های طولانی در آرزویش بودند.

اما در آلمان یک چنین چرخشی در روابط درون جنبش کارگری وجود دارد که در هیچ کشور دیگری مقدور نیست. مفهوم تئوریکی که بر مبنای آن اتحادیه کارگری صرفاً جزئی از سوسيال دموکراسی قلمداد می‌شوند در آلمان، در واقع بیان کلاسیکش را در پراکسیس واقعی می‌یابد آنهم در سه جهت: اول اتحادیه‌های کارگری آلمانی محصول مستقیم سوسيال دموکراسی هستند؛ این سوسيال دموکراسی بود که بنیان آغازین جنبش اتحادیه‌ای کنونی را در آلمان گذاشت و آنرا قادر کرد تا به چنین ابعاد وسیعی دست یابد، و این سوسيال دموکراسی است که تا به امروز رهبران و فعال‌ترین مبلغان سازمان اتحادیه را فراهم کرده است.

دوم اتحادیه‌های کارگری آلمان محصول سوسيال دموکراسی نیز هستند؛ به این معنی که آموزه سوسيال دموکراسی، روح فعالیت عملی اتحادیه کارگری است. همانطوریکه اتحادیه‌های کارگری برتری‌شان بر کلیه اتحادیه‌های کارگری بورژوازی و مذهبی را به ایده مبارزه طبقاتی مدیونند، موفقیت‌های عملی و قدرت‌شان نیز نتیجه شرایطی است که عمل‌شان از پرتو تئوری سوسيالیسم علمی روشنایی می‌گیرد، و به این ترتیب افق دیدشان از مرتبه سوسيالیسم تنگ‌نظرانه فراتر برده می‌شود.

قدرت "سیاست عملی" اتحادیه‌های کارگری آلمان، در نگرش‌شان به رابطه عمیق‌تر اجتماعی و اقتصادی سیستم کاپیتالیستی قرار دارد؛ اما آنها این نگرش را مديون تئوری سوسيالیسم علمی هستند که عمل‌شان بر اساس آن پایه‌گذاری شده است. با چنین نگاهی هرگونه تلاش برای رهایی اتحادیه‌های کارگری از تئوری سوسيال دموکراسی به نفع سایر "تئوری" های اتحادیه کارگری علیه سوسيال دموکراسی، از نقطه‌نظر خود اتحادیه‌های کارگری و آینده‌شان، چیزی جز اقدام به خودکشی نیست. جدایی فعالیت اتحادیه از تئوری سوسيالیسم علمی برای اتحادیه‌های کارگری آلمان، به معنای از دست دادن فوری برتری‌شان بر همه انواع مختلف اتحادیه‌های کارگری بورژوازی، و سقوط‌شان از موقعیت اوج فعلی به سطح یک تجمع ناپیگیر و صرفاً تجربه‌گرای راکد است.

سوم و آخری، با وجود اینکه رهبران اتحادیه‌های کارگری رفته‌رفته واقع‌بینی‌شان را از دست داده‌اند، با اینحال حتی قدرت عددی اتحادیه‌های کارگری، محصول جنبش سوسيال دموکراسی و آژیتاسیون آن است. حقیقت این است که در خیلی از مناطق، آژیتاسیون اتحادیه کارگری بر آژیتاسیون سوسيال دموکراسی مقدم است و باز این هم حقیقت دارد که همه جا، کار اتحادیه‌ای راه را برای کار حزبی نیز هموار می‌کند. از نقطه‌نظر تاثیرگذاری، حزب و اتحادیه‌های کارگری، در حد کمال، به یکدیگر یاری می‌رسانند. ما وقتی به تصویر مبارزه طبقاتی در آلمان - بمثابه یک کل - و به نهادها و انجمن‌های عمیقاً ریشه‌دارش می‌نگریم، نسبت اینها بطور قابل ملاحظه‌ای تغییر می‌کند. بسیاری از رهبران اتحادیه کارگری عادت دارند تا از موضع بالا و پیروزمندانه به پایین بنگرند؛ از زاویه غرورآفرین جایگاه خود - با یک میلیون و دویست و پنجاه هزار عضو - در مقایسه با رقم رقت‌انگیز حزب سوسيال دموکرات که به نیم میلیون هم نمی‌رسد، و نیز یادآوری این نکته که ۱۰ یا ۱۲ سال پیش، هنوز برخی در صفوف سوسيال دموکراسی به چشم‌انداز رشد اتحادیه کارگری بدین بودند.

---

برای مدت کوتاه‌تر یا طولانی تر زمین بگذارند، البته بشرطی که سایر وسائل بی‌نتیجه باشند. اما از آنجا که اعتراض توده‌ای سیاسی فقط زمانی می‌تواند با پیروزی همراه باشد که در درون چارچوب‌های کاملاً قانونی صورت بگیرد و اعتراض‌بینون به نیروهای مسلح بهانه‌ای برای مداخله و حمله ندهند، لذا اجلاسیه حاضر بر تداوم تأسیس و گسترش سازمان‌های سیاسی، صنفی و تعاونی تأکید می‌ورزد و این راه حل را تنها روش ضروری و موثر برای آمده‌سازی مردم بمنظور استفاده از این وسیله مبارزاتی می‌داند. زیرا فقط این طریق است که می‌توان پیش‌شرطه‌های لازم برای تضمین موفقیت اعتراض توده‌ای را در بین توده‌های وسیع فراهم کرد: «انضباط آگاهانه و حمایت مالی مناسب».

آنها بخوبی می‌بینند که بین این دو – یعنی رقم بزرگ اعضای سازمانیافته اتحادیه و تعداد کم سوسیال دموکرات‌های متحزب – بدرجۀ معینی یک رابطه علت و معلولی مستقیم وجود دارد. هزاران هزار کارگر به سازمانهای حزبی نمی‌پیوندند دقیقاً به این دلیل که به اتحادیه‌های کارگری می‌پیوندند. بر مبنای تئوری، همه کارگران باید در هر دو سازمان عضو باشند، باید در دو نوع از جلسات شرکت کنند، حق عضویت دوگانه بپردازند، دو جور نشریه کارگری باخوانند و غیره. اما چنین چیزی محتاج داشتن استاندارد بالاتری از هشیاری و آرمانخواهی‌ای است که از احساس وظیفه‌شناسی محض نسبت به جنبش کارگری تا بذل روزانه وقت و پول را شامل می‌شود، و خلاصه داشتن استاندارد بالاتری از تمایل مشتاقانه به زندگی حزبی واقعی که تنها از طریق عضویت در یک سازمان حزبی می‌تواند شکل بگیرد. و همه اینها در رابطه با هشیارترین و آگاه‌ترین اقلیت کارگران سوسیال دمکرات‌در شهرهای بزرگ صدق می‌کند، جایی که زندگی حزبی پُر و جذاب و استاندارد زندگی کارگران بالاست. در میان بخششای وسیع‌تر توده‌های کارگر، در شهرهای بزرگ، همچنین در ایالات و شهرهای کوچکتر و حتی کوچک‌ترین‌ها شهرها که زندگی سیاسی کاملاً مستقل نیست و بیشتر بازتاب‌دهنده صرف حوادث پایتخت است و بالاخره، در جایی که زندگی حزبی ضعیف و یکنواخت و خلاصه استاندارد اقتصادی زندگی کارگر عموماً رقت‌بار است، بسیار سختی بتوان شکل سازماندهی دوگانه را مستقر نمود.

از میان توده‌های مردم، برای آن کارگری که افکار سوسیال دموکراتیک دارد، مسئله با عضو شدن در اتحادیه کارگری حل می‌شود؛ منافع فوری مبارزه اقتصادی این کارگر توسط ماهیت خود مبارزه مشروط می‌شوند و نمی‌توانند به شکل دیگری بغیر از عضویت در سازمان اتحادیه کارگری براورده گردند. حق عضویتی که او می‌پردازد، که غالباً بار قابل توجهی به استاندارد زندگی‌ش تحمیل می‌کند، نتایج فوری و ملموسی برایش به ارمغان می‌آورد. اما سمپاتی اش به سوسیال دموکراسی، او را قادر می‌سازد تا بدون داشتن تعلق به یک سازمان حزبی خاص، در کارهای مختلف و متنوع شرکت کند؛ مثل رأی دادن در انتخابات پارلمانی، حضور در جلسات عمومی سوسیال دموکراسی، دنبال کردن گزارشات نطق‌های سوسیال دموکراسی و یا تعداد کسانی که نشریه «به پیش» [ارگان SPD] را آبونه تعداد رای دهنده‌گان به سوسیال دموکراسی و یا تعداد کسانی که نشریه «به پیش» [ارگان Vorwärts] را آبونه هستند را با تعداد اعضای سازمان‌یافته حزب در برلین مقایسه کرد!

آنچه کاملاً قطعی است این است که یک کارگر با افکار و تمایلات متوسط نسبت به سوسیال دموکراسی، بمثابه یک شخص بی‌غل و غش، که هیچ درکی از تئوری پیچیده باصطلاح تئوری دو روح ندارد، حتی وقتی در اتحادیه کارگری است، احساس می‌کند که یک سازمانیافته سوسیال دموکراتیک است. اگرچه کمیته‌های مرکزی اتحادیه‌ها، هیچ برچسب حزبی رسمی ندارند، اما کارگر عادی می‌بیند که در هر شهر و محله‌ای، سرديسته‌گان اتحادیه‌اش، از فالترین رهبران هستند، و همکارانی که بعنوان رفیق و سوسیال دموکرات‌های عرصه‌های زندگی عمومی می‌شناشد، اکنون بمثابه نماینده‌گان مجلس ملی (رایشتاگ)، استانی و محلی فعالیت می‌کنند و از اشخاص مورد اعتماد سوسیال دموکراسی و اعضای کمیته منتخب، سردبیران حزب و دبیرخانه یا فقط سخنرانان و آذیتاتورهای حزبی می‌باشند. به علاوه او در کار آذیتاتوری اتحادیه‌اش غالباً همان ایده‌های خوشایند و قابل فهمی را در باره استثمار کاپیتالیستی، روابط طبقاتی و غیره می‌شنود که در آذیتاسیون سوسیال دموکراسی می‌شند. در واقع بهترین و محبوب‌ترین سخنرانهای میتینینگ‌های اتحادیه کارگری همان ناطق‌های سوسیال دموکرات هستند.

از اینروهمه چیز دست بدست هم می‌دهند تا به کارگری که از آگاهی طبقاتی متوسطی برخوردار است این احساس را بدهد که او با سازمان‌یافتن در اتحادیه‌اش، به عضویت حزب کارگریش نیز درآمده و بطور سوسیال دموکراتیک هم

سازمان یافته است، و همینجاست که نقطه قوت ویژه اتحادیه‌های کارگری آلمان در جذب نیرو نهفته است. این نه بخاطر ظاهر بی‌طرف اتحادیه‌های مرکزی بلکه بخاطر واقعیت سیاسی موجودیت آنهاست که قادرشان ساخته تا به قدرت کنونی دست یابند. این امر بسادگی در جریان همزیستی اتحادیه کارگری با اتحادیه‌های متنوعی بود که توسط احزاب بورژوازی تأسیس شده بودند از جمله اتحادیه کاتولیک، هریش-دانکر (Hirsch-Dunker) و غیره؛ بخاطر حضور همین اتحادیه‌های بورژوازی هم بود که اتحادیه‌های کارگری ضرورت "بی‌طرفی" سیاسی را یافتند و ثبتیت کردند. این در حالیست که کارگران آلمانی که از آزادی کامل برای پیوستن به اتحادیه‌های کارگری مسیحی، کاتولیک، اوانجلیکی یا آزاد اندیشان برخوردار بودند، هیچکدامشان را انتخاب نمی‌کردند و در عوض "اتحادیه آزاد" را بر می‌گردیدند، یا اینکه آنها دیگر را ترک می‌کردند تا به همین آخری بپیوندند؛ کارگر تنها به این دلیل چنین می‌کند چون درک می‌کند که اتحادیه‌های مرکزی آن سازمانهای پذیرفته شده مبارزه کارگری مدرن هستند، یا آنطور که در آلمان مرسوم است، چونکه آنها اتحادیه‌های کارگری سوسیال دموکراتیک هستند

در یک کلام این سیمای "بی‌طرف" – که در اذهان بسیاری از رهبران اتحادیه کارگری وجود دارد – برای توده‌های سازمان یافته‌ای که عضو اتحادیه‌ها هستند وجود ندارد؛ و این از خوش‌اقبالی جنبش اتحادیه کارگری است. اگر ظاهر "بی‌طرف" – یعنی بیگانگی و جدایی اتحادیه‌های کارگر از سوسیال دموکراسی – در چشمان توده‌های پرولتاریا، بطور واقعی و حقیقی، به واقعیت بدل شود، آنوقت اتحادیه‌های کارگری فوراً همهٔ مزایایش بر اتحادیه‌های بورژوازی رقیب و متعاقب آن قدرت عضوگیری و آن آتش زنده‌شان را از دست خواهد داد. این امر توسط واقعیاتی که برای عموم آشنا هستند با قطعیت به اثبات رسیده است. سیمای "بی‌طرفی" سیاسی-حزبی اتحادیه‌های کارگری – بمثابة وسیلهٔ جذبِ عضو – می‌تواند در شرایطی خدمت فوق العاده بزرگی باشد. مثلاً در کشوری که در آن خود سوسیال دموکراسی اعتباری میان توده‌ها ندارد، یا در کشوری که در نظر توده‌ها، مذمت [بدنامی] وابستگی به سازمان کارگران، بیش از آنکه متضمن مزیتی باشد، مضر است، یا در یک کلام، در جایی که اتحادیه کارگری باید در وهلهٔ نخست نیروهایش را از میان توده ناآگاهی که تفکر بورژوازی دارد جذب و تامین نماید.

بهترین مورد مثال چنین کشوری، در طول قرن گذشته، و تا حد معینی در شرایط کنونی، بریتانیا کبیر است. اما در آلمان روابط حزبی کاملاً فرق می‌کنند. در کشوری که در آن سوسیال دموکراسی قدرتمندترین حزب سیاسی است، و یک ارتش بالای سه میلیون نفره پرولتاریا نمایندهٔ قدرت عضوگیری‌اش است، صحبت کردن از تاثیر بازدارنده سوسیال دموکراسی و ضرورت تاسیس یک سازمان پیکارگر کارگری، بمثابة تضمین بی‌طرفی سیاسی، پوج است. مقایسهٔ محض آمار رأی دهنگان به سوسیال دموکراسی با ارقام سازمانهای اتحادیه‌های کارگری در آلمان کافیست تا به ساده‌ترین اذهان نشان دهد که اتحادیه‌های کارگری در آلمان – مثل انگلیس – نیروی شان را از توده‌های ناآگاهی که افکار بورژوازی دارند نمی‌گیرند، بلکه از توده‌های پرولتاریایی می‌گیرند که هم‌اکنون توسط سوسیال دموکراسی بپاکسته و ایدهٔ مبارزه طبقاتی را از آن خود کرده‌اند. بسیاری از رهبران اتحادیه‌های کارگری با عصبانیت این ایده را که از ضروریاتِ تئوری "بی‌طرفی" است، رد می‌کنند و اتحادیه‌های کارگری را بمثابة مدرسهٔ اعضای جدید سوسیال دموکراسی درنظر می‌گیرند. این درک ظاهراً تحریرآمیز، اما در واقع بسیار خود بزرگ بینانه در آلمان، یعنی آنجایی که جایگاه‌ها عوض شده، به فانتزی محض تقلیل می‌یابد. این سوسیال دموکراسی است که مدرسهٔ برای اعضای جدید اتحادیه‌های کارگری است.

علاوهٔ اگر در غالب موارد کار سازماندهی اتحادیه کارگری خیلی سخت و دشوار است – باستانی چند مورد و بجز برخی مناطق – این صرفاً به این خاطر نیست که زمین توسط سوسیال دموکراتها شخم نخورد و آماده نشده، بلکه به

جنسِ خود بذر اتحادیه کارگری و همچنین بذرافشانش ربط پیدا می‌کند، اینها هم باید "سرخ" و سوسيال دموکراتیک باشند تا محصول خوبی درو شود. اما وقتی با تنها روش صحیح، یعنی از روی آمار توده رأی دهنده‌گان به سوسيال دموکراسی – و نه با تعداد اعضای سازمانهای سوسيال دموکراسی – به ارزیابی قدرت اتحادیه کارگری می‌نشینیم به نتیجه‌ای می‌رسیم که بطور قابل ملاحظه‌ای از درک جاری از مسئله تفاوت دارد. این حقیقت آشکار می‌شود که امروز در واقع "اتحادیه‌های آزاد" اقلیتی از کارگران واجد آگاهی طبقاتی را نمایندگی می‌کنند، و نیز اینکه آنها علیرغم داشتن یک میلیون و دویست و پنجاه هزار عضو سازمانیافته، قادر نبوده‌اند حتی بیش از نیمی از آنها را که هم اکنون توسط سوسيال دموکراسی بسیج شده‌اند را به صفوں خود جذب کنند.

مهمنترین نتیجه‌ای که از واقعیات فوق می‌شود استنتاج کرد این است که وحدت کامل اتحادیه کارگری و جنبش سوسيال دموکراتیک، که برای مبارزات توده‌ای آتی در آلمان مطلقاً ضروری است، در واقعیت وجود دارد، و این پیوستگی در توده‌های وسیعی که شالوده سوسيال دموکراسی و نیز اتحادیه کارگری را تشکیل می‌دهند، متحقق گشته است و در آگاهی توده‌های هر دو بخش از جنبش ممزوج شده و به یک وحدت فکری منتج شده است. به این ترتیب تضاد ادعایی میان سوسيال دموکراسی و اتحادیه‌های کارگری، به تضاد میان سوسيال دموکراسی و بخش معینی از کارکنان اتحادیه‌های کارگری تنزل پیدا می‌کند؛ چیزی که بهر حال بطور همزمان، تضادی است که در درون اتحادیه‌های کارگری بین رهبران و توده‌پرولتاریای سازمان یافته وجود دارد.

رشد سریع جنبش اتحادیه کارگری در آلمان، در جریان ۱۵ سال گذشته، بویژه در دوره رونق عظیم اقتصادی (از ۱۸۹۵ تا ۱۹۰۰) با خودش استقلال بسیار زیادی را برای اتحادیه‌های کارگری به ارمغان آورد که شامل تخصصی شدن روش‌های مبارزه و نهایتاً رشد یک اتحادیه کارگری با مراتب اداری معمول بود. همه این پدیده‌ها کاملاً قابل فهم هستند و محصولات تاریخی طبیعی رشد اتحادیه‌های کارگری در این ۱۵ سال گذشته و نتایج رونق اقتصادی و آرامش سیاسی در آلمان هستند. گرچه همه اینها از معایب و پرسفته‌های معینی بدور نبودند، اما بی‌تردید یک شرّ تاریخی ضروری بودند. بعلاوه دیالکتیک تکامل به همراه خود شرایطی را هم بوجود آورد که این وسائل ضروری برای تسريع رشد اتحادیه، در مرحله معینی از رشد سازمان و در یک درجه خاصی از بلوغ آن، به موانعی بر سر ادامه تکاملش تبدیل می‌شوند.

تخصصی شدن فعالیت‌های حرفة‌ای رهبران اتحادیه کارگری، و همچنین افق محدودی که بطور طبیعی با مبارزات اقتصادی منقطع در دوره صلح‌آمیز در ارتباط بود، بسادگی به رشد بوروکراتیسم و یک تنگ‌نظری خاص در میان کارکنان منجر می‌شود. با اینحال هر دوی اینها خود را در یک سلسله کاملی از گرایشاتی بیان می‌کنند که برای آینده جنبش اتحادیه کارگری اهمیت بسیار حیاتی دارد. اول از همه، پُربهاددن به سازمان است که رفته‌رفته از سطح یک وسیله به هدف و به یک چیز بالارزیش تبدیل می‌شود که منافع مبارزه باید تابع آن باشد. بعلاوه از همینجا این نیاز آشکارا پذیرفته شده برای آرامش نیز بیرون می‌زند که بجای تندادن به ریسک‌های بسیار بزرگ و خطرات احتمالی، به سمت ثبات اتحادیه کارگری می‌چرخد و بعلاوه ارزش خود شیوه مبارزه اتحادیه کارگری، چشم‌اندازها و موفقیت‌هایش را بیش از حد بزرگ می‌کند.

رهبران اتحادیه‌های کارگری که دائماً مجذوب جنگ چریکی اقتصادی هستند و وظیفه‌شان ارتقای موقعیت کارگران به بالاترین سطح از طریق کوچکترین دستاوردهای اقتصادی مثل هر افزایش مزد و تقلیل ساعات کار روزانه است، اینها رفته رفته قدرت دیدن ارتباطات گستردہ‌تر و بررسی کلیت موقعیت اوضاع را از دست می‌دهند. تنها از این طریق است که می‌توان توضیح داد چرا بسیاری از رهبران اتحادیه‌ها با بیشترین رضایت‌خاطر به دستاوردهای ۱۵ سال

گذشته رجوع می دهنده بحالی آنکه بر عکس بر روی دیگر سکه تاکید کنند؛ بر تنزل همزمان و بی اندازه استاندارد زندگی پرولتاریا توسط بورس بازی زمین، توسط کل سیاست حاکم بر مالیات و گمرکات، بواسطه طمع فراینده مالکان که اجاره خانه را تا چنین حد گزاری بالا بردن، و خلاصه توسط همه گرایشات عینی سیاست بورژوازی که وسیعاً امتیازات حاصل از ۱۵ سال مبارزات اتحادیه ای را خنثی کرده است. از کلیت حقیقت سوسيال دموکراتیک که در عین اینکه بر اهمیت کار کنونی و ضرورت مطلق آن تاکید دارد، اهمیت اصلی را بر نقد و محدودیت های این کار می گذارد، نیمی از حقیقت اتحادیه کارگری گرفته شده، که صرفاً بر جوانب مثبت مبارزه روزمره تاکید می کند.

حقیقت سوسيال دموکراتیکی - که ضمن تاکید بر اهمیت کار کنونی و ضرورت مطلق آن - بر اهمیت عمدہ بر نقد و محدودیت های این کار می گذارد، نیمی از حقیقت اتحادیه کارگری گرفته شده که صرفاً بر جوانب مثبت مبارزه روزمره تاکید می کند. و سرانجام از لپوشانی محدودیت های عینی که نظم اجتماعی بورژوازی به مبارزه اتحادیه کارگری تحمیل کرده، خصوصیت نسبت به هر نوع نقد تئوریک برمی خیزد که متوجه این محدودیت ها در رابطه با اهداف نهایی جنبش کارگری می شود. تملق تمام عیار و خوشبینی بی قید و مرز بعنوان وظیفه هر کسی در می آید که "دوست جنبش اتحادیه کارگری" است. اما از آنجا که نگرش سوسيال دموکراسی دقیقاً در برگیرنده مبارزه علیه خوشبینی غیرانتقادی پارلمانی هم هست، نهایتاً جبهه ای در برابر تئوری سوسيال دموکراسی ساخته می شود؛ افراد در جستجوی "یک تئوری اتحادیه کارگری جدید" برمی آیند، نظریه ای که برخلاف دکترین سوسيال دموکراتها، دورنمای نامحدود پیشرفت اقتصادی، برای مبارزه اتحادیه ای در درون سیستم کاپیتالیستی بگشاید. در واقع چنین نظریه ای مدت هاست که موجود است. مثلاً تئوری پروفسور سومبارت<sup>60</sup> Sombart که با این قصد آشکار که میان اتحادیه های کارگری و سوسيال دموکراسی در آلمان شکاف بیندازد و اتحادیه های کارگری را به موضع بورژوازی بکشاند، تدوین شده است.

در ارتباط نزدیک با این گرایشات تئوریک، انقلابی در مناسبات رهبران و اعضای عادی صورت می گیرد. بحالی آنکه هدایت توسط همکارانی که از کمیته های عملی آمده اند، انجام شود - پس از پذیرش عدم کفایت از جانب آنها - هدایت مشابه آنچه در تجارت رایج است بتوسط مقامات اتحادیه کارگری انجام می شود. بدین وسیله ابتکار و قدرت تصمیم گیری به متخصصان اتحادیه واگذار می شود. و باصطلاح فضیلت پاسیو انطباط بیشتر بر دوش توده عضو. این جنبه سیاه از کارکرد مقامات اتحادیه نیز بر خطرات قابل ملاحظه ای که حزب را تهدید می کند، سرپوش می گذارد؛ خطراتی که بسادگی می توانند از بدعت گذاری های اخیر و نهادی شدن دبیرخانه های محلی حزب منتج شوند؛ البته بشرطی که توده های سوسيال دموکرات هشیاری و مراقبت لازم را روی دبیرخانه نداشته باشند و صرفاً به ارگانهای مجری ساده تصمیمات اجرایی درآیند و به دبیرخانه ها اجازه دهنده که نقش خود را بعنوان مسئولین منتخب در زندگی محلی حزب که در عین حال دارای ابتکار و مدیریت هستند فراموش کنند. دقیقاً بخارط ماهیت خود مسئله و بخارط خصلت مبارزه سیاسی، چنانچه در مورد اتحادیه های کارگری مطرح است در سوسيال دموکراسی نیز تا مرز سقوط به بوروکراتیسم فاصله بسیار کوتاهی وجود دارد.

اما در اینجا تخصصی شدن تکنیکی مبارزات بر سر مزد که برای مثال محتاج احاطه کامل بر توافقات پیچیده تعریفه های گمرکی و چیزهای مشابه است، غالباً به این معنی است که توده کارگران سازمانیافته از "نظرارت بر کلیت زندگی صنعتی" بازداشت می شوند و به این ترتیب، بی ظرفیتی شان برای تصمیم گیری ثبت می شود. نتیجه این تصور

<sup>60</sup> Werner Sombart ورنر سومبارت (1863-1941)، اقتصاددان و جامعه شناس پرجسته آلمان و استاد ارشد دانشگاه برلین بود. او معتقد بود که اتحادیه های کارگری خودشان یک جنبش اجتماعی مستقل هستند و ربطی به سوسيال دموکراسی ندارند.

خود بخود به این استدلال منتهی می‌شود که هر نوع انتقاد تئوریک از چشم‌اندازها و امکانات عملی اتحادیه‌های کارگری را بصورت تابو می‌نگرد و مدعی می‌شود که این نوع انتقادها به احساس باورمندانه توده‌ها نسبت به اتحادیه‌ها لطمه می‌زنند. از اینجا این نقطه‌نظر پیدا می‌شود که تنها با باور کور و کودکانه به سودمندی مبارزات اتحادیه کارگری است که توده‌های کارگر می‌توانند جذب سازمان شوند و در آن باقی بمانند. بر عکس سوسیال دموکراسی که شالوده نفوذش بر وحدت توده‌ها و سمت‌گیری در برابر تضادهای نظام موجود و خصوصیت پیچیده تکامل این نظام و برخورد انتقادی توده‌ها به همه عوامل و مراحل مبارزه طبقاتی شان است، نفوذ و قدرت اتحادیه‌های کارگری در تئوری وارونه بی‌ظرفیتی توده‌ها برای انتقاد و تصمیم‌بنا شده است. "ایمان مردم باید حفظ شوند" یک اصل پایه‌ای شده است که مقامات رسمی اتحادیه‌های کارگری با تکیه بر آن و به منظور بقای جنبش همه انتقادات دایر بر نارسائی‌های عینی این سازمان را می‌کوبند.

و خلاصه اینکه نتیجهٔ همه این تخصصی‌شدن‌ها و بوروکراتیسم پاگرفته میان مقامات اتحادیه کارگری، به استقلال بزرگ و "بی‌طرفی سیاسی" اتحادیه‌های کارگری نسبت به سوسیال دموکراسی منتهی شده است. عدم وابستگی مفرط سازمان اتحادیه کارگری، نتیجهٔ طبیعی رشد آن بود که بمتابه یک رابطه از تقسیم تکنیکی کار بین اشکال مبارزاتی سیاسی و مبارزات اتحادیه کارگری ناشی شده بود. "بی‌طرفی" اتحادیه‌های کارگری آلمانی، بخشا محصول قانون ارجاعی اتحادیه‌های کارگری دولت پلیسی پروس-آلمان بود. با گذشت زمان هر دو جنبه از ماهیت آن تغییر پیدا کردند. از شرایط "بی‌طرفی" سیاسی اتحادیه‌های کارگری تحمیلی توسط پلیس، تئوری "بی‌طرفی" داولبلانه‌شان بمتابه ضرورتی که گویا در ماهیت خود مبارزه اتحادیه‌ای ناشی می‌شود، بوجود آمده است. و عدم وابستگی تکنیکی اتحادیه‌های کارگری که می‌بایست متکی بر تقسیم کار در مبارزه یکپارچه طبقاتی سوسیال دموکراتیک باشد، جدایی اتحادیه‌ها از سوسیال دموکراسی، از ایده‌ها و از رهبریش، به تئوری به اصطلاح قدرت برابر اتحادیه‌های کارگری و سوسیال دموکراسی تغییر پیدا کرده است.

البته نمود این جدایی و برابری اتحادیه‌ها و سوسیال دموکراسی عمدها در مقامات اتحادیه‌ها دیده می‌شود و از طریق دستگاه مدیریت اتحادیه‌های کارگری تقویت می‌گردد. از منظر بیرونی این توهم شکل می‌گیرد که گویا همزیستی بی‌عیب‌ونقصی میان کارکنان رسمی اتحادیه کارگری، کمیته مرکزی کاملاً مستقل، مطبوعات حرفاًی بیشمار، و بالاخره کنگره اتحادیه کارگری وجود دارد، توهم مشابهی دقیقاً بموازات بالا، در رابطه با دستگاه مدیریت سوسیال دموکراسی، هیئت رئیسه، مطبوعات حزبی و کنفرانس حزبی پیدا می‌شود. توهم برابری میان سوسیال دموکراسی و اتحادیه کارگری – از جمله چیزهای دیگر – به نمایش وحشتناکی منجر شده که طی برنامه‌های بخشا کاملاً مشابه، در کنفرانس‌های سوسیال دموکراسی و کنگره‌های اتحادیه‌های کارگری مورد بحث قرار گرفته‌اند، و در مورد مسائل یکسان تضمیمات متفاوت و حتی کاملاً متضادی اتخاذ شده است. از تقسیم کار طبیعی بین کنفرانس حزبی (که منافع عمومی و وظایف جنبش کارگری را نمایندگی می‌کند)، و کنگره اتحادیه کارگری (که با زمینه بسیار محدودتری از مسائل و منافع اجتماعی سروکار دارد) یک تقسیم ساختگی مابین دیدگاه‌های من در آورده اتحادیه کارگری و سوسیال دموکراسی، در مورد مسائل و منافع عمومی یکسان جنبش کارگری بوجود آمده است.

به این ترتیب وضعیت خاصی ایجاد شده است؛ همان جنبش اتحادیه کارگری که در پایین و در میان توده‌های وسیع پرولتاریا مطلقاً با سوسیال دموکراسی یکی است، خودش را بشدت از بالا، در ساختِ عالی مدیریت، جدا می‌کند و خودش را بعنوان یک نیروی مستقل و بزرگ تلقی می‌کند. از این‌رو جنبش کارگری آلمان شکل خاصی از یک هرم دوگانه

را مفروض می‌گیرد که شالوده و بدنهاش از یک توده یکپارچه تشکیل شده حال انکه سرشاخه‌هایش وسیعاً از هم جدا هستند.

از شرح و ارائه این مورد مشخص بروشنه چنین بر می‌آید که تنها از چه راهی، به روشنی طبیعی و موقیت‌آمیز می‌توان به وحدت مستحکم در درون جنبش کارگری آلمان نایل شد – وحدتی که با در نظر گرفتن مبارزه طبقاتی سیاسی آتی و منافع خاص تکاملی بیشتر اتحادیه‌های کارگری – بطور حتمی ضروری است. هیچ چیز نمی‌تواند انحرافی‌تر و نامیدکننده‌تر از این باشد که بخواهیم آرزوی دستیابی به وحدت را از طریق مذاکرات پراکنده و دوره‌ای مابین رهبری سوسیال دموکراسی و کمیته‌های مرکزی اتحادیه کارگری، بر سر مسایل منفردی که در جنبش کارگری مطرح می‌شوند، تحقق دهیم؛ اینها تنها بالاترین حلقه‌های هر دو شکل جنبش کارگری هستند که چنانچه دیدیم صرفاً فردیت جدا و خودکفای خودشان را معرفی می‌کنند، بنابراین خود آنها هستند که توهمن "قدرت برابر" و داشتن هویت موازی برای سوسیال دموکراسی و اتحادیه‌ها را تبلیغ می‌کنند.

آرزوی وحدت از طریق ایجاد همکاری بین هیئت اجرایی حزب و کمیسیون عالی اتحادیه‌ها، مثل آرزوی زدن ٹل درست بر نقاطی است که فاصله‌شان بیشتر و گذشتمن از آنها دشوارتر است. ضمانت وحدت واقعی جنبش کارگری، نه در بالا، و نه در جمع رؤسای ارگان‌های هدایت‌کننده سازمانها و متحده‌ین فدراتیو آنان، بلکه در پایین، در میان توده‌های سازمان یافته پرولتاریا وجود دارد. حزب و اتحادیه در آگاهی میلیونها عضو اتحادیه‌های کارگری، واقعاً یکی هستند، آنها اشکال مختلف مبارزه سوسیال دموکراتیک را در راستای رهایی پرولتاریا نمایندگی می‌کنند. از اینجا – بطور اتوماتیک – لزوم از میان برداشتن هرگونه دلیل اصطحکاک میان سوسیال دموکراسی و بخشی از اتحادیه‌های کارگری، و مطابقت دادن روابط متقابل آنها با آگاهی توده‌های پرولتاریا بر جسته می‌شود، این یعنی، پیوستگی مجدد اتحادیه‌های کارگری با سوسیال دموکراسی. از الحق اولیه اتحادیه‌های کارگری تا جدایی‌شان از سوسیال دموکراسی، سنتزی از تکامل واقعی حاصل شده که بروز بیرونی خواهد داشت و راه را برای دوره مبارزات توده‌ای بزرگ آتی پرولتاریا، طی دوره رشد سریع اتحادیه‌ها و نیز سوسیال دموکراسی و اتحاد مجددشان، که به نفع هر دو است، هموار خواهد کرد و به یک ضرورت تبدیل خواهد شد.

البته مسئله ادغام سازمان اتحادیه کارگری در حزب نیست، بلکه استقرار وحدت سوسیال دموکراسی و اتحادیه‌های کارگری است که با رابطه واقعی موجود میان جنبش کارگری بمثابة یک کل و بخش اتحادیه ای آن مطابقت داشته باشد. چنین تحولی بطور اجتناب ناپذیر مخالفت شدید بخشی از رهبری اتحادیه را برخواهد انگیخت. ما این زمان مناسبی برای توده‌های کارگر سوسیال دموکرات است که یادبگیرند چگونه ظرفیت خود را برای تصمیم و عمل بیان کنند، و به این ترتیب زمان پختگی خود را برای انجام مبارزات و وظایف بسیار بزرگ نشان دهند؛ زمانی که در آن توده‌ها خوانندگان واقعی هم‌سرایی گر، و ارگانهای هدایت‌کننده صرفاً "بخش‌های سخنگو"، یعنی مترجمان خواسته‌های توده‌ها خواهند بود.

جنبش اتحادیه کارگری آنچیزی نیست که در توهمن کاملاً قابل فهم ولی غیرمنطقی اقلیت رهبران اتحادیه کارگری وجود دارد، بلکه آنچیزی است که در آگاهی توده پرولتاریایی که جذب مبارزه طبقاتی شده، جای دارد. در این آگاهی جنبش اتحادیه کارگری بخشی از سوسیال دموکراسی است. "و آنچه که هست باید جرات ظاهر شدن نیز داشته باشد."<sup>61</sup>

<sup>61</sup> نقل قول از کتاب «ماریا استوارت» نوشته فردریش فون شیلر